

# تاریخ قتل عام مسلمانان آذربایجان توسط جیلوها



خیابان کاشتائی قدیم ارومیه

(تاریخ قتل عام مسلمانان ارومیه)

در ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ هجری شمسی با دخالت خارجی براساس اسناد دست اول )

انتشارات حسام الدین چلبی  
ناشر کتب برتر و مانند گار

The History  
of general  
massacre of the moslems  
of Azarbajejan  
By Jiloos

The History of general massacre of the moslems of Azarbajejan by Jiloos

تاریخ قتل عام مسلمانان آذربایجان توسط جیلوها

انتشارات حسام الدین چلبی



مرکز حکومت واقع در خیابان ارک ارومیه قدیم

Author : Mojtaba Azadi  
Publisher : Hesam Aldin Chalabi

Publisher of the ancient Urmia

مؤلف : مجتبی آزادی

انتشارات حسام الدین چلبی

تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۴ ۳۸۹ ۹۲ ۸۵ - ۱۱۷ - ۳۸۳۹



چاپ اول

# تاریخ قتل عام مسلمانان

## آذربایجان توسط جیلوها

حوادث قتل عام جیلو(جُلوها) در ارومیه

(بر اساس اسناد دست اول و معتبر)

مؤلف :

مجتبی آزادی



سروشناسه	۱۳۵۱ : آزادی ، مجتبی ،
عنوان و نام پدید آور	تاریخ قتل عام مسلمانان اذربایجان توسط جیلوها /
مشخصات نشر	ارومیه : حسام الدین چلبی ، ۱۳۸۹ .
مشخصات ظاهری	۲۳۰ ص . : مصور ، عکن .
شابک	۹۶۴ : ۰۰۰۰ ریال : ۹۴۰۳۴-۹-۳
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	چاپ قبلی حسام الدین چلبی ۱۳۸۶ [V]
۱۳۳۱ ص	
موضوع	ارامنه - ایران - ارومیه - تاریخ - ۱۳۳۶
-	
۱۳۳۷ ق.	
موضوع	جیلوها - ایران .
موضوع	ارومیه - تاریخ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ ق .
موضوع	ایران - تاریخ - قاجاریان - ۱۱۹۳ -
۱۳۴۴	
ق . - دخالت خارجی .	
رده بندی کنگره	DSR ۲۰۷۳ ۱۳۸۹ ۹۱۴۲ ر /
رده بندی دیوبی	۹۵۵/۳۳۳
شماره کتابشناسی ملی	۲۰۹۳۹۴۸

- عنوان: تاریخ قتل عام مسلمانان آذربایجان توسط جیلوها
- مؤلف: مجتبی آزادی
- ناشر: حسام الدین چلبی
- تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
- نوبت چاپ: اول
- سال چاپ: ۱۳۸۹
- تعداد صفحه: ۲۳۵ صفحه
- اندازه: پالتویی
- شماره شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۴۰۳۴-۶
- قیمت: ۱۰۰۰ تومان

### انتشارات حسام الدین چلبی

شماره همراه: ۹۱۴۳۸۹۹۲۸۵

ثبت: ۰۴۴۱-۳۸۳۹۱۱۷

آدرس: ارومیه، خ معلم، کوچه ۱۴، پلاک ۷

همه حقوق محفوظ است . هر گونه نسخه برداری ، اعم از زیراکس و بازنویسی ، ذخیره کامپیووتری ، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی ، و اقتباس در گیوه در مستند نویسی ، و مانند آنها )، بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قبل پیگیری است .

تهدیم به:

روح پر و مادر غیرزم که امیدوارم خداوند معال روح آنها را فرین رحمت و

مفترت خویش قرار دهد، و آنها را با اولیاء و اوصیاء هم شین کرداند. که آنها به من

حس وطن پرستی و خادم بروطن بودن را آموختند.

علت نامگذاری این انتشارات به نام دانشمند فقید خطه‌ی آذربایجان و ارومیه، حسام الدین چلبی ارمومی این است که ایشان طرف خطاب مولوی در مثنوی بوده و معروف به حسام الحق می‌باشد، که از ارومیه به قونینه مهاجرت و محرک مولوی در بیداری مجدد می‌باشد. تأثیر حسام الدین چلبی در مولوی از نظر ادبیان بی‌مانند است که یکی از هزاران مفاخر ارومیه می‌باشد، که نامش را باید زنده نگه داشت.

سخن ناشر

۱	مقدمه
۴	چشم طمع بیگانگان به خاک ایران
۷	نظر انگلستان در مورد تشکیل کشور خود مختار ارمنی در ارومیه
۹	اشکالات رهبران سیاسی ایران و حکام دست نشانده ی قجری در ارومیه
۱۱	علت های قتل عام در ارومیه به سال ۱۲۹۶ ه.ش
۱۲	واژه شناسی لفظ جلو
۱۳	ورود جیلوها به ارومیه
۱۹	وضع حکومت مرکزی ایران و عکس العمل آنها نسبت به اوضاع شمال غرب ایران (ارومیه)
۲۳	شورش سربازان روس در ارومیه
۲۶	آتش زدن بازار ارومیه
۲۶	نظر احمد کمروی در مورد آن سالها
۲۸	قتل اعتماد الدوله حاکم ارومیه
۳۱	قاجاق ارمنی ها چه کسانی بودند
۳۲	حکومت مجدد اجلال الملک در ارومیه و اقدامات او
۳۳	تشکیل کمیسیون ترغیب مذاهب در ارومیه
۳۴	سیاست انگلیس، فرانسه و آمریکا در تشکیل کشور آسوری در آذربایجان غربی
۴۱	جريان واقعی تشکیل حکومت آسوری
۴۲	استدلال عجیب کنسول روس
۴۵	تشکیلات نظامی مسیحیان ارومیه
۴۷	ترکیب جمعیتی تشکیل شده از مسیحیان در ارومیه برای تشکیل حکومت جیلوها (کوچکترین متحد انگلیس)
۴۹	مقایسه قوای مسلمانان ارومیه با مسیحیان

---

فرماندهی قوای مسیحیان و مسلمانان در جنگ دهه‌ی سوم بهمن	
۵۰	ماه ۱۲۹۶ بش در ارومیه
۵۱	شروع بهانه جویی مسیحیان علیه مردم ارومیه
۵۲	آغاز جنگ نابرابر(یا شروع قتل عام مردم ارومیه)
۵۵	میرزا مخفی افشار در نسخه‌ی خطی(فشار افشار)می‌نویسد
۵۸	تسلیم مردم مظلوم ارومیه به مسیحیان
۶۲	اتمام حجت مسیحیان (اولتیماتوم)
۶۴	وضع مسلمانان
۶۵	وضع دهات
۶۷	تشکیلات مسیحیان
۶۹	جمع آوری اسلحه
۷۰	قطعی
۷۱	فریادهای شباه
۷۲	اتحاد مسیحیان با اکراد
۷۳	تأثیر اعلان جهاد ترک‌ها در کردها
۷۵	اکراد طرفدار روسها
۷۶	حرکت مارشیمون به سلماس
۷۷	کشته شدن مارشیمون
۷۹	نتایج قتل مارشیمون
۸۱	سرنوشت علماء و سادات
۸۲	شب چهارشنبه سوری
۸۳	کشتنار مسلمین ارومیه
۸۵	صبح خونین
۸۸	سرگذشت پدر
۹۰	برماچه گذشت

---

۹۲	مراجعت به منزل
۹۴	در توى تئور
۹۵	شب را چگونه به سر برديم
۹۷	وضع شهر اروميه
۹۸	مقر فرانسويان
۹۹	خانه انصارى
۱۰۰	جنگ با سيميتقو
۱۰۱	گرفتن سلاماس
۱۰۲	قضيه ی شرفخانه
۱۰۳	نيکوتين كنسول روس قضيه شرفخانه را چنین مى نويسد
۱۰۵	كشتار ادامه دارد
۱۰۶	عزيمت فرانسويان
۱۰۸	حاكم جديد اروميه
۱۰۹	قتل سردار
۱۰۹	ورود قشون عثمانى و فرار مسيحيان قاتل
۱۱۰	مجادسلطنه ارومی، بركرسى ولايت آذربایجان
۱۱۱	ورود عثمانیان به سلاماس و جنگ با مسيحيان
۱۱۱	حكومة اجلال الملك در اروميه
۱۱۳	عقب نشينی آقا پetros ملعون
۱۱۴	پیشروی سپاه عثمانی
۱۱۴	امدن آندرانيك به خوى
۱۱۵	حمله به شرفخانه
۱۱۶	نا اميدى مسيحيان
۱۱۶	امدن افسر انگلیسي
۱۱۷	در اين مورد احمد كسروى مى نويسد

---

۱۱۹.....	امید انگلیس‌ها
۱۲۰.....	فشار ارتش عثمانی
۱۲۰.....	آماده شدن مسیحیان به فرار
۱۲۲.....	ورود سپاه عثمانی
۱۲۳.....	نیکوئین کنسول روس در ارومیه شکست مسیحیان را در ارومیه چنین می‌نویسد
۱۲۵.....	فرار مسیحیان
۱۲۶.....	حادثه‌ی سولی‌تپه
۱۲۷.....	سرنوشت مسیحیانی که فرار نکرده بودند
۱۲۸.....	پایان کار مسیحیان
۱۳۰.....	پایان غائمه‌ی ارومیه
۱۳۲.....	اما مسیحیان
۱۳۳.....	عساکر عثمانی در ارومیه
۱۳۴.....	حکومت حاجی شهاب الدوله اقبالی
۱۳۵.....	موضوع قائم‌همپول رایج عثمانی در ارومیه
۱۳۵.....	اتحاد اسلام
۱۳۶.....	تأسیس مدرسه صلاحیه
۱۳۷.....	رفتن قشون عثمانی از ارومیه
۱۳۷.....	فعالیت‌های آقا پطرس در اروپا
۱۳۹.....	کنفرانس لوزان
۱۴۱.....	ملک الشعرای بهار در تعقیب مطالب فوق چنین می‌نویسد
۱۴۶.....	حوادث ماه محرم الحرام سال ۱۳۳۶ هجری قمری
۱۴۹.....	حوادث ماه صفر ۱۳۳۶ سال هجری قمری
۱۵۳.....	حوادث ماه ربیع الاول سال ۱۳۳۶ هجری قمری
۱۵۷.....	حوادث ماه ربیع الثانی سال ۱۳۳۶ هجری قمری

حوادث ماه جمادى الاول سال ١٣٣٦ هجرى قمرى.....	١٥٨
حوادث ماه جمادى الثانى سال ١٣٣٦ هجرى قمرى.....	١٧٩
حوادث ماه رجب سال ١٣٣٦ هجرى قمرى.....	١٨٦
حوادث ماه شعبان المعظم سال ١٣٣٦ هجرى قمرى.....	١٩٢
حوادث ماه مبارك رمضان سال ١٣٣٦ هجرى قمرى.....	١٩٣
حوادث ماه شوال المكرم سال ١٣٣٦ هجرى قمرى.....	١٩٤
حوادث ماه ذى القعدة الحرام سال ١٣٣٦ هجرى قمرى.....	١٩٧
حوادث ماه ربيع الاول سال ١٣٣٧ هجرى قمرى.....	٢٠٢
حوادث ماه شعبان المعظم سال ١٣٣٧ هجرى قمرى.....	٢٠٤
حوادث ماه مبارك رمضان سال ١٣٣٧ هجرى قمرى.....	٢٠٩
حوادث ماه شوال المكرم سال ١٣٣٧ هجرى قمرى.....	٢١٠
چکیده مطالب کتاب.....	٢١٦
منابع و مأخذ.....	٢٢٠

## مقدمه

فجایع سالهای ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ هش که منجر به قتل عام حدود ۱۵۰ هزار نفر از اهالی ارومیه گردید، چنان وحشت ناک است، که تاریخ نویسان این منطقه از حوادث هولناک نه سال حضور ارتش جرار روسیه تزاری به سادگی می گذرند. این حضور روس ها که از دهم اردیبهشت ۱۲۸۸ هش مصادف با ۲۹ اوریل ۱۹۰۹ میلادی، آذربایجان را در اشغال خود داشتند، و از هیچ ظلم و جنایتی فرو گذار نکردند، و کمترین اثر آن، خدشه دار کردن استقلال و آزادی ایرانیان بود، که همراه با آن اغلب شهرهای آذربایجان دست به چپاول گشوده، و کشت و کشتارهایی را راه انداختند. از آن جمله دو بار بازار ارومیه را روس ها غارت کرده و به آتش کشیدند، و هر کسی را و هرجایی را که می خواستند از بین می برندند، را کم رنگ نشان می دهد. ولی حوادث بعد از خروج ارتش روسیه از ارومیه و ورود جیلوها و قاچاق ارمنی ها به ارومیه چنان هولناک است، که شاید فقط بمباران هیروشیما و ناکازاکی با آن قابل مقایسه باشد؛ چرا که در هر دو ۱۵۰ هزار نفر انسان بی دفاع در دو نقطه‌ی جداگانه از کره زمین قتل عام شده اند، که در هر دو دست استعمار آشکارا وجود داشته است.

نظر به اهمیت رخدادهای سال های ۱۲۹۶-۱۲۹۷ هش در ارومیه مطالب این کتاب، به این حوادث خونین رقت بار اختصاص یافته است. که کم و بیش از آن یاد شده، ولی به صورت مکتوب و جامع به تمام تاریخ قتل عام جیلوها و ارمنی ها در ارومیه و اطراف آن ثبت و ضبط نگردیده، که نیاز آن احساس می

گردید. تا نسل جوان و جویای احوال گذشتگان از آن اطلاع پیدا کنند، و پند بگیرند. گفتنی است که هدف این کتاب معرفی چهره‌ی واقعی استعمارگران، در این منطقه می‌باشد؛ که به هر وسیله‌ی ای می‌خواهند به اهداف شوم خود برسند. و به هیچ عنوان قصد تخریب قومی ارامنه که در حال حاضر در جوار هم در صلح و دوستی به سر می‌بریم را نداشته و ندارم. و در حدیثی به نقل از حضرت عیسی(ع) داریم که می‌فرماید : همسایه خود را مانند خودتان دوست بدارید، و آن در روابط دوستانه ما حاکم است و متعلق به امروز و دیروز نیست، بلکه هزاران سال هر دو قوم در کنار هم در صلح و صفا زندگی کرده، و در غم و شادی همدیگر سهیم بوده اند.

پس از توطئه‌ی مشترک انگلیس، فرانسه و روسیه و نیگر غربیان برای سیطره‌ی یافتن به سرزمین‌های اسلامی به ویژه تضعیف ایران و عثمانی پس از جنگ اول جهانی مستعمرات عثمانی و خاک بزرگ ایران را دوباره و مجدداً بین خود تقسیم نمودند. آنان درست پس از جنگ بین المللی به جزیره‌ی العرب، اول نیروی نظامی وارد نمودند، که فلسطین مورد تجاوز انگلیس، و سوریه و لبنان مرد تجاوز فرانسه قرار گرفتند. در این بین مسیحی کردن ساحل غربی دریاچه‌ی ارومیه (یعنی ارومیه، سلاماس و کنه شهر) مشابه یهودی کردن فلسطین، از اهداف بزرگ انگلستان بود، تا هندوستان را از تهاجم عثمانی‌ها در امان نگه دارد. به این خاطر پاک سازی قومی و نژادی آذری زبانان مسلمان این منطقه در دستور کار انگلستان قرار گرفت. و فجایعی در این منطقه صورت گرفت که حتی مغولان در حمله به ایران مرتکب نشده بودند، ولی در این بین اینکه انگلستان در این منطقه

مانند رژیم اشغالگر قدس نتوانست، به اهداف خود برسد باید یک لطف الهی و معجزه‌ی خدایی داشت، چرا که پادشاهی قاجار سلطی برای اداره‌ی کشور نداشت. و حمله‌ی عثمانی‌ها به ارومیه بنابر انتقام جویی از جیلوها، جمعیت بسیار کم باقی مانده‌ی آذری زبان ارومیه و اطراف آن را از پاک سازی کامل قومی و نژادی رهایی دادند.

تاریخ قاجار، عقیم‌ترین و منفورترین سلسله‌های پادشاهی ایران، از زمان شکل گیری مجدد حکومت با هویت ایرانی در این سرزمین، از عصر صفویه بود. از استثناهای مثل عباس میرزا که بگذریم، هیچ نقطه‌ی درخشانی در این سلسله نمی‌یابیم.

خانواده‌ی قاجار، همچون مجموعه‌ای از زالوهای خون آشام، به جان مردم افتاده، و خاطره‌ی ایلغار مغول را زنده کرده بودند و احمد شاه آخرین پادشاه قاجار به حوادث کشور اهمیتی نمی‌داد، و قدرت خارجی حاکم‌تر بر قدرت داخلی بود.

البته لازم به ذکر است که حاکمیت افليت بر اکثریت در لبنان و عراق توسط فرانسه به اجرا درآمد، که تا حالا هم شاهد آن هستیم، این سیاست در تشکیل کشور آسوری و ارمنی در آذربایجان غربی مدنظر انگلستان و فرانسه بوده است، که نقش بر آب شد، که متأسفانه انگلستان در فلسطین نتوانست رژیم اشغالگر قدس را تشکیل دهد، به امید اینکه تاریخ مجدد تکرار نشود. مردم هوشیار ایران با مطالعه‌ی تاریخ، از آن درس گرفته و در موقع حساس زمانی، بر حوادث مسلط شوند، تا در آینده حسرت گذشته را نخورند. که این هوشیاری حالا در مردمان احساس می‌شود.

## چشم طمع بیگانگان به خاک ایران

پطر کبیر (۱۶۷۲-۱۷۲۵) میلادی تزار روسیه که همزمان با شاه سلطان حسین صفوی سلطنت می کرد، پس از به قدرت رسیدن، تصمیم گرفت، دیواری را که دولت های سوئند، لهستان و عثمانی بین روسیه و مغرب زمین کشیده بودند، در هم شکنند. و پنجره ای به سوی غرب باز کنند. و در این راستا با عثمانی و سوئند وارد جنگ شد، و آنها را شکست داد. او در تغییر اوضاع اجتماعی و اخلاق دیرین ملت روس، قدم های سریعی برداشت، به طوری که در اواخر سلطنت او، روسیه در ردیف ممالک بزرگ اروپا درآمد. وی در راستای سیاست های خود، چشم طمع به ایران زمین داشت، و در وصیت نامه اش آورده بود که :

«باید چاره جویی های فراوان کرد، که کشور ایران، روز به روز تهیست تر شود. و بازرگانی آن تنزل کند. روی هم رفته باید همیشه در پی آن بود که ایران رو به ویرانی رود. و چنان باید آنرا در حال احتضار نگهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد، بتواند بی دردسر آنرا از پای در آورد، و به اندک فشاری کار خود را به پایان رساند. اما مصلحت نیست که پیش از مرگ حتمی دولت عثمانی، ایران را یکباره بی جان کرد. کشور گرجستان و قفقاز رگ حساس ایران است. همین که نوک نیشتر استیلای روسیه به آن برسد، فوراً خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت، و چنان ناتوان خواهد شد، که هیچ پزشک حاذقی نتواند، آن را بهبود بخشد. آنگاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده، در دست دولت پادشاهان روسیه خواهد بود. و دم آخر را بر خواهد

آورد، تا در هنگام لزوم، بارکشی کند. و پس از آنکه دیگر کاری از آن ساخته نشد، باید سرش را از تن جدا کرد.

بر شما لازم است، که بی درنگ کشور گرجستان و قفقاز را بگیرید. (یعنی از ایران جدا کنید) و پادشاه داخلی ایران را دست نشانده، و فرمان بردار خود بکنید. پس از آن باید آهنگ هندوستان کرد....»<sup>۱</sup>

با این نوشتاب، متوجه می گردیم، که روسها می خواسته اند، به قلمرو ایران، به ویژه خطه آذربایجان دست درازی کنند. چرا که آنها آذربایجان را دروازه‌ی خاورمیانه می دانستند، و تشخیص داده بودند، که موثرترین راه نفوذ به این منطقه، تبانی با ارامنه و ستون پنجم قرار دادن آنهاست. سپس در تمام مراحل جنگ، همکاری ارامنه با روسها ادامه می یابد، و با این همکاری، ضربات سختی به نیروهای ایران وارد می کنند. ارامنه در حالی با روسیه بر علیه ایران، همکاری همه جانبه می کردن، که همیشه در کشور ایران، در کنار سایر ایرانیان، با مسالمت زندگی کرده، و مورد احترام بودند. اسناد تاریخی، این واقعیت را گواهی می دهند.

جناب آقای دکتر علی اکبر ولایتی که مدت طولانی وزیر امور خارجه‌ی ایران بود، و در حال حاضر مشاور سیاسی مقام معظم رهبری می باشد، در نحوه برخورد مأموران حکومتی با اقلیتهای مذهبی منطقه آذربایجان می گوید: «اسناد نشان می دهد که حکام وقت ایران (۱۴۶۸-۱۸۵۲ میلادی) داروغه‌ها را از

<sup>۱</sup> نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد اول، ص ۲۶۶.

ورود به کلیسا ارامنه منع کرده بودند، و این نشان دهنده‌ی سعه‌ی صدر مردم ایران در برخورد با پیروان دیگر مذاهب است».<sup>۱</sup> پس از پایان جنگ‌های ایران و روسیه، وجودی منطقه‌ی فرقان از ایران، که به عنوان رگ حیاتی ایران بود، و ساکنان آنها مسلمان و ایرانی بودن خود را فخر می‌دانستند، با گنجاندن ماده‌ای در عهدنامه ترکمنچای، زمینه مهاجرت ارامنه را که در طول جنگ؛ با نیروهای تزاری روسیه همکاری کرده بودند، فراهم ساختند. تزاریسم با این اقدام می‌خواست موقعیت خود را در فرقان مستحکم کرده، در سیاست دیرین شرقی خود، نقطه‌ی اتکایی در این منطقه برای خود ایجاد کند.<sup>۲</sup>

گفتنی است که سیاست مسیحی کردن آن سوی ارس (منطقه‌ی جدا شده از ایران، ارمنستان فعلی) به قیمت سرکوب و قتل عام مسلمانان آن دیار در تمام این سال‌ها از سوی سردمداران کشور روسیه ادامه داشت، و امروز هم ادامه دارد. چنان‌که در آستانه‌ی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که منجر به استقلال جمهوری های پانزده گانه‌ی این اتحادیه گردید، تنها جمهوری آذربایجان بود، که مورد خشم گورباچف نظریه پرداز گلاسنوست و پروستریکا گردید، و به دستور او در فاجعه‌ی ژانویه سیاه ۱۹۹۰ میلادی مصادف با ۱۳۷۹ هـ.ش خیابان‌های باکو با خون مسلمانان آذربایجان این شهر رنگین گردید.

ولی در سال ۱۹۱۸ میلادی مصادف با ۱۲۹۷ هـ.ش سال شومی برای مسلمانان آذربایجان در هر دو سوی ارس بود، بالاخص مردم بی دفاع ارومیه، که مورد تهاجم ناجوانمردانه‌ی

<sup>۱</sup> روزنامه اطلاعات، ۱۱/۸، ۱۳۷۳.

<sup>۲</sup> سرداری نیا، صمد، قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس، نشر اختر تبریز، ۱۳۸۳، ص. ۹.

دشمنان قرار گرفته، و قتل عام گردیدند. در این فجایع هولناک، که شاید در تاریخ بشریت، تکراری برای آن نتوان یافت، یک صد و پنجاه هزار نفر مسلمان آذربایجانی در ارومیه به قتل رسیده، و عده‌ی کثیری آواره و بی خانمان شدند، که حتی آواره‌های ارومیه به دورترین نقاط جنوبی کشور نیز پراکنده گردیدند، اگر چه دشمنان نتوانستند به آرزوی شوم خود یعنی تشکیل حکومت مستقل آسوری و ارمنی در ارومیه برسند، ولی متاسفانه شبیه این رخداد در ایروان (پایتخت فعلی ارمنستان) تحقق یافت و سه میلیون آذربایجانی و ۲۱۱ روستای اطراف آن قتل عام گردیدند، و ایروان به یک شهر ارمنی نشین تبدیل شد. مردم ارومیه، سلماس و کهنه شهر در سال ۱۲۹۶ هشتم توان بسیار سنگینی در قبال پاکسازی نژادی دادند، که نباید هرگز از یادها فراموش شود، چرا که در تاریخ، درس عبرتی است، که باید از آن درس گرفت، و نگذاشت که دوباره تکرار شود.

## نظر انگلستان در مورد تشکیل کشور خود مختار

### آسوری در ارومیه:

بزرگان انگلستان بر این باور بودند، که می‌توان مسلمانان ساحل غربی دریاچه ارومیه را همانگونه که اسپانیا پس از چند قرن به آغوش مسیحیت بازگشت، به عقیده‌ی خودشان به راه راست هدایت نمایند. به همان شیوه‌ی پاک سازی نژادی که در اسپانیا صورت دادند، یعنی در هر روز پنجاه هزار نفر مسلمان را سوار کشتنی نموده، و در داخل اقیانوس رها می‌کردند، در ارومیه و اطراف آن با دفن در گورستان‌های دسته جمعی مسلمانان به اهداف شوم خود برسند، که این تفکر مسیحی کردن

این منطقه، مسلم است اگر شیرینی در نقطه‌ی باشد مگس‌ها هم در آنجا جمع می‌شوند، و به این علت، هم دستانی از روسها، فرانسوی‌ها و ارامنه‌ی ایران و ارمنستان را، به سوی عملی کردن نظرات خود جلب کردند. و به نظر انگلیسی‌ها همانطور که مسیحیت پس از سیصد سال رنج و دربدری و پس از شهادت حضرت عیسی (ع) و پیروانش، توانست عالمگیر شود. چه بسی حضرت عیسی (ع) در آینده، نظر عنایتی بسوی آنها افکند، که پس از سیصد سال دیگر، کافران (مسلمانان) را دوباره از نقطه‌ی دیگر زمین (ارومیه و اطراف آن، همان سواحل غربی دریاچه ارومیه) بیرون کنند. پس وظیفه‌ی خود می‌دانستند، که به سلاح ایمان و شکیبایی پایدار آراسته شوند، و به کلیه‌ی ادوات و وسائلی که برای تسلط و پیروزی و در نتیجه انتشار مسیحیت، در مراکز مسلمین، ضروری است، مجهز شوند. و با این تصور که «پدران برای کودکان خود می‌کارند» به نتیجه برسند، و کودکان آنها در سرزمینی تازه مسیحی شده، زندگی را از سر بگیرند.

و با توجه به اینکه نیرومندترین دولت مسیحی زمان، بریتانیای کبیر بود، که در عرصه‌ی جهانی خودنمایی می‌کرد، و برآن سربوده و است، که رهبری پیکار با ممالک اسلامی را بر عهده گیرد.

وزیر مستعمرات انگلستان در هنگام وداع با مستر همفر گفت:

«ما اسپانیا را از کفار «مقصود مسلمین است»، با شراب و فساد پس گرفیتم، اینک باید سایر سرزمینهایمان را نیز به پایمردی این دو وسیله‌ی نیرومند، باز پس گیریم».

---

همفر: یکی از برجسته‌ترین جاسوسان انگلیس که باعث تجزیه‌ی عربستان از کشور عثمانی شد.

انگلستان و همسانش اختلافاتی که می‌توان در بین مردم ایجاد کنند، را می‌دانستند و از همه‌ی آنها در ایجاد اختلاف در این منطقه استفاده کردند که عبارت بودند از:

- ۱- اختلافات نژادی (سیاه و سفید، غیره ...)
- ۲- اختلافات قبیله‌ای
- ۳- اختلافات ارضی
- ۴- اختلافات قومی
- ۵- اختلافات دینی

وظیفه انگلستان شناسایی و تبیین ابعاد اختلاف در آسوری و کلدانی‌ها بود، و باید راهها و وسائل دامن زدن به آتش نفاق و اختلاف را تا سر حد انفجار آموزش می‌دادند.

### اشکالات رهبران سیاسی ایران و حکام دست

#### نشانده‌ی فجری در ارومیه:

- ۱- آنان کوچکترین اطلاعی از جریانهای سیاسی جهان نداشتند، و اصولاً اندیشه در این گونه مسائل را را عبث و بیهوده می‌پنداشتند.
- ۲- تنها به مسائل روز و پیشامدهای روزانه توجه می‌کردند، و دور اندیشی نداشتند.
- ۳- چون از نظر مالی حکومت مرکزی ضعیف بود، و درآمد چندانی نداشت، نمی‌توانست برای مرزها برنامه ریزی کند.
- ۴- حضور ۹ ساله‌ی ارش جرار روسیه، حکومت مرکزی و حاکمان منطقه ساحل غربی ارومیه را خسته کرده بود.
- ۵- طراحان اختلاف و نفرقه که منجر به کشتار عمومی شدند، بی‌رحم و از خدا بی‌خبر بودند، و اندیشه‌های آنها را با

رفت و رحمت اسلامی سازگار نبود. و کسی وجودنداشت تا رهبری دینی و سیاسی را در بین مسلمانان به عهده بگیرد. عواملی که موجب تحریک مسیحیان منطقه شد، تا هم وطنان خود را به چشم دشمن ببینند:

- ۱- مواهب الهی بی شمار از جمله وجود زمین حاصلخیز، درختان بارور، معادن غنی، که به مسیحیان می‌رسید.
- ۲- موقعیت ژئوپلیتیک، حائل و فاصله بین عثمانی و هند که در تجارت منطقه ای مسیحیان دخیل خواهند بود.
- ۳- ایجاد تهدید بر استقلال در کشورهای عثمانی و ایران مدام العمران سوی بریتانیا در سایه وجود کشور مسیحی در بین این دو کشور بزرگ اسلامی.
- ۴- اطلاعاتی که از طریق تکنولوژی به اهمیت موضوع پی می‌برند:

- الف \_ بهره مندی از معادن فلزی (مس، تیتان، سیلیس، روی و طلا) و غیر فلزی (سنگهای تزئینی، ساختمانی، آهک و گچ) و منابع موجود در دریاچه‌ی ارومیه (سدیم، پتاسیم، منیزیم)
- ب \_ همگواری با قطب صنعتی جهان (اروپا) و بهره مندی از نیروی انسانی متخصص و کارآمد که به این منطقه در قالب هیئت‌های مختلف مهاجرت کرده‌اند.
- ج \_ وجود زمینه‌های مناسب برای ایجاد و توسعه در زمینه‌های مختلف
- د \_ همگواری با کشورهای عراق، ترکیه، روسیه و بهره مندی از نزدیک به ۹۰۰ کیلومتر مرز با سه کشور.
- و \_ وجود منابع خاک حاصلخیز، اقلیم مناسب

## ه \_ برخورداری از صنایع غذایی و تبدیل محصولات کشاورزی

ی \_ بهره مندی از منابع غنی آب سطحی و زیرزمینی  
علت های قتل عام در ارومیه به سال ۱۲۹۶ ه.ش

در قتل عام عمومی مردم ارومیه تنها روس ها دست نداشتند، بلکه نقش مهمتر را انگلیسی ها بازی می کردند، تا با تشکیل حکومت خودمختار و مستقل ارمنی در مقابل کشور عثمانی، هندوستان را از گزند آنها حفظ کنند. در بین گروهی از آسوریان و مسیحیان افراطی که در کشورهای ایران و عثمانی پراکنده بودند، و همواره مترصد تأمین هر چه بیشتر منافع خود از هر راهی بودند، سرانجام با مساعدت و حمایت مالی پدر خواندگان سیاسی خود آمریکا، انگلیس، فرانسه و روسیه به فکر داشتن کشوری برای خود افتادند. این حرکت سیاسی برای تشکیل کشوری در ساحل غربی دریاچه ای ارومیه با حکومت آسوری هدف آنها قرار گرفت.

پس با این اوصاف که بیان شد، انگلیس، روسیه، فرانسه و آمریکا با رایزنی هایی که می کردند، تصمیم می گیرند، که در غرب آذربایجان یک حکومت مستقل مسیحی تشکیل دهند. و تشکیل این حکومت به قیمت پاکسازی مسلمانان با قتل عام به وسیله اردوی مسلح مسیحیان در شهر ارومیه و ۸۸۰ روستای اطراف آن، سلماس و کنه شهر، بیش از یکصد و پنجاه هزار نفر مسلمان آذری زبان، به طرز فجیعی در مدت زمان کوتاهی کشته شدند. و می رفت که هدف شوم آن جنایتکاران تاریخ تحقیق یابد، که با حمله ای ارتض عثمانی به ارومیه و اطراق آن، نقشه ای شوم آنها ناکام ماند.

تاریخ دقیق قتل عام مسلمانان به دست مسیحیان در اسفند ماه ۱۲۹۶ هش مصادف با فوریه و مارس ۱۹۱۸ میلادی در ارومیه رخ داد، بیشترین قتل عام در شب چهارشنبه صوری سال ۱۲۹۶ هش بوده است. و حاکمان بی لیاقت قاجار، فقط خبر قتل عام را می شنیدند، و گوش می کردند، که تاریخ از عکس العمل غلط آنها شرم سار است. پس از نسل کشی آذری های مسلمان ایروان (پایتخت کنونی ارمنستان) هشت هزار ارمنی مسلح آدم کش به آذربایجان غربی سرازیر شدند تا، جیلوها را در قتل عام مردم ارومیه پاری رسانند.

فجایع تشکیل حکومت آسوری و ارمنی در ارومیه مسیر تاریخ این دیار را به کلی عوض کرد. و اگر در آن روزها حاکمان بی لیاقت قاجار سنتی به خرج نمی دادند، امروز این خطه، شکوفاتر و پر رونق تر و نام آوران آن افتخاری برای وطن و بسیاری از آثار تاریخی شهر ارومیه که از بین رفته است، پابرجا بود. و ایران و ایرانی از برکات آن برخوردار بودند. و با توجه به جمعیت حدود ۵ میلیونی ایران در آن سالها و مقایسه آن با جمعیت فعلی ایران که ۷۵ میلیون نفر است، کشتن یک صد و پنجاه هزار نفر آن زمان برابر با قطع ادامه نژادحدود دو میلیون و دویست پنجاه هزار نفر کنونی و شاید بیشتر، می تواند باشد. که تا حیات در این منطقه پا بر جا است، قابل جبران نخواهد بود.

## واژه شناسی لفظ جلو Jus sanguinis

تابعیت خون (حق تابعیت بر حسب تابعیت پدر بدون توجه به

محل تولد)

According to " Jus sanguinis " or law of blood , the place of birth is irrelevant and every child acquires the nationality of his parents .

تابعیت خاک / ارضی Jus soli

(حق تابعیت بر حسب محل تولد)

According to " Jus soli "or law of soil persons born within the territory of a given state , except the children of Foreign diplomats , are citizens of that state.<sup>۱</sup>

### ورود جیلوها به ارومیه

در هنگام جنگ بین المللی اول ، قوم آسوری در اطراف دو دریاچه یوان و ارومیه سکونت داشت ، و جمعیت آنها را دویست هزار نفر نوشتند که پنجاه هزار نفر از آنها در اطراف دریاچه ارومیه و بقیه در خاک کشور ترکیه در جنوب دریاچه یوان زندگی می کردند.

آسوریان خاک ترکیه را جیلوها می گفتند ، و از نظر مذهب تابع کلیسای سریانی بودند . رئیس مذهب جیلوها ، بنیامین مارشیمون بود . و در روستای قوچانس واقع در جنوب دریاچه یوان ، سکونت داشت .

جیلوها پس از شروع جنگ جهانی اول به جای حمایت از دولت کشور خود ، یعنی عثمانی ، جانب دولت روسیه را پیش گرفتند . و دولت عثمانی برای تنبیه آسوریان منطقه یوان ، ابتدا اکراد را به جنگ با این قوم فرستاد ، و آسوری ها به علت موقعیت

<sup>۱</sup> - ص ۱۴۴ ، دکتر مهدی نوروزی خیابانی ، فرهنگ لغت و اصطلاحات سیاسی ، نشر نی ، ۱۳۸۲ تهران ، چاپ یازدهم .

محکم سکونت خود در مقابل اکراد ایستادگی کردند. و بعد از آن مقاومت و شکست ناپذیری در مقابل اکراد، مورد حمایت دولت عثمانی، دولت عثمانی مجبور می‌شود، ارتض منظم خود را به جنگ آسوریان بفرستد. در نتیجه‌ی این جنگ تعداد زیادی از آسوریان به وسیله سربازان عثمانی از بین می‌روند. و باقی مانده‌ی آنان مجبور می‌شوند، به همراه خانواده‌ی خود به مقصد سواحل غربی دریاچه‌ی ارومیه در ایران حرکت کنند، و فرمانده‌ی مذهبی خود «بنیامین مارشیمون» را نیز با خانواده‌ی وی از مهلکه نجات داده، از طریق مرز سلماس وارد خاک ایران می‌شوند.

دسته اول آسوریان در شهریور ماه سال ۱۲۹۴ ه.ش که حدوداً بیست و پنج هزار نفر بودند، وارد سلماس شدند. در آن موقع آذربایجان غربی در اشغال روسیه تزاری بود، و آنها امکان اسکان آسوریان را در سلماس فراهم کردند، و اهالی شهر هم نمی‌توانستند از ورود آنها جلوگیری کنند. پس از اسکان موقت در سلماس دسته دسته به سمت شهر ارومیه که یکی از مراکز آسوری نشین بود، حرکت کردند. و در خود شهر ارومیه و روستاهای اطراف اسکان یافتند. و در ابتدا چون خانه‌ی ثابتی نداشتند، دائماً در حال جابجا شدن بودند. در این موقعیت مردم محترم ارومیه و روستایهای اطراف، با وجود اینکه در قحطی و گرسنگی دوران جنگ جهانی اول قرار داشتند، و در سخت ترین شرایط زندگی می‌کردند، باز از مهمان نازی کوتاهی نمی‌کردند، و آسوریان مهاجر را که لباس و آنوه نداشتند، تا می‌توانستند کمک می‌کردند. حتی به گزارش کارگزاری ارومیه، دولت ایران و وزارت خارجه، زمستان ۱۲۹۶ ه.ش در تهران دفتر جمع آوری اعانه در

تجارتخانه‌ی شخصی به نام تومانیانس باز کرد، و از مردم دعوت نمود که برای حفاظت جیلوها از سرماهی زمستان هرچه ممکن است، کمک نقدی کنند. در حالیکه این مهمنان ناخوانده، در سر سوداهای دیگری داشتند.

در این مورد احمد کسری، نویسنده‌ی بزرگ آذربایجان، چنین می‌نویسد: «بدين سان دسته های انبوهی از مسیحیان در سلماس و ارومیه گرد آمدند، و خواهیم دید که دولت های مسیحی و میسیونرهای کینه توzer آمریکا و فرانسویان را چگونه ابزار کار خود ساختند، و به چه سیاه کاری هایی، واداشتند»<sup>۱</sup>

بنا به تحریکات انگلیس برای تشکیل حکومت خود مختار آسوری در منطقه ارومیه، و آذربایجان غربی، اختلاف بین مسیحیان و مسلمانان شهر ارومیه شدت یافت. که دو دسته در مقابل هم صفت آرایی نمودند، با این تفاوت که آسوری‌ها سلاح و مهمات داشتند، ولی مسلمانان شیعه و آذربایجان ارومیه دست خالی بودند. و مسیحیان صلح و صفائی که قرنها با مسلمانان در سایه رافت و رحمت مسلمانان بود، را فراموش کردند، و به جنگ و خونریزی مسلمانان آذربایجان هم جوار خود برخواستند. جمعیت آسوری‌ها و مسیحیان روز به روز در حال افزایش بود، بخصوص جیلوها که روحیه‌ی وحشی داشتند. بنا به نقل نیکوتین، سفیر (کنسول) روسیه در ارومیه که تعداد آنها را سی تا چهل هزار نفر نوشت، است.

همین شخص در مورد جیلوها می‌نویسد: «.... استقرار این کوهستان نشین های وحشی در مجاورت مسلمانان آرام فلات نشین، ابدآ امکان پذیر نبود. چگونه می‌توان اصول زندگی

<sup>۱</sup> کسری، احمد، تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان- جلد پنجم، ص ۱۰۱.

مشترک با نژادهای مختلف را به آنها تلقین کرد. اینها در طی قرون متتمدی به زندگی عشايری عادت کرده بودند، و در محیط کردها که به نوبه‌ی خود با آنها دشمن یا اتحاد داشته‌اند، زندگانی می‌کردند. و بالاخره چگونه ممکن بود، که آنها را به کار واداشت، و تشکیلات صنفی برای آنها داد، و نگذارد که به بیکاری خطرناک عادت نمایند...»<sup>۱</sup>

تحریکاتی که انگلستان و سایر کشورهای مسیحی اروپایی در وجود «بنیامین مارشیمون»؛ رئیس مذهبی آسوری‌ها و جیلوها ایجاد کرده بودند، ایشان را به شخصی جاه طلب و ماجراجویی تبدیل کرده بود، و به پشتونگی آن وعده‌ها، در سر تشکیل حکومت مستقل آسوری را در قسمتی از خاک ایران (ارومیه و اطراف آن) می‌پروراندند.

از دیاد نفوذ مبلغین مذهبی آمریکایی، فرانسوی و روسی در نواحی مسیحی نشین ارومیه، گرچه این افراد از سالیان قبل برای اطفال دهاتی‌ها و شهری‌ها مدرسه باز کرده و بیمارستان دایر نموده بودند، و بیماران هر ملت را بدون توجه به مذهب آنها معالجه می‌نمودند، ولی در ضمن، آنها نیز متأسفانه، تعالیم و تبلیغات و تحریکات قومی که انجام دادند، یکی از علل بروز تفکر تشکیل حکومت خود مختار آسوری در بین مسیحیان منطقه بود.

در مورد این موضوع «نیکوتین» کنسول روسیه تزاری در ارومیه، که خود از محرکین مسیحیان بوده، چنین می‌نویسد: (در ضمن این افکار عاقلانه «به نظر خودش» ناظر فعالیت میسیونرها بودم، کشیش‌ها در اعمال رفتار خود فداکاری نشان

<sup>۱</sup> مترجم، فرهوشی، همایون، ایرانی که من شناخته‌ام، صص ۲۰۹ و ۲۱۰.

داده و سطح اخلاق مسیحیان را که در کشورهای مشرق زمین پراکنده شده اند، بالابرند.

صورت ظاهر وظایف آنها این است، اما مناسفانه باید اقرار کنم که در اینجا (ارومیه) کشیشان بر خلاف وظیفه خود رفتار می‌کردند، و در عملیات خلاف وجود و عداوت کنسول روسیه (یعنی خودش) را نیز تقاضا می‌نمودند، و از افراد تحت الحمایه‌ی خود افواج نظامی تشکیل می‌دادند. البته مخلوط کردن مذهب با سیاست خصم‌انه صورت خوشی ندارد، و من تصدیق می‌کنم که این کشیشان پیوسته در صدد این بودند، که خندق بسیار عمیقی میان مسلمان و مسیحی حفر کنند، و برای مسیحیان امتیازاتی قائل شوند).<sup>۱</sup>

این بود نظر و قضاوت صریح نیکوتین در مورد عملیات کشیشان و کارهای خلاف انسانیت آنان.

پس از این نیکوتین به اختلاف خود با سرژ (serge) رئیس میسیون ارتکس که از روسیه آمده بود، اشاره می‌کند، و اقلای در اینجا جانب اهالی مسلمان آذربایجان شهر ارومیه را نگاه می‌دارد، که جهت حفظ بی طرفی در تاریخ نویسی، این نوشته‌ی وی را نیز نقل می‌کنیم:

«بدیهی است رئیس میسیون ارتکس یعنی جناب سرژ اعمال و نظریات بهتری به خود بگیرد. من در گزارشات خود به وزارت‌خانه و سفارت روس در ایران به اعمال این آقا اشاره ای کردم، و با دلایل متعدد ثابت نمودم، که روسیه از این طرز رفتار حمایت مسیحیان و عداوت مسلمانان آذربایجانی بهره‌ای نخواهد بردا، بلکه حس نفرت و انزعجار آذربایجانی‌ها را بیشتر تحریک خواهد کرد.

<sup>۱</sup> مترجم، فرهوشی، همایون، ایرانی که من شناخته ام، ص ۲۱۸.

در نتیجه‌ی این گزارش کنسول روسیه (نیکوتین) جناب سرژ که به مقامات عالی و حتی به محیط دربار تزاری اتکاء داشت، عاقبت مجبور شد که با ارومیه وداع ابدی گوید، و کشیش پیمن (piman) قائم مقام او گردید. این کشیش کمتر مزاحم من بوده، و تو انسنم با او سازش کنم «<sup>۱</sup>.

مرحوم مخفی افشار شاعر و نویسنده ارزشمند ارومیه‌ای که آن زمان را درک نموده است، در کتاب خود راجع به هیئت مذهبی آمریکایی چنین می‌نویسد:

غله‌ها را حکیم صاحب<sup>۲</sup> دون جمع بنمود جمله را بفسون  
کافر پرشید دکتر شید<sup>۳</sup>  
که ز شیطان فزون حیله و شید  
توپها را ز روس‌ها بخرید  
کرد بنیاد فتنه را تشديد  
با هزاران هزار جعبه فشنگ  
جمع بنمود بی حساب تفنگ  
ارمنی‌ها سلاح دار شدند  
همگی گرگ شیرخوار شدند

مرحوم مخفی افشار هیئت فرانسوی را نیز اینگونه معرفی می‌کند:

هیتی وارد از ره نیرنگ بود یک سال بیشتر ز فرنگ  
جملگی نام خویش کرده حکیم در دم مسجد مناره، مقیم  
خلق گفتند که آمدند ایشان از برای علاج دلریشان  
باطناً با مسیحیان شده تا به اسلامیان دهنده شکست

<sup>۱</sup>- همان، ص ۲۱۹.

<sup>۲</sup>- کلمه صاحب که از کلمات منحوس ادوار استعمار اروپائیان است. که ملل شرقی، انگلستان و انگلیسی‌ها را با کلمه صاحب یعنی ارباب و آقا خطاب می‌کردند.

<sup>۳</sup>- دکتر شید یکی از میسیونرهاي آمریکایی مقیم ارومیه که یکی از محرکین اصلی مسیحیان علیه قتل عام مسلمانان آذربایجان ارومیه بود. اسم کامل آن Rever.W.A.Shedel فراریه همدان موقع ورود قوای عثمانی به ارومیه در راه در گذشت.

## وضع حکومت مرکزی ایران و عکس العمل آنها نسبت به اوضاع شمال غرب ایران (ارومیه)

در چنین موقع خطرناک که در منطقه‌ی شمال غرب ایران خونریزی شدیدی بود؛ چرا حکومت مرکزی به فکر این منطقه نبود، و اگر اعظام نیروی نظامی کافی به علت تهی بودن خزانه امکان نداشت، پس چرا لائق با اعظام افراد بلند پایه‌ی مملکتی به سفارتخانه‌های کشورهای بزرگ در تهران جلو خونریزی و قتل عام عمومی را در ارومیه نگرفتند. در این رابطه لازم به توضیحات چندی است:

در آذر ماه سال ۱۲۹۳ ه. ش مجلس سوم باز شد، و نمایندگان مجلسی به نخست وزیری مستوفی‌الممالک رای اعتماد دادند، ایشان بدون آنکه کار مهمی انجام دهد، در بهمن ماه همان سال استغفاء داد. و جای خود را به حسن پیرنیا (مشیرالدوله) سپرد. و نیز ۲۲ اسفند کابینه‌ی خود را معرفی کرد، ولی نتوانست با اوضاع آشفته روز مقاومت نماید و پس از دو ماه استغفاء داد. ابتدا چند روز سعدالدوله صدر اعظم بود، ولی بعداً عین الدوله سردار سر سخت و مخالف مشروطه در نیمه اردیبهشت ماه ۱۲۹۴ هش کابینه خود را معرفی نمود، ولی بلافضله در نتیجه‌ی استغفایی که از وزیر داخله (فرمانفرما) به عمل آمد، کابینه‌ی وی نیز از بین رفت. دوباره مشیرالدوله نخست وزیر شده، قبل از معرفی کابینه مستعفی گردید. باز هم نام مستوفی‌الممالک به میان آمد، و وی ۲۶ مرداد ماه سال ۱۲۹۴ ه. ش کابینه خود را مجدداً معرفی نمود.

بدین ترتیب در هشت ماه، که بحرانی ترین روزهای ایران رقم می خورد، شش کابینه به وجود آمد، عمر متوسط هر کدام از کابینه ها حتی به یک ماه و نیم هم نمی رسید ! مستوفی الملک در دی ماه سال ۱۲۹۴ هش استعفاء داد، و به جای وی فرمانفرما همان وزیر داخله که مورد اعتماد روس و انگلیس بود، به نخست وزیری انتخاب گردید. ولی او هم کاری نتوانست بکند و در نیمه اسفند کابینه اش از بین رفت، و به جایش سپهبدار تکابنی (سپهسالار اعظم) نخست وزیر گردید. سپهبدار در مقابل این اوضاع آشفته نتوانست مقاومت نماید، و استعفاء داد. و به جای وی مستوفی الملک برای چهارمین بار و سپس علاء السلطنه و پس از او صمصام السلطنه به نخست وزیری دعوت شدند، و چون از هیچ یک کاری ساخته نبود، این بار وثوق الدوله نخست وزیر گردید.

در دو سالی که بحرانی ترین ایام تاریخ ایران زمین، رقم می خورد. و می باشد یک دولت قوی روی کار باشد، که بتواند بی طرفی ایران را حفظ نماید؛ یازده دولت در تهران، پی در پی تشکیل گردید، و هر کدام از افراد شناخته شده، که هیچ کاری از دستشان برنمی آمد، و در آن روزهای سخت، مدتی امور کشور را معطل نمودند، و رفتد. در آن ایام بحرانی وضع ارومیه و اطراف آن در نهایت آشتفتگی و بیچارگی بود.

ارومیه مرکز جنگ روس ها و عثمانی ها گردید. در چنین اوضاع و احوالی جیلوها با طراحی انگلستان برای تشکیل کشور مستقل آسوری در ارومیه و آذربایجان غربی به ریاست بنیامین مارشیمون رهبر مذهبیشان شروع به قتل و غارت اهلی نمودند، و می دانستند که با وضعی که گفته شد ؛ از حکومت مرکزی ایران

هیچگونه کمکی به آن نواحی نخواهد رسید، لذا آزادانه آنچه را که می خواستند آغاز نمودند<sup>۱</sup>.

البته اطلاعات لازم از پایتخت به خون ریزان آسوری از طریق کنسولگریهای غربی(آمریکایی، روسی، انگلیسی، فرانسوی) داده می شد، و نقشه های اصلی قتل عام و غارت را سرکردگان و نمایندگان انگلیس بر عهده داشت، و طراحی می نمود.

در آن وضعیت، یمین الدوله حاکم ارومیه بود<sup>۲</sup>، و چون از خانواده سلطنتی قاجار بود، و به نظرمی رسید که بهتر بتواند نفوذ و قدرت دولت را در ارومیه حفظ کند، این شاهزاده از اقوام نزدیک احمدشاه و بسیار خوش محضر و مهربان به نظر اهالی می رسید. یمین الدوله مسلک درویشی داشت، و از اعضاء انجمن اخوت ظهیرالدوله بود. و بعدها علی دهقان (مؤلف کتاب ارزشمند سرزمین زرتشت) نقل می کند، که در تهران دیدم، کاملاً در عالم تصوف و درویشی غرق شده بود. از شرحی که کنسول آن زمان روسیه در مورد یمین الدوله می نویسد:<sup>۳</sup>

توجه حکومت تهران به وضع ارومیه روش می گردد. در آن موقع حساس و بحرانی به جای اعزام یک نفر مأمور میهن پرست، با قدرت، با اراده که بتواند اوضاع آشفته‌ی ارومیه را سر و سامانی بدهد، یک نفر منزوی و به ظاهر درویش را به حکمرانی منطقه‌ی بحرانی، که استعمار پیر انگلیس برای آن نقشه ها کشیده بود، را می فرستد، که کاملاً آلت دست بیگانگان بود. یمین الدوله طبق دلخواه روس‌ها کمیسیونی تشکیل داده بود، که کاملاً در خدمت جیلوها بود.

<sup>۱</sup>- دهقان، علی، «سرزمین زرتشت»، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۸ هشص، صص ۴۷۸ و ۴۷۹.

<sup>۲</sup>- معاون ایشان امیر حشمت بود.

<sup>۳</sup>- ایرانی که من شناخته‌ام، ترجمه فرهوشی، صص ۲۴۷ و ۲۴۸.

آسوریان مهاجر، همسایگان آذری زبان خود را غارت کرده، و آن اموال را، اموال خویش معرفی می کردند. کمیسیون تحت نظر یمین الدوله بدون رسیدگی لازم، مامور می فرستاد، اموال مسلمانان بدبخت را گرفته، و به آسوریان می دادند. جیلوها که لخت و گرسنه از خاک عثمانی گریخته بودند، در دهات، مردم را اذیت نموده و دارایی آنان را غارت می کردند، و حاکمیت شهر، قدرتی نشان نمی دادند، و جیلوها هر روز به زور، تعدی و فشار خود می افزودند.

پس از سه چهار ماه یمین الدوله معزول، و به جای وی باز هم اعتماد الدوله که از وابستگان خارجی بود، به حکومت شهر ارومیه منصوب گردید، تا بهتر اوامر انگلستان را اجرا کند. از مهمترین اقدامات او این بود که، تا حدی جلو تعدی مسیحیان را در ابتدا گرفت، و به کمیسیون غارت دستور داد، قبل از ارائه دلیل، شهادت و گواهان و حدائق اثبات ظاهری، امر دعوی آسوریان را پذیرند.

از مشکلات اساسی آن روز قیمت منات روسی بود، و یک منات روسی قبل از جنگ با پنج قران پول ایران معاوضه می شد. در موقع جنگ به سه قران و کمتر رسیده بود، ولی افسران و سالاداتهای روسی این را قبول نداشتند، و در داد و ستد خود، هر منات را مثل سابق پنج قران حساب می کردند. لذا اختلافات شدیدی بین روس ها و کسبه ای ارومیه پیش می آمد. اعتماد الدوله جهت جلوگیری از بروز اختلاف از مردم پول جمع می کرد، و توان قیمت منات را به روس ها می داد، و تا می توانست از شدت اختلاف جلوگیری می کرد.

اوپساع در ارومیه به شرحی که نوشته شد، می گذشت و اعتمادالدوله تا حدی شهر و روستاهای اطراف را آرام نموده بود، تا سال ۱۲۹۶ ه. ش فرا رسید. در این سال شورش در روسیه اتفاق افتاد، و بر افتادن خانواده‌ی رومانوف و امپراتوری روس بود. دستجات سالادات روس پس از سالیان دراز که در جنگ و دور از وطن بودند، حالا آزاد گردیده، دسته دسته به قصد کشور خود حرکت می نمودند. فروش اسلحه و اموال آنها و بدست آوردن لوازم سفر و پول، گرفتاری جدیدی برای مردم ارومیه شده بود. زیرا با خرید اسلحه از سوی مسیحیان قرار بود برنامه‌های آینده انگلیس در این منطقه اجرا شود.

در ارومی روس‌ها موقع مراجعت فشار خود را به مردم بیشتر کردند، و چون از مدت‌ها قبل مسیحیان و اسوري‌ها را مسلح نموده و دستجات جیلوها و قاچاق ارمنی‌ها در شهر و دهات پراکنده شده بودند، به پشتیبانی روسها شرارت بیشتر می نمودند. و اگر تا آن موقع به غارت مردم اکتفا می کردند، از آن تاریخ، کشتار مردم بی دفاع ارومیه را آغاز کردند. در هنگام بهار و اوایل تابستان که موقع جمع آوری محصول بود، اهالی روستاهای جرات بیرون آمدن از خانه‌های خود را نداشتند؛ چرا که اشرار مسیحی چندین ده (روستا) را آتش زده، ساکنین آنها را به قتل رسانیدند، و فراریان روستاهای پناهنه‌ی شهر می شدند.

### شورش سربازان روس در ارومیه

شورش سربازان روسی در ارومیه، نیکوتین کنسول روس در کتاب خود به تفصیل نوشته، بهتر است در اینجا ترجمه‌ی نوشته‌ی وی را نقل کنیم:

در بهار سال ۱۹۱۶ میلادی ما در ابتدای خط موصل مخصوصاً به طرف رواندوز به عملیات نظامی پرداختیم. اما پیش روی ما نظر به اینکه انگلیس ها کوت العماره را دوباره تصرف کردند متوقف گردید. در همین موقع بود، که ترکها قوای خود را در رواندوز متوجه ما کردند. اوضاع نظامی ما از تابستان ۱۹۱۶ تا پائیز ۱۹۱۷ م در یک حمله‌ی تعریضی توسط کرنسکی صورت گرفت و آن در موقعی بود که قشون ما در امتداد سلیمانیه به طرف بین النهرين می‌رفت و نیروی کرنسکی با نیروی باراتو برای چند روز اتصال یافت.

در همین موقع بود که من برای گردش به جبهه رفتم. با وجود قوای تازه، زیاد و وسایل ارتباط کامل تجزیه و تحلیل قشون برای من محرز گردید. فراموش نکرده ام که در موقع توقف یک گردان پیاده نظام برای راحت باش چگونه همان سربازانی که آثار اطاعت در آنها دیده می‌شد، فرمانده خود شاهزاده وادولسکی را مدت پنج ساعت محاصره کردند، و بالاخره شاهزاده مجبور شد، که عقیده‌ی خود را راجع به کنفرانس استکلهلم و تنوری کارل مارکس در معرض افکار آنها بگذارد. در سپتامبر همان سال یک عمل نظامی محلی، توسط قوای آشوری و کلدانی تحت فرمان مارشیمون در اورامار در امتداد جولاملک و موصل به وقوع پیوست.

اوضاع روز به روز وخیم تر می‌شد، مخصوصاً در موقع اقدامات کرنیلو من شخصاً توانستم، آثار شورش قشون را مشاهده کنم، زیرا که با وجود روابط مورد اعتماد که با قشون داشتم، یک روز صبح کمیسر مخصوص از طرف سربازان در دفتر من حضور پیدا کرد، و گفت که من از طرف کمیته‌ی لشکر وکالت دارم که در رفتار و عملیات شما نظارت داشته باشم.

در همین وقت انتخابات سازمانی همه جا در لشکر ما صورت گرفت، و سوپریالیست های انقلابی اکثریت حاصل کردند. و ظاهراً طوری نمایش داشت، که تاثیر و نفوذ بالشویست صفوف لشکر چندان قابل ملاحظه نیست، اما انتظارات و اطاعت سربازان با سرعت تحریک آمیزی رو به زوال می رفت. حقیقت این است که ما قبل از واقعه بروز بالشویسم هم در معنی دارای قشون نبودیم. در ارومیه تقریباً هشتاد هزار سربازان روسی بودند<sup>۱</sup>، که خوب می خوردند و استراحت می کردند، و کار آنها منحصر به این بود، که سه نوبت بازارهای فقیرانه‌ی این شهر را غارت کند. اموال غارتی را هم با لباس نظامی و چکمه های خود و ذخایر جنگی و بالاخره هر چه را که از آنها تقاضا می شد، حتی تنگ و فشنگ خود را هم می فروختند.

ترکها بالطبع ناظر جریان پیش آمددها بودند. در موقع سرکشی جبهه، یکی از افسران روسی بیانیه ای به من داد؛ ترکها در این بیانیه سربازان ما را ترغیب به صلح کرده، و اطمینان داده بودند، که کرسنکی خود را به انگلیسی ها فروخته است. و چنین و چنان کرده، من فوراً جواب تندی به این بیانیه نوشته، و به ترک ها خاطر نشان کردم، که شکست شما قطعی است. و ملت ترک عنقریب منهم خواهد شد، و اشاره کردم، اگر بنای صلح باشد، باید آنرا از ما درخواست کنید، تا زودتر جنگ خاتمه یابد. نسخه های متعدد از این جواب تهیه کرده، و در جاهائی که در دسترس ترک ها بود، منتشر کردم...»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - معلم است که در شهری مانند ارومیه نیروهای اجنبی روسی در حدود هشتاد هزار سرباز داشته باشد چه مشکلات عدیده ای که اهالی آن شهر را تهدید خواهد کرد.

<sup>۲</sup> نیکوتین، شورش سربازان روسیه در ارومیه، ص ۴۸۲.

## آتش زدن بازار ارومیه، واوضاع ارومیه و روستاهای

### در هنگام عقب نشینی سربازان روس از ارومیه

سربازان آشوبگر روسی روز ۱۴ تیرماه سال ۱۲۹۶<sup>۱</sup> بازار ارومیه<sup>۲</sup> را که مهمترین مرکز تجاری استان به شمار می‌رفت، غارت کردند، بدین منظور ابتدا در کوچه‌های شهر چندین تیر شلیک کردند، و مردم را ترسانیدند. بازاریان فوراً دکانهای خود را بسته، و به خانه‌های خود پناه برندند. چون بازار و کوچه‌ها از اهالی خالی شد، دستجات سالادات<sup>۳</sup> به بازار ریخته، درب مغازه‌ها را شکسته و هر چه را بود، غارت کردند، و پس از غارت بازار آنجا را نفت ریخته و آتش زندند.

روز ۱۵ تیرماه سال ۱۲۹۶<sup>۱</sup> ش بازار از چند طرف آتش گرفته، و در حال سوختن بود، و مردم بی‌توان شهر از پشت بامها سوختن بازار را فقط تماشا می‌کردند، و هر کس که می‌خواست به بازار نزدیک شود، هدف تیرهای سالادات‌ها قرار می‌گرفت. در آن روزهای اسفبار که هرگز نباید از یادها قراموش شود، تا مبادا تاریخ دوباره تکرار شود، وضع روستاهای خیلی بدتر از شهر ارومیه بود. در روستاهای جیلوها، قاچاق ارمنی‌ها و سربازان روسی از غارت و قتل اهالی کوتاهی نمی‌کردند.

### احمد کسری در مورد آن سال‌ها می‌گوید:

در روستاهای گذشته از روسیان، جیلوهای تاراجگر به جان مردم افتاده و بیداد بیشتر می‌کردند. و تنها به تاراج بسنده نگرده، به کشnar هم می‌پرداختند.

<sup>۱</sup> بازار ارومیه بعد از بازار تبریز از بزرگترین مراکز تجاری و بازار سرپوشیده‌ای جهان به شمار می‌رفته است.

<sup>۲</sup> سالادات یعنی سربازان روس.

در همین روزها چند روستا را تاراج کرده، و به برخی هم آتش زدند. به هنگامی که گندم‌ها در خرمن مانده، و کشاورزان بایستی اینمی پیدا کنند، و بکوبند و گندم‌ها را پاک کنند، و آن‌چه بدست آید، به خانه آورند. و با تجربه‌ی چند سال کمیابی سالهای گذشته توشه‌ی زمستان خود و خانواده شان کنند. بدین سان از اینمی بی بهره گردیده، و از نرس جان به خرمن گاه نمی‌توانستند، بروند.

در نیمه‌های مرداد سیاهکاری تنگین دیگری رخ داد، بدین سان که پیرم نامی از ارمینیان ایروان نیمه شبی با چند تن تنگچی به ده صفرقلی، رفت و تنگچیان را در بیرون گزارده، و خود به خانه وهاب سلطان نامی در آمد. و او را از خواب بیدار کرد، با بیم دادن «سیصد تومن خواست. وهاب سلطان از سراسیمگی بگریخت»، و پیرم با گلوله او را از پشت سر زد و کشت. در این میان تنگچیان او هم از بیرون به شلیک پرداختند، دانسته نشد پیرم با گلوله‌ی چه کسی از پا افتاد. تنگچیان بهانه پیدا کرده، همه‌ی کسانی را که در خانواده‌ی وهاب سلطان بود، از زن و مرد و خرد و بزرگ به خاک انداخته و کشتند، سپس آزادانه برآه افتادند، و رفتند. فردا برادر پرستاو یک دسته از سالادات‌های ایروانی و از جیلوها و آشوری‌ها را با خود برداشت، به آن ده رفتد، و دست به کشتار گشاده و هر که را یافتد، بکشتند. و به این بسنده نکرده، هشت، نه و ده دیگر را هم تاراج و کشتار کردند. سپس از شهر در شکه برای آوردن مرده پیرم فرستاده شد و کسانی که همراه می‌رفتند، چه در رفتن و چه در بازگشتن، هر که را، می‌دیدند، از زن و مرد و بزرگ و کوچک خونش را ریختند، و به کودکان شیرخوار هم رحم نکردند.

بیدادگری آشوریان به اندازه ای بود، که خود روسیان بستوه آمدند، و سالدات فرستاده چند صد تن از ایشان را که در ده به کشتار و تاراج می پرداختند، گرفته به شهر آوردند. تنها ارومی و پیرامون هایش نبود، در سلماس و آن پیرامون ها نیز همین ستمگری ها پیش می رفت، و هر زمان خبرهای دلگذار دیگری می رسید.

در اینجا باید اضافه کرد که روستای حاج صفرقلی نمونه ای بود، از سایر دهات ارومیه، در تمام نقاط اطراف شهر کشت و کشتار رواج داشت، و تمام خرمن ها در صحراء مانده، کسی نتوانست، محصول خود را جمع آوری نماید. بدین سان روزهای تابستان و پائیز به پایان رسید، و زمستان سخت و هراس انگیز در پیش چشمان حیرت زده ای مردم بدیخت ارومیه نمودار شد.

### قتل اعتمادالدوله حاکم ارومیه

اعتمادالدوله به طوریکه نوشه اند، در واقع راسخ و با قدرت در ارومی حکومت می کرد. و با پشتیبانی روسها به هر کاری که آنان موافق بودند، انجام می داد. لذا یک عده از آزادیخواهان با وی مخالفت داشتند، مخصوصاً بطوری که نوشته اند، بیرون رفتن او با روسها موقع تخلیه ای ارومی از قوای روس هرگز به وی، نمی بخشیدند.

از این جهت پس از عزل وی که در تبریز تحت محکمه و بازپرسی بود، عده ای از ستمدیدگان ارومی که در تبریز بودند، از وی داخواهی می کردند. پس از مدتی ماندن در حبس گویا از مرکز دستور می رسد، که او را آزاد نمایند، و اگر کسی از وی شکایت دارد، به دادگاه مراجعه کند. طبق این دستور اعتمادالدوله

آزاد می شود. یکی از روزهای زمستان ۱۲۹۶ ه. ش چند نفر از اهالی ارومی وی را از خانه خود به بهانه ای بیرون آورده، و می کشند. معروف است، مرحوم میرزا حبیب خان آفازاده با برادرش ارشد همایون، اعتمادالدوله را از بین می برند.

در مورد اعتمادالدوله نیکوتین کنسول روس در کتاب خود چنین اظهار عقیده می کند:

در تمام اوقات اشخاص ناراضی به کنسول خانه مراجعه می کردند، و من مجبور بودم روزها، در کار آنها دخالت کرده، و اشکالات را به طوری که منافع مختلفه با هم سازش داشته باشد، مرتفع نمایم. و این کاری بود بسیار مشکل و ناگوار که غالباً مرا عصبانی می کرد.

فقط در موقع مراجعه اعتمادالدوله حاکم قدیمی که شخص کارآزموده ای بود، و با نظامیان سازش داشت، قدری راحت بودم. این حاکم با یک منطق عقلانه به حل قضایای پیچیده که در آن عقاید مختلفه دخالت داشت، موفق گردید، و به وسیله‌ی تشکیل یک دسته امنیه ای مرکب از مسیحی و مسلمان تحت فرمان رئیس پلیسی که از قفقاز طلبیده بود، نظم و آرامشی در نواحی ارومیه برقرار کرد، و در خود شهر هم اداره‌ی پلیسی دایر نمود. برای روشنایی شهر و سنگفرش کردن کوچه‌ها نیز اقدامات خوبی به عمل آورد و مانند مدیر دلسوزی شب و روز فعالیت می کرد. من با کمال صداقت و اطمینان اقرار می کنم، که نسبت به اهالی جز نیکوکاری و خیرخواهی اقدامی نکرد. برخلاف حکام سابق و لاحق که همه خودسر و استبداد رای داشتند، و پیوسته امور مردم را با اشکال مواجه می کردند و افسران نظامی روسی را به شدت

عصبانی می نمودند، هیچ یک مانند اعتمادالدolle به فکر اصلاح امور شهر و فراهم ساختن وسائل سازش بین عناصر مختلفه نبود. هموطنانش قدر این مرد خیرخواه را ندانسته، و او را در آغاز انقلاب روسیه معزول کردند، و در تبریز زندانی نمودند، و پس از آنکه چندین ماه در زندان رنج کشید عاقبت مسموم شد و در گذشت. من در اینجا نام او را با احترام یاد کرده، و برای او طلب شادی روح می کنم<sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> سکروی، احمد، ص ۴۸۴.

## قاجاق ارمنی‌ها چه کسانی بودند

همان طوری که در قبل از این مطلب آوردیم، جیلوهای فراری از ترکیه را در روستاهای اطراف ارومیه متفرق نموده بودند، ولی جیلوها خانواده هایشان را در یکی از دهات سکونت داده بودند. آن روزها جیلوها هر جا که بودند، همسایگان خود را اذیت و آزاد می‌رساندند. علاوه بر آنها یک دسته از ارمنی‌ها که از قفقازگریخته و به ارومیه آمده بودند، و به قاجاق ارمنی‌ها معروف بودند، به راهزنی و غارت اهالی می‌پرداختند، و دهات ارومیه آزارهای بی‌شماری را نیز از آنها دیدند، و از کشتن مردم خودداری نمی‌کردند و کسی هم نبود که از آنها بازخواست نماید.

گرفتاری دیگر مردم ارومیه، موضوع ارزش ریالی منات روسی بود، سالдات‌های روسی که می‌خواستند به روسیه باز گردند، می‌خواستند پول ایرانی را که از غارت و آدم کشی به دست آورده بودند، به منات روسی تبدیل نمایند. آنها به دلخواه خود می‌خواستند در مقابل هر منات یازده شاهی پول ایرانی بدهند، ولی قیمت منات در بازار بیشتر از این بود، لذا موضوع خرید منات و تبدیل پول ایرانی به پول روسی اختلاف جدیدی بین کسبه و سالدات‌های روسی پیش آورده بود، به حدی که حکومت شهری مجبور به مداخله گردید. منات را از بازار به مبلغ هر منات ۱۷ شاهی جمع می‌کرد، و به روسها به ۱۱ شاهی می‌داد، و کسری آنرا از اعانت مردم مکنت دار تأمین می‌کرد.

## حکومت مجدد اجلال الملک در ارومیه و اقدامات

او

در آذرماه سال ۱۳۳۶ق هنگامی که سالادت های متفرق روسی و جیلوها و قلچاق ارمنی ها در ارومیه بیداد می کردند، از طرف دولت ایران اجلال الملک به حکومت ارومیه منصوب، و بدین شهر پرآشوب وارد شد. اجلال الملک ارومیه را خوب می شناخت، و به وضع آنجا آشنا بود، و قبل از این چند بار حکومت آنجا را بر عهده داشت، لذا دولت با فرستادن وی به حکومت ارومی تصور می کرد، او بتواند با کارданی و با استفاده از اطلاعات قبلی خود اوضاع آشفته‌ی آنجا را سر و سامانی بدهد. در این موقع قوای دولتی در این شهر عبارت بود از تعدادی قزاق تحت امر افسران روسی و معبدودی سواران قره داغی که در شهر مستقر بودند. اجلال الملک خوب می دانست، که از دست این عده مخصوصاً با بودن افسران روسی در رأس قوای قزاق هیچ کاری برنمی آید. لذا به فکر افتاد که با اتخاذ سیاست بی طرفی، بلکه بتواند اختلافات بین مسیحیان و مسلمانان را التیام دهد. و جلو شرارت قلچاق های ارمنی و جیلوهای آدم کش را بگیرد. بدین منظور از روز ورود به شهر، با سران مسیحی به مذاکره و گفتگو برخواست، تا آنها را بتواند از اقدامات حاد و تند باز دارد. مسلم است که اگر حاکمی عقبه‌ی قوی نداشته باشد، فقط به درد دکور می خورد. و اجلال الملک چون پشتوانه نداشت چه کار می توانست به غیر از این کار، کار دیگری بکند.

## تشکیل کمیسیون ترغیب مذاهب در ارومیه

در آذرماه ۱۳۳۶ هـق اجلال الملک که از تهران فرستاده شده بود، به حکمرانی ارومیه آمد. و او راهی که برای کار اندیشید، این بود که چند تنی از سران آسوری و ارمنی و کرد و جهود گرد آورد، و به همdestی آذربایجان ارومیه کمیسیون «ترغیب بین المللی» برپا نمود. و این کمیسیون بر آن بود که رای زنی شود (به گفته‌ی خوشنان میتینگ داده شود) و برای اینکار روزی را برگزیدند، و به همه اطلاع دادند، و گلها از پارچه‌ی سه رنگ (سبز و سفید و سرخ) آماده گردانیدند، که به نام دوستی با خواست کمیسیون، به سینه‌ها بسته شود. روز پنج شنبه، بیست و دوم آذر و صحن بزرگ مسجد آدینه (مسجد جمعه) برای این کار برگزیده شد. و در آن روز دسته‌های بزرگ آذربایجان، کردان، چهودان، آسوریان، ارمنیان و دیگران به آنجا آمدند. و دختران مسیحیان به سینه‌ها گل بستند. و از هر تیره کسی گفتاری راند. و آنچه را که نمی‌خواست و دلش از آن آگاهی نمی‌داشت به زبان آورده، خود اجلال الملک سخنرانی کرد، و بچه‌هایی که از تیره‌های گوناگون در آنجا بودند، دست به هم دادند. چنین پنداشته می‌شد، کینه از دلها بیرون رفت. از طرف مسیحیان چند نفر به کرسی خطابه رفته، که یکی از آنها دکتر اسرائیل بود، خلاصه‌ی سخنانش این بود، که ما برای حفظ خودمان اسلحه برداشته و دشمنانی که داریم و می‌دانیم پس از رفتن روسها ما را راحت نخواهند گذاشت. جهت جلوگیری از هر گونه اتفاقات غیر منظره که ملت مسیحی را تهدید می‌نماید، از این جهت مجبور به تسليح شده ایم. مسلمانان نیز که از ما تقليد نموده و سلاح خريداری می‌نمایند، بی مورد بوده به جهت اينکه آنها دشمن ندارند، و اگر از ما

می ترسند، ما با آنها کاری نداریم. اتفاق و اتحاد ما همواره با مسلمانان ثابت و اگر تا حال از طرف جهله‌ای مسیحی تعرضاتی دیده اند، آنها را فراموش نموده و از امروز دو فرقه به استحکام اتفاق و موئت بکوشند.

این سیاست اجلال الملک کوچکترین نتیجه ای نداشت، با وجود برگزاری مینگ منکور آشوریان از غارت خانه‌های مردم و کشتار اهالی دست برنداشتند و کمیسیون تحبیب بین المللی نتوانست کاری از پیش ببرد. زیرا که قدرت‌های بزرگ نقشه‌ی دیگری داشتند و حرکت حاکم شهر مورد نیشخند آنان قرار گرفت.

## سیاست انگلیس، فرانسه، روس و امریکا در تشکیل کشور آسوری در آذربایجان غربی (متدهای کوچک انگلیس و غربیان)

فرانسه و انگلیس که در جنگ با آلمان پافشاری بیشتری نموده، و می خواستند تا از پا افتادن آلمان و همراهانش بجنگند. چون آشفتگی روس‌ها را می دانستند، که پا، پس خواهند کشید، و یک بخش بزرگ از میدان جنگ در ایران بازمانده و سپاهی در مقابل عثمانیان نخواهد ایستاد. از این رو سیاست بر این قرار شد، تا از آسوریان، ارمنیان ایران، عثمانی و قفقاز دسته‌های سپاه تشکیل دهنند، و در زیر دست سرکردگان انگلیس و فرانسه به کار گیرند، و برای به ثمر رساندن اندیشه‌های خود با بنیامین مارشیمون رهبر مذهبی آسوریان و نیز با سران ارمنی، گفتگو کردند. در آن روزها سرکردگان انگلیس و فرانسه از راه جفا وارد خاک ایران شده، و راهی ارومیه شدند. و چون آمریکا در آن روزها از همدستان آنان شمرده می شد، و میسیونرهای آمریکایی

که در ارومیه زیاد بودند و دارای مدرسه، بیمارستان و بنیادهای دیگر بودند، و از سال های قبل در ارومیه زیسته، و به همه چیز منطقه آشنایی داشتند، با انگلیس و فرانسه هم داستان شدند.

این موضوع چون دانسته شد، که قرار است کشوری مستقل آسوری به مرکزیت ارومیه، در غرب آذربایجان تشکیل گردد، به اطلاع حاکمان تبریز رسید. کمیته ایالتی دموکرات با تلگراف، چگونگی امر را به تهران اطلاع دادند، و درخواست جلوگیری کردند. در تهران دولت موقت به مذاکراتی با دولت های آمریکا و انگلیس پرداخت، تنها نتیجه‌ی آن این بود، که سفارت آمریکا در روزنامه‌ها چنین پاسخ داد: «که پولی از دولت آمریکا، برای سپاه آرایی از مسیحیان فرستاده نشده، سفارت آمریکا این را دروغ می‌داند». و راست مطلب این بود، که پول از آمریکا از یک میسیون دینی فرستاده شده بود، نه از دولت. میسیون پولی برای بخشیدن به بی‌چیزان فرستاده بود، و میسیونران آنرا در راه پدید آوردن سپاه مسیحیان بکار برده بودند.

در شهر ارومیه حاکم شهر اجلال الملک به کنسول گری های مختلف کاغذ نوشت، و فرستاد. و ناراحتی خود را در قبال اقدامات مسیحیان شهر اعلام کرد، ولی سودی نداشت.

از آن طرف مسیحیان ساکن در ارومیه در چند سال قبل به پشتیبانی روس‌ها با دولت ایران مخالفت‌ها نموده، و نافرمانی می‌کردند، و برخلاف آداب انسانی به همسایگان آذری زبان خود آزار و گزند فرآوان می‌رساندند، لذا در هنگام خروج روس‌ها به جان خود بیناک شدند، و به این منظور، دولت های انگلیس و آمریکا برای تشکیل کشور مستقل آسوری در ارومیه برای آنها پیشنهاد

دادند، موضوع نیکویی بود<sup>۱</sup>، و آنها از خشنودی این قضیه به شادی می پرداختند، و از اینکه بر مسلمانان توانا خواهند شد، بسیار شادمان بودند. و آرزوی خام تشکیل کشور مستقل برای آنها و به دست آوردن آزادی تصوری برای خود در سرمی پروراندند. بالاخص «بنیامین مارشیمون» و دیگر سران آسوری که سالیان دراز رشته کارهایشان در دست بیگانگان بود، و کمتر دوستار ایرانیگری یا عثمانیگری داشتند. در چنین موقعیت حساس به دست آوردن اسلحه و مهمات برای مسیحیان بسیار آسان بود، چرا که روسها موقع مراجعت به وطن خود، پس از چند سال دوری از وطن، اموال و ابزارهای جنگی، مهمات و اسلحه‌ی خود را به قیمت ارزان می فروختند. در ارومیه نیز این کار را می کردند، و با عجله به روسیه مراجعت می نمودند، ولی متاسفانه اهالی ارومیه طوری بیچاره شده بودند، که کسی از آنان به فکر خرید اسلحه نمی افتاد، و ظاهراً اجلال الملک، حاکم ارومیه، والی آذربایجان اجازه خرید اسلحه روس‌ها را نمی دهد.

در نتیجه اسلحه و مهمات روس‌ها یک جا به دست آسorian و جیلوها می افتد. در چنان موقعیتی فرد صاحب نفوذی که رهبری مردم را برای خرید اسلحه از روسها را به عهده بگیرد و نگذارد اسلحه و مهمات به دست دشمنان نیافتد، کاملاً خالی بود. در نتیجه سران مسیحی به راحتی توانستند تمام مسیحیان را در مدت کوتاهی مسلح کنند. استعمار پیر انگلیس در سر مارشیمون رئیس مذهبی آسorian فکر آزادی و فرمانتروایی اندادته بود، و مارشیمون در صدد بود با استفاده از وضع آشفته دنیا، در قسمتی از خاک کشور ایران، سرزمین مستقل آسوری تشکیل دهد. او در

<sup>۱</sup> دهقان، علی، تاریخ رضانیه، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۸ ه. ش، ص ۴۸۸.

ترکیه نیده بود، که عثمانی ها برای پاک کردن نژاد و خاک خود از آسوریان، کشتار عمومی نموده، و باقی مانده ای آنان به ایران فرار کرده بودند، که خود وی یکی از آنان بود.

او هم می خواست، حالا که سیاست متفقین تشکیل ارتشی از مسیحیان در غرب آذربایجان ایران است؛ از موقعیت پیش آمده استفاده کرده، و منطقه ارومیه را حتی الامکان از وجود مسلمان پاک و تصفیه نماید، و پایه های حکومت آینده خیالی خود را محکم کند. با وجود اینکه مارشیمون یک رئیس مذهبی بود، و در هیچ یک از ادیان الهی به کشتار امر نشده است، و نباید یک رهبر مذهبی موافق کشتار باشد، با وجود این آسوریان و مسیحیان به خرید اسلحه و مسلح شدن و آماده شدن، به جنگ تشویق می نمود. در مورد خیالات پوچ مارشیمون و استقلال آسوری ها که هیچ وقت کشور مستقلی نداشته اند، بهتر است ترجمه ای نیکوتین کنسول روس در ارومیه را در اینجا نقل کنیم<sup>۱</sup>: «متاسفانه در همان اوقات که مقارن بود با پائیز ۱۲۹۶ ه. ش سیل قبایل نستوری مارشیمون مجبور به ترک کوهستان های اطراف دریاچه وان ترکیه شدند، و به طرف سلاماس و ارومیه سرازیر شدند.

ناچار برای مساعدت و یاری پناهندگان، وجهی را درخواست کردم، و بیمارستانی برای جلوگیری از اشاعه ای امراض مسریه دایر نمودم. عقب نشینی نستوری ها به طرف صفوف نظامی ما اوضاع سیاسی را مختل کرد. زیرا که این طوایف کوهستانی مسلح که با کردها و ترک ها جنگیده بودند، اگر رسمیاً از طرف ما دعوت به جنگ با ترکها نشده، اقلاً از طرف فرماندهی نظامی ما تشویق و تحریک شده بودند. بنابراین خواه

<sup>۱</sup> مسیو نیکوتین، ایرانی که من شناخته ام، ترجمه فرهوشی، چاپ تهران، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

ناخواه در جمله متحدهن شکست خورده ما محسوب می گردیدند، و حق داشتند که به فشون ما ملحق شوند. از طرفی هم مسلم بودکه روسیه در جنگ با ترکیه مقاصد خود را که از آن جمله استخلاص ارمنستان بود، تعقیب می کند، و بالضرورة باید در مقدرات قبایل آسوری مخصوصاً آن قسمتی که جمعیت ولایت وان را تشکیل می دهد، دخالت داشته باشد. از طرفی هم مسلم بود مارشیمون به تفليس رفت و با «کران دوک نیکلا» راجع به استقلال و آزادی قبایل آسوری مذاکراتی کرده، و در نتیجه با آسایش خیال مراجعت نموده است. علاوه بر نستوریهای ترکیه که انتظار داشتند، بعد از جنگ آزاد و مستقل گردند، آن عده هم که تبعه‌ی ایران و در ارومیه مسکن داشتند، صرف نظر از اختلافات مذهبی از همان نژاد بودند.

اینها نیز که چند هزار نفر بودند، امیدواری داشتند، که بعد از جنگ تغییراتی در اوضاع شان روی دهد، و از تحت تسلط مسلمانان بیرون روند. عده‌ای از آنها که در طی دو نسل در تحت نفوذ و تربیت میسیونها بودند، کشیش و آموزگار و دکتر شده، و از حیث فهم و شعور بر دیگران برتری داشتند، مایل بودند که در این نهضت بیداری ملی قائد و پیشوای ملت آسوری شده، و در تحت سپر روسیه، آرزوهای خود را به مرحله عمل در آورند.

این دسته از موقعیت استفاده کرده، یک انجمن ملی آشور و کلده در ارومیه تاسیس کردند، و در حالتی که بر حسب ظاهر در مقابل مامورین ایرانی اطاعت و انقیاد می کردند، برنامه‌ی مقاصد نهایی آنها معلوم بود.

بنابراین من مجبور بودم که عملیات آنها را زیر نظر داشته باشم، از طرفی هم نمی توانستم و نمی خواستم فراموش کنم، که

من کنسولی بیش نیستم، آن هم در ایرانی که بی طرفی خود را رسماً اعلام کرده، و در ارومیه هم نمایندگانی دارد، که من باید رسمیت آنها را بشناسم. و همین مامورین دولتی باید امور سکنه‌ی این نواحی را اداره کنند. اما چه باید کرد، که اوضاع حقوقی و عملی اینجا اختلاط پیدا کرده، و قشون ما این ناحیه را میدان جنگ شناخته است، زیرا که قشون ترک را از اینجا به عقب رانده و میدان را تصرف کرده است. بنابراین عملیات ما را اجباراً با پیشرفت کار مامورین ایرانی موافقت نداشته و احتیاجات نظامی بر سایر احتیاجات برتری داشت.

خلاصه در همین محیط پریشان بود، که من مجبور بودم که مدت سه سال که فعالیت داشتم و در میان منافع مختلفه که همه روزه با هم تصادف داشتند، سازشی فراهم کنم. جلوگیری از مقاصد انجمن ملی آشور و کلانی برای من چندان اشکالی نداشت، و من می‌توانستم آن را تبدیل کنم به انجمنی که جنبه‌ی نوع پرستی داشته باشد، نه سیاسی. رئیس آن دکتر یونان، که به اتکاء فرماندهان نظامی ما تحریک شده بودند، بسیار مشکل، بلکه غیرممکن بود. اینها مایل بودند که حسابهای شخصی خود را با مسلمانان تصفیه کنند، در این صورت من مجبور بودم از مسلمانان که در معرض تهدید واقع شده اند، دفاع نمایم، و نگذارم که این عناصر شورش طلب به واسطه‌ی حضور قشون در صدد انتقام برآیند، و به مسلمانان آزار رسانند.

البته موقع مساعدی هم برای آنان پیش می‌آمد، زیرا که برای تهیه‌ی آنوه و سایر لوازم قشون واسطه بودند، و در فراهم کردن آنوه و حیوانات باربر به مسلمانان تحمیلاتی می‌کردند، و حقاً باید اقرار کنم که در میان این واسطه‌ها اشخاص پاکدامن

وصلح جو به ندرت دیده می شد، و اغلب مردمان شرورو فاسدی بودند.

بی نظمی و شورش قشون روس و متارکه عملیات جبهه مسیحیان را به وحشت انداخت، ناچار هیاتی در ماه اکتبر ۱۹۱۷ میلادی به تفليس رفت، و از زمامداران دولتی درخواست حمایت نموده، پس از ورود این هیات بلاfacسله «ژنرال لبدینسکی» فرمانده قشون قفقاز با تلگرافی به من اطلاع داد، که تصمیم گرفته شده است، که در ارومیه قشون مسیحی تشکیل شود. (البته آنایه های نظامی متحدهن هم مانند کلنل شاردنی و کاپیتن مارچ و مژور استکس و کلنل پک با این تصمیم موافقت دارند). این تشکیل جدید باید علاوه بر تأمین مسیحیان، عملیات جبهه ترک را هم تعقیب کند. از طرف متحدهن وعده‌ی مساعدت های فنی و مالی به ما داده شد، و بلاfacسله سه نفر افسر فرانسوی، شروع به تشکیلات نمودند. اما کلنل شاردنی در موقع ملاقات در ارومیه به من اظهار داشت که شرکت دولت فرانسه در این تشکیلات تازه، موقتی است، زیرا که ایران و قفقاز جزو عمل منطقه‌ی انگلیس شده است و ژنرال دنسترویل باید در امور این دو کشور دخالت کند.

در اینجا باید جمله‌ی معتبرضه اضافه کنیم، که این ژنرال در اولین اقدام یعنی در موقع رفتن به تفليس در آغاز سال ۱۹۱۸ میلادی با اشکال برخورد، و کمیته‌ی انقلابی بشویک او و افسران همراحت را در انزلی توقیف نمود، و پس از چندی او را رها کرد، که با همراحتان به قزوین مراجعت نمود. به استثنای مژرنوئل که توسط بشویک ها تسليم تشکیلات انقلابی جنگلی ایران گردید. من در آن وقت از این قضایا اطلاعی نداشتم اما یقین حاصل کرده بود، که انگلیس ها واقعاً در تشکیل قشون مسیحی

اقدامات جدی خواهند کرد. مستر ماک موری رئیس کمیسیون عالی بریتانیا که در همدان اقامت داشت، به ژنرال گراسی که در ارومیه بود، تلگرافی به این مضمون کرد: به محض اینکه تشکیلات شروع، و ارزش نظامی آن معین گردید، وجود لازم فرستاده خواهد شد. بعلاوه در ماه ژانویه ۱۹۱۸ کاپیتن گراسی برای حفظ ارمنی‌ها و مراقبت در امور کردستان به ارومیه آمد، و مجمعی تشکیل داد. اداره‌ی مجله‌ی ویلگرام، کتابی با عنوان «کوچکترین متحد» در تاریخ ۱۹۲۰ میلادی در لندن منتشر کرد. در صفحات ۳۵ و ۳۶ چنین می‌نویسد:

«کاپیتن گراسی به ارومیه رفت، برای اینکه با ملت آسوری تماس بگیرد. متنیگ بزرگی در آنجا تشکیل داد، رهبران ملت آسور بیانات و نقشه‌ی عملیات او را تصویب کردند. بنا شد ۲۵۰ نفر افسر روسی به ارومیه فرستاده شود، تا نیروی آسور را تشکیل دهند. این نیرو می‌باشد حافظ خط بحر اسود تا بغداد باشد. پول و لوازم جنگی هم به قدر احتیاج برای آنها فرستاده می‌شود، و به اعتماد این وعده‌ها ملت آسور حاضر شد، که آماده باقی بماند، و سلاح نگه داشته، و به جنگ ادامه دهند.

در این متنیگ علاوه بر افراد با نفوذ ملت، جناب سونتاک و دکتر آ. شید که در آن موقع کنسول افتخاری آمریکا بود، و من و دکتر کوژل هم حضور داشتیم، و تصدیق کردیم که اظهارات کاپیتن گراسی با خلوص نیت است.»

**جريان واقعی تشکیل حکومت آسوری به شرح زیر است:**

«تشکیل قشون مسیحی به اشکالات زیادی برخورد. اولاً کادرها کافی نبود، زیرا که کلnel کوزمین (که در جنگ روس و

ژاپن جراحات دیده بود) علاوه بر سه افسر فرانسوی فقط سی نفر افسر روسی با درجات مختلف در زیر دست داشت، و البته این عده برای تشکیلات به منزله‌ی قطره‌ی آبی بود، و ابداً امکان نداشت که شش هزار نسخه‌ی خشن کوہستانی را که با هیچ گونه نظمی آشنا نبودند، در حوزه‌ی تشکیلات وارد و آنها را اداره نمود. اما ارمنی‌ها که از حیث عده قلیل بودند، نسبتاً افسران لایقی داشتند، و نمایش آنها بهتر از نسخه‌ی ها بود. ثانیاً ذخایر و مهمات جنگی ضرورت داشت، که می‌باشد در این موقع پس از مذاکرات طولانی از واحدهای روسی که در شرف عزیمت بودند گرفت. من تشکیل جلسه را هنوز در خاطر دارم که در آن اخذ رای قطعی حاصل نگردید تا اینکه «ملاح سالتكو» رئیس کمیته‌ی سربازان روسی به میان افتاد، و برای مساعدت و حمایت ارمنی‌ها حاضر شد، که مقداری اسلحه و ذخایر بدهد.

### استدلال عجیب کنسول روس

به هر حال اشکالات فنی، به مراتب از غفلت‌های سیاسی بخشش ناپذیر، کمتر بود، زیرا که تغییرات تهران را از جریان تشکیلات نظامی به کلی بی‌اطلاع گذارده بود. بعلاوه روابط منظمی در میان قشون و دیپلماسی وجود نداشت. با این حال جای تعجب نیست، که چرا با وجود اینکه مارشیمون نامه‌ای به ولی‌عهد نوشته و توضیحات اصلاح خواهانه‌ای (!) داده بود، حکومت منطقه‌ی آذربایجان، از تشکیل قشون مسیحی نگران، و سوء‌ظن حاصل کرده بود.

خلاصه اینکه تشکیل چنین واحدهای نظامی از نظر زمامداران ایران، قانونی نبود. بلکه بر عکس به منزله‌ی تهدیدی

نسبت به مسلمانان به نظر می آمد. بعلاوه همین که بشویک قدرت و نفوذی حاصل کرده، اعمال روسیه در نظر ایران به صور مختلف، جلوه کرد. از یک طرف بشویک‌ها به ایران در پتروگراد اطلاع و اطمینان داده بودند، که عنقریب قشون روس ایران را تخلیه خواهد کرد. از طرف دیگر فرماندهی عالی قفاراز که بر ضد بشویک‌ها رفتار می کرد، کوشش داشت که باز هم در مقابل ترک‌ها مقاومت نماید.

تهران هیچگونه ارتباط رسمی با شورشی‌ها نداشت، و فقط با دقت بر رفتار و اعمال آنها گوش می داد، و مجبور بود، که با سفارت روس که هنوز رل خود را بازی می کرد، مانند سابق به رفتار خود ادامه دهد. مخصوصاً در موقعی که دولت انگلیس خود را آمده می کرد، که در ایران با قوه‌ی نظامی دخالت کند، و در حفظ بادکوبه که تهدید شده بود، بکوشد.

چنانچه از شرح بالا فهمیده می شود، نیکوتین علاوه بر اینکه ولی‌عهد را مقصرمی داند، که (توضیحات اصلاح خواهانه) مارشیمون را مورد توجه قرار نداده، دولت ایران را هم مورد سرزنش قرار می دهد، که چرا «تشکیل چنین واحدهای نظامی در نظر زمامداران ایران قانونی نبود». با اینکه این تشکیلات را «به منزله‌ی تهدیدی نسبت به مسلمانان» می دانستند، گویا در منطق این مستشرق، کشتن یک صد و پنجاه هزار نفر مسلمان تهدیدی برای آنها نبوده است.

نیکوتین وظیفه‌ی تشکیلات نظامی مسیحیان را چنین می نویسد: این تشکل جدید باید علاوه بر تأمین مسیحیان، عملیات جبهه‌ی ترک را هم تعقیب کند.

تمامین مسیحیان، یعنی دادن امکانات نظامی بدست آنها، و سرکوب نمودن مسلمانان ارومیه، و ارتکاب فجایعی که قلم از نوشتن آن عاجز است. و یکی از آنها چنانچه در صفحات بعد خواهیم دید، قتل عام بیست و چهار ساعته اهالی ارومیه می باشد. واقعاً آقای کنسول می باشد تعجب نماید، که چرا اولیای دولت ایران این تشکیلات را قانونی ندانسته اند؟!

غرض ورزی این مستشرق وقتی فهمیده می شود، که از آن همه کشtar و قتل و عام مسلمانان بدست مسیحیان در کتاب خود چیزی نمی نویسد، و این فصل سیاه را در چند جمله خلاصه می کند:

«در نهم فوریه نمی دام محركی داشت یا نه؟ در میان مسلمان و مسیحی جنگ شدیدی در کوچه های ارومیه بروز کرد، که پس از سه شبانه روز به نفع مسیحیان خاتمه یافت. دنباله‌ی این جنگ بسیار تاثراور بود، زیرا که خون آشامی ضعیف، در هنگامی که غالب می گردد، حدی ندارد. در این موقع اشخاص خیرخواهی از طایفه‌ی آسور برای قتل و غارت از من درخواست کردند، که دیکتاتور این قضیه بشوم... این تکلیف عجیب و مضحكی بود، که به یک کنسول خارجی می کردند، بعلاوه برای برقراری انتظامات قوه‌ی مطمئنی وجود نداشت، خلاصه دنباله‌ی این جنگ و قتل و غارت ادامه داشت».

فقط این بود، تمام آنچه که نیکوتین در کتاب ۳۲۵ صفحه‌ای خود، راجع به شش ماه اسارت مسلمین در دست جیلوها و قتل عام یک صد و پنجاه هزار، زن و کودک و افراد بی سلاح، خرابی دهات و ویران نمودن ارومیه نوشته است، که ما جریان آن را به تفصیل در صفحات بعد خواهیم نوشت و اگر این نوشته‌ی نیکوتین

صحیح باشد، و خیرخواهان آسوریان که بدون تردید وجود داشتند، و از دنباله‌ی آن جریانات خائف بودند، پیش وی رفته باشند و به وی تکلیف جلوگیری از کشتار نموده باشند چگونه آن را (تکلیف عجیب) می‌داند؟ چگونه یک کنسول خارجی بنا به تصدیق خویش می‌تواند (تشکیلات مسیحیان) را راهنمای بدهد، و آنها را مسلح کند، و سپاهیانی از آنان جهت کشتن مسلمین آمده کند؟ ولی وقتی به وی تکلیف می‌شود، که از خونریزی افراد ماجراجو جلوگیری نماید، آن را (تکلیف مضحك) می‌داند. مگر اینکه عقیده داشته باشیم، مقصود وی از تشکیل آن سپاه فقط کشتار مسلمین بوده و بس.

### تشکیلات نظامی مسیحیان ارومیه

در زمان خروج سربازان روسیه از این منطقه در میدان جنگ جهانی اول، انگلیس و فرانسه می‌خواستند، با تشکیل لشکری از مسیحیان ارومیه، جلو عثمانی‌ها را بگیرند. برای اینکه به چگونگی تشکیلات نظامی مسیحیان و هدف آنها پی ببریم، در اینجا نوشته نیکوتین کنسول روس را عیناً نقل می‌کنیم.<sup>۱</sup>

### قوای طرفین

بطوری که می‌دانیم در ناحیه‌ی ارومیه اکثریت سکنه شیعیان آذری زبان بودند، ولی در آن موقع، آنها سرپرست کارдан نداشتند. اگرچه در سالهای اخیر عده‌ای برای حفظ جان خود تفنگ به دست آورده بودند، ولی تعداد آنها بسیار کم، بعلاوه منسجم هم نبودند. در این موقع اجلال الملک حاکم شهر با ملاحظه‌ی وضع آشته‌ی شهر از والی آذربایجان کمک خواست، ولی والی فقط

<sup>۱</sup>-همان، ص ۲۳۶.

دویست سوار قره داغی فرستاد، که در شهر مستقر گردیدند. در حدود یک هزار نفر قزاق در خارج شهر، یعنی در قلعه ی نصیرالدوله در تحت فرماندهی افسران روس قرار داشتند.

ولی مسیحیان ارومیه در اواسط جنگ جهانگیر اول، بطوری که نوشته اند، در حدود چهل هزار جیلو از خاک عثمانی و تعدادی از ارامنه ی قفقاز، که به نام قاچاق معروف شده بودند، به آذربایجان غربی، خصوصاً ارومیه آمده بودند. هم اینها بودند، که مسیحیان شهر را به مخالفت و جنگ با مسلمین وامی داشتند. و آن همه، شرارت و فجایع را مرتكب می شدند. این عده را بعضی از میسیونرهای امریکایی، فرانسوی و افسران انگلیسی و روسی آماده ی کارزار می کردند. و اسلحه ای را که از روس ها گرفته بودند، بین آنها پخش می کردند. بنابراین مسیحیان هم مسلح تر و هم آماده تر از مسلمانان بودند. افسران خارجی نیز آنها را از لحظه روی تقویت نموده، پشتیبانی دولت های خود را به آنان عرضه می داشتند.

کسری تبریزی قوای مسیحیان را چنین نوشته است:

«نزدیک به ۱۲ هزار خانواده ی جیلوها بودند، که با مارشیمون از خاک عثمانی آمدند. نزدیک به ۲۰ هزار خانواده ی ارمینان و آسوریان خود ارومی و سلماس و سلدوز و آن پیرامون ها بودند، که به آنان پیوستند.

پنج یا شش هزار تن ارمنی از ایروان و نخجوان گریخته و به اینان پیوسته بودند. این اندازه انبوهی ایشان است، و همه با هم یکی شده، و برای آرزوهایی می کوشیدند. از اینان بیست هزار تن، سپاهیان ورزیده بودند. و هشت صد تن سرکردگان روسی به روسیه نرفته، با اینان مانده، و به همdestی ۷۷۲ تن سرکردگان

فرانسوی آنان را راه می برند. افزارهاشان ۲۵ توپ و یک صد و شصت تیر بود. نیکوتین کنسول روس، دکتر آشید کنسول آمریکا و گوژل رئیس بیمارستان فرانسه ای، رشته‌ی سیاست و راهنمائی را در دست می داشتد. از آسوریان پس از کشته شدن مارشیمون، «آقا پتروس» سر رشته دار کارهای لشکری می بود. «ملک خوشابه» هم از سر رشته داران به شمار می رفت.

### قوای مردم ارومیه

در آن موقع بسیار وخیم، که هر لحظه بیم تصادم بین مسیحی و مسلمان می رفت. قوای موجود در شهر ارومیه علاوه از هزار نفر قزاق که در بیرون شهر و قلعه‌ی نصیرالدوله در تحت فرمان فرماندهان روسی خود بودند، و اعتنایی به دستورات حاکم شهر نداشتند، دویست نفر سوار قره داغی بود. که قبلاً مذکور شد، والی آذربایجان فرستاده بود، اینها در داخل شهر در چند کاروانسرا، مسکن نموده بودند.

ترکیب جمعیتی تشکیل شده از مسیحیان در ارومیه برای تشکیل حکومت جیلوها (کوچکترین متحد انگلیس) اردوی جنگی مسیحی که برای تاسیس حکومت مسیحی تشکیل گردید:

- الف- ارامنه و آسوریهای ساکن در غرب آذربایجان (آذربایجان غربی) که هنگام اشغال آذربایجان توسط روس‌های تزاری، اغلب آنها با اشغالگران همکاری داشتند.
- ب- تعداد دیگر از آنها جیلوها بودند که از خاک عثمانی به غرب آذربایجان کوچیده بودند.

ج- عده ای نیز از قلمرو امپراطوری روسیه کوچیده و به غرب آذربایجان وارد شده بودند، که آنها را «قاجاق ارمنی ها» می گفتند. در رابطه با «قاجاق ارمنی ها» مرحوم احمد کاویان پور مولف کتاب ارزشمند «تاریخ ارومیه» می نویسد:

چون خبر سلط افراد مسیحی به گوش مسیحیان فرقان رسید، آنان نیز به طمع ریاست و بدست آوردن مال، از روسیه فرار و به مهاجرین مسیحی به ارومیه، پیوستند، عده ای از این غارتگران به سرپرستی «هارطون» نام و دسته دیگری به ریاست «یقورط»، «هامبارسون»، «فدایچاک»، «پتروس»، «باغدا» و «سومبات» مدتها کارشان فقط این بود، که در اطراف شهر شبانه وارد خانه های روستائیان صاحب سرمایه شوند، و اسلحه خود را به شفیقه صاحب خانه نهاده، و تقاضای پول، اسلحه، اسب و طلا می کردند و می گفتند مسلمانان باید فقط در خانه ی شان، مهر، سجاده و تسبيح باشد، بقیه اضافه است، باید تحويل ما بدهنند.

ژنرال دنستروبل در کتاب خود مستنه را طوری دیگر نوشت، که من به وسیله ی هوایپما به مسیحیان ارومی خبر بردم، که عثمانیان شما را محاصره خواهند کرد، لازم است شما از طرف ساوجبلاغ به هر نحوی بوده باشد، ستون عثمانیان را شکافته، خود را در صانین قلعه به من رسانده، تا برای شما مهمات کافی داده، و در مقابل عثمانیان بتوانید مقاومت نمائید.<sup>۱</sup>

ترکیب جمعیتی مسیحیان به شرح زیر است:  
۱- بجزدیک به ۱۲ هزار خانواده ی جیلوها از ترکیه آمده بودند.

<sup>۱</sup>- امپریالیزم انگلیس در ایران و فرقان، ترجمه میرزا حسین خان انصاری، انتشارات روزنامه ی کوشش، ۱۳۱۰ هش

- ۲- نزدیک به ۲۰ هزار خانواده‌های ارمنیان و آسوریان خود ارومیه و حومه آن.
- ۳- نزدیک به ۵ یا ۶ هزار تن ارمنی از ایروان، نخجوان (روسیه) آمده بودند.
- ۴- ۸۰۰ تن سرکردگان روسی به روسیه نرفته و باقی مانده بودند.
- ۵- ۷۵-۵ تن از سرکردگان فرانسوی آنها را همراهی می‌کردند.
- ۶- «دکتر آبشید آمریکایی» و «گوژل» رئیس بیمارستان فرانسوی‌ها، رشته سیاست و راهنمایی را در دست داشتند.
- ۷- بنیامین مارشیمون، آقا پتروس و ملک خوشابه، سرنشیه داران جنگ بودند<sup>۱</sup>.

### مقایسه قوای شیعیان ارومیه با مسیحیان

در چنان موقع بسیار وخیم که هر لحظه بیم شروع جنگ بین مسیحیان و مسلمانان آذربایجان شیعه مذهب، در ارومیه می‌رفت، قوای موجود در شهر فقط عبارت از دویست نفر سواره قره داغی بودند، که قبل از اینکه درخواست اجلال الملک از والی آذربایجان (تبریز) به ارومیه فرستاده شده بود، و آنها هم در چند کاروانسرا در داخل شهر مسکن کرده بودند.

از اهالی شهر هم تعدادی مسلح بودند، ولی فرماندهی واحدی نداشتند، و در جایی متصرف نبودند، و هیچگونه نظم و ترتیبی در بین آنها حکم‌فرما نبود، و هر کدام فقط به فکر بودند، که چگونه از خانه و اهالی خانه‌ی خود جداگانه دفاع نمایند.

<sup>۱</sup>- کاویان پور، احمد، تاریخ رضائیه، ص ۱۲۱.

در مقابل آسوری ها و مسیحیان در قسمت شرقی ارومیه در محله های نوکچر و یورت شاه، سکونت داشتند، و یک عده از جیلوهای مسلح نیز از دهات به شهر آمده، و در کاروانسرای حاج مستشار سکونت کرده، در حقیقت آنجا را محل تمرکز قوا و عملیات خود قرار داده بودند. علاوه بر این محله های مسیحیان در سه محله‌ی زیر نیز تمرکز بودند:

۱-اطراف اداره گمرک واقع در مرکز شهر (خیابان عطایی

(ابتدای خیابان دلگشا)

۲-عمارت معروف به خانه های نوکچر

۳-اطراف مسجد مناره (مدرسه هدایت) (مقر میسیونر های

فرانسوی).

فرماندهی قوا مسیحیان و مسلمانان در جنگ دهه ۱۲۹۶

سوم بهمن ماه ۱۲۹۶ پش در ارومیه

الف- مسیحیان: ۱- مارشیمون؛ ۲- آقا پتروس؛ ۳- نیکوتن

(کنسول روس)؛ ۴- ملک خوشابه؛ ۵- آقا میرزا؛ ۶- میسیونر های

مذهبی فرانسویان.

ب- مسلمانان: فرماندهی واحدی وجود نداشت، ولی از

سرشناسان و محترمین شهر میتوان، به عظیم السلطنه سردار،

میرزا محمود آقالصولی معروف (مجتهد اصولی)، موسی آقا

صدر، حاجی محمد زهتاب، ارشد همایون، حسین خان بیگلربیگی

جهانگیری، کرمعلی خان زمانی، حاج محمد حسن خان، نظم

السلطنه امیر نظمی، حاج میرزا فضل... مجتهد، حاج شهاب

الدوله اقبالی، میراز علیخان والی و... و حاکم شهر اجلال الملک

که از دستش کاری ساخته نبود.

## شروع بهانه جوی مسیحیان علیه مردم ارومیه

در دهه ی سوم بهمن ماه سال ۱۲۹۶، ش(یعنی حدوداً نودوسه سال پیش) که سیستم جنگی مسیحیان تکمیل شده بود، شرارت و بهانه جوئی آنها وارد مرحله ی دیگری گردید، علاوه بر روستاها که هر روز در چند روستا غارت و کشتار می کردند، در خود شهر نیز بنای تعرض علی را گذاشتند. چنانچه در همین روزها یک نفر از جیلوها دو نفر مسلمان و یهودی را در بازار قدیمی ارومیه کشت، و روز ۲۷ بهمن جیلوها در کوچه و بازار علناً شروع به شرارت نمودند، و جیلوها مردم را گرفته از آنها اسلحه می خواستند، و از آنها هرچه داشتند، می گرفتند. مردم از این عمل سخت نگران شده، و شورش در شهر آغاز گردید. اجلال الملک (حاکم شهر ارومیه) جلوی شورش مردم را گرفت.

روز سی ام بهمن بین پاسبانان شهربانی و جیلوها و اشرار آسوری ها زد و خورد رو داد، و یک نفر از آنها کشته شد، و آنان هنگام گریز چهار نفر بیگناه را کشتد.

روز چهارشنبه اول اسفند ماه ۱۲۹۶ خورشیدی اجلال الملک سران مسیحیان را به اداره ی حکومتی دعوت کرد و «مسیو کوژل» رئیس بیمارستان فرانسویان و «مسیونر سونتاگ» نماینده ی پاپ نیز در این جلسه بودند، و راجع به پیش آمد های اخیر گفتگو می کردند. در این بین عده ای از دهاتیان به اداره ی حکومتی ریخته، و تظلم نمودند، و عده ای از جیلوها در اطراف شهر جلو روستاییان را گرفته هر کس دیگر که می دیدند می کشتد.

حاضرین در جلسه‌ی حکومتی از این پیش آمد ابراز ناراحتی نمودند، قرار گذاشتند عده‌ای از سواران فره داغی با سواران آسوری بیرون شهر رفته جلو آدمکشان را بگیرند. آن روز در حدود یک صد تن از مسلمانان در خارج شهر به دست جیلوها کشته شدند. چون جنازه‌ی آنها روی زمین مانده بود، و هر چه از مسیحیان خواستند، که عده‌ای را بفرستند تا مسلمانان بتوانند، جنازه‌های کشتنگان را برداشته، و دفن نمایند، نتیجه نباشد.

روز جمعه سوم اسفند ماه ۱۲۹۶ مطابق دهم جمادی الاول ۱۳۳۶ هجری قمری و ۲۲ فوریه ۱۹۱۸ میلادی دو تن از مردان شجاع ارومیه به نام «قارداش» و «داداش» بر آن شدند، که خود بروند، و جنازه مردگان را به شهر آورند. هنگام غروب که اینان می خواستند از شهر بیرون روند، نزدیک دروازه هزاران به عده‌ای از جیلوها برخورند، بین آنان جنگ آغاز شد. به مجرد شلیک تفنگ مسیحیان در شهر هر کجا که بودند، شروع به تیراندازی نمودند، معلوم شد که قبل از قرار گذاشته بودند، با شروع تیراندازی جنگ را آغاز نمایند.

## آغاز جنگ نا برابر(یا شروع قتل عام مردم ارومیه)

بطوری که مذکور شد، بعد از ظهر جمعه، سوم اسفند ۱۲۹۶ ه.ش جنگ آغاز شد. در ابتدای امر، ناچار ساکنین محلات مسیحی نشین از قبیل نوکچر، یورت شاه و غیره، خانه‌های خود را

ترک نموده، به خانه های اقوام خود در سایر محلات پناه برداشت و جنگ سخت بین طرفین در کلیه محلات شهر آغاز گردید.

مسيحيان هم کاملاً مسلح بودند، و هم سران و فرماندهان آزموده داشتند، ولی مسلمانان نه اسلحه کافی داشتند، و نه رهبر خردمند، فلذا هر کسی که اسلحه داشت، به فکر دفاع از خود تیراندازی می نمود. بدون اينکه نفسه ای واحدی در بين باشد.

شب شنبه چهارم اسفند ۱۲۹۶ هش با اينکه جنگ خاموش شده بود، شبانه جیلوها و قاچاق های ارمنی به صدها منزل بی دفاع شهر ريخته، علاوه بر غارت اموال، هر کسی را از بزرگ و کوچک در خانه ها ديدند، کشتن. بعضی خانه ها را نیز آتش زندند. با اين عمل مسلمانان دریافتند، تنها چاره ای آنها اين است که تا آخرین حد ممکن از خود دفاع نمایند.

روز شنبه چهارم اسفند از طلوع آفتاب جنگ مجدد شروع شد. مسلمانان با جديت تمام از هستي و ناموس خود دفاع سخت می نمودند. در اين روز به توب بستن شهر از طرف مسيحيان روحيه اى مسلمانها را خيلي ضعيف کرد. آنها نمي دانستند، که مسيحيان حتی توب در اختيار دارند. با شنیدن صدای توب که از کوه هاي اطراف، محلات مسلمان نشين شهر را به توب بسته بودند، روحيه مردم اروميه، کاملاً تضعيف نمود. توب ها را توپچيان روس که در هنگام برگشتن قواي روس، اين توپچيان اجير مسيحيان شده بودند، با مهارت كامل به کار مى انداختند، و به هدف می زندند.

روز دوم جنگ دوبيست نفر سوار قره داغي که از تبريز اعزام شده بودند، و روز اول در معیت مسلمانان با مسيحيان جنگ می کردند، بدون اينکه کار عده اي کرده باشند، از شهر خارج شده و از راه سلماس به تبريز و قره داغ رفتند. فرار اين سواران

پس از به توب بستن شهر دومین ضربه ای بود، که به روحیه اهالی شهر وارد شد. مردم وقتی فرار سواران قره داغی را که به وجود آنها امیدها داشتند، و آنها را نهادن پشت و پناه خود می دانستند، شنیدند، خیلی متأسف شدند، ولی چاره ای نداشتند، با این حال از جنگ و دفاع دست بر نداشتند.

به طوری که مذکور شد، این موقع در قلعه ای نصیرالدوله امیر تومان، بیرون شهر ارومیه در حدود هزار قزاق ایرانی تحت فرماندهی افسران روس مستقر بودند. پس از آغاز جنگ در روز اول قزاق ها به اهالی شهر کمک نمودند. وقتی جیلوها به آنجا هجوم بردنده، در مقابل آنها سخت ایستادگی نمودند، در این موقع فرمانده کل آنها که روسي بود، گفت بدون موافقت کنسول روس نمی توان اجازه ای جنگ داد. لذا به ستوانی به نام «رضا خان جنرال» که خود از خانواده های محترم شهر بود، دستور داد که با پرچم سفید از قلعه خارج شده، جهت تحصیل اجازه رهسپار کنسولگری روس بشود. در صورتی که در این موقع کنسول رسمی در ارومیه وجود نداشت، و حکومت انقلابی هنوز نتوانسته بود، به کارها سر و سامانی بدهد، به هر حال رضا خان به محض خارج شدن از قلعه به وسیله ای تیر مستقیم جیلوها کشته شد. آسوریان جسارت پیدا کرده، به قلعه هجوم آوردهند، و چون فرمانده روسي تا رسیدن خبر کنسولگری اسلحه ای قزاق ها را جمع کرده بود، آنها نتوانستند از خود دفاع کنند، لذا مسیحیان به آسانی وارد قلعه شدند، و هر کسی از قزاقان که پیدا کردند کشته شد. عده ای نیز از دیوارهای قلعه سرازیر شده، در باغات اطراف شهر پراکنده گردیدند. بدین سان در نتیجه ای خدعاً افسر روسي به آسانی

قوای قزاق منهم گردیده، اسلحه و مهمات آنها به دست آسوریان افتاد.

اگر چه در آغاز مخاصمه، مسلمانان خوب به دفاع برخواستند، و هر کسی که اسلحه داشت، در پشت بام خانه‌ی خود سنگر درست کرده، از ورود مستiges قلاچاک‌ها و جیلوها به محلات شهر و غارت خانه‌ها جلوگیری می‌کردند. ولی در این موقع که یک روز و نصف از شروع جنگ می‌گذشت، به توب بستان شهر از طرف ارامنه، فرار سواران قره داغی، انحلال قزاقخانه و کشته شدن قزاقها و افتادن اسلحه و مهمات آنان به دست ارامنه، روحیه‌ی مسلمانان را بسیار ضعیف کرد.

در این وقت مسیحیان نیز با وجود اینکه پیشرفت هایی نموده بودند، و به کمک های انگلیس و فرانسه امیدوار بودند، و روس‌ها نیز آنها را تقویت می‌کردند. ولی آنها مخصوصاً آسوریان مقیم شهر به فکر عاقبت کار بودند، و به کشتار رضایت نمی‌دادند، شاید صحبت صلح و آشتی به میان آمده بود. میرزا مخفی سابق الذکر که شاهد اوضاع بوده و این وقایع را به نظم کشیده است، به این موضوع اشاره می‌کند، که مسیحیان به فکر عاقبت کار و صلح و شاید تسلیم بوده اند.

میرزا مخفی افسار در نسخه‌ی خطی (فشار افسار) می-

نویسد:

تاجری گفت از ارامنه‌ها شده در آن جمع عرصه‌تنگ به ما میل تسلیم داشتیم همه دل بر این می‌گماشتم همه ما همه مضطرب که ناگاهان شد عیان جمعی از مسلمانان بیرق اندر کف و پر از نشویش راه تسلیم را گرفته به پیش

معتمد الوزرا کارگزار ارومیه بوده، در آن زمان که آثار شوم معاهده ترکمانچای با روس ها، کاپیتولاسیون یا(قضایت کنسولها) را در ایران برقرار نموده بود. اگر یکی از اتباع خارجی مرتكب جرمی می شد، مامورین ایرانی نمی توانستند، وی را دستگیر و محکمه نموده، به مجازات قانونی برسانند. بلکه این کار می باید، در کنسولگری مربوط به عمل آید. منتهی یک نفر نماینده از طرف دولت ایران در محکمه نظارت می نمود، و این شخص را که عضو وزارت خانه بود، کارگزار می گفتند. و ادارات کارگزاری در شهرستانها شعبات وزارت خارجه بود، که با الغاء کاپیتولاسیون در زمان پهلوی اول برچیده شد.

بعد از ظهر روز شنبه ۱۲/۴/۱۲۹۶ ه. ش دومین روز جنگ بود، جمعی از روحانیون و بزرگان شهر به جای اینکه جمع بشوند و کمیسیون جنگی تشکیل دهند، و جنگجویان را هدایت و رهبری کنند، به فکر خاتمه دادن به جنگ افتادند. و دسته جمعی به محل سکونت «مارشیمون» پیشوای مذهبی آسوریان، خانه مارشیمون، خانه های قیصرخانم در خارج دروازه بورت شاه بود. که خود یکی از افروزندها فتنه بود، رفتد. تا با وی مذاکره نموده، و به جنگ خاتمه دهند. «مارشیمون» در این ملاقات به ضعف مسلمانان و تزلزل روحیه آنها پی می برد، و می فهمد، که فتح نهایی با مسیحیان است. بدون اینکه اقدام مثبتی در مورد خاتمه ای جنگ نماید، آنان را با وعده و نوید فریب داده، روانه می نماید، اینان نیز به سایرین می گویند، جنگ نکنید، مقدمات صلح و آشتی فراهم شده است. در این حین مسیحیان یک عده از قوای خود را به مرکز شهر به سرای حاجی مستشار انتقال داده، و در واقع سنگروقلعه می محکمی در وسط شهر اتخاذ نمودند. از طرفی روز یکشنبه ۱۳ جمادی

---

الاول صبح على الطليعه، مسيحيان دروازه بالو را سوزانده از خارج به داخل شهر هجوم آورده، و مسلمانان تسليم قتل و غارت مسيحيان گردیدند.

### یکشنبه پنجم اسفند:

روز یک شنبه پنجم اسفند صبح، جنگ دوباره آغاز می شود در صورتی که شب یکشنبه مسلمانان بدخت به فکر صلح و آشتی خوش بودند، ولی جیلوها و قاچاق ارمنی ها در کشتار و غارت، خانه های مردم بیداد کرده بودند. در این مورد احمد کسری می نویسد:<sup>۱</sup>

«شب یکشنبه مسلمانان به امید اینکه دیگر جنگ نخواهد شد، بی پروانی نمودند، و به جنگی نکوشیدند، ولی مسیحیان از پا ننشستند، و خدا می داند، که در آن شب چه بیدادها کردند».

معتمدالوزاره می نویسد: «تا صبح شلیک قطع نشد، صبح خیلی زود به حکومت آمده، موافق راپرتها معلوم شد، شبانه و قایع ناگوار و اسف اوری روی داده است. جیلوها و غیره به چندین کوچه هجوم آورده، داخل خانه ها شده، و دارایی مردم را غارت، و قریب پانصد خانه را آتش زده، مرد، زن و صغیر، صغیره را کشتار نموده، از کسی ابقاء نکردند. قساوت و شقاوتی بعد از اصلاح ظاهر ساختند، که در هیچ قرن و دوره نظیر آن شنیده، و در هیچ قانون، دیده نشده بود».

### تسليیم مردم بی دفاع ارومیه به مسیحیان:

در مورد تسليیم مسلمانان، کسری با استفاده از یادداشت های دو نفر از اهالی ارومیه که خود در این جریانات شرکت داشتند، یکی مأمور رسمی وزارت خارجه و کارگزار ارومیه (معتمدالوزاره)، دیگری یکی از بزرگان شهر که مدرسه‌ی توفیق

<sup>۱</sup> تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، جلد پنجم، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

را تاسیس و اداره می نمود، (مرحوم رحمت الله توفیق)<sup>۱</sup> و هر دو نفر خود ناظر جریانات روز بوده، یادداشت های خود را در اختیار مرحوم کسری گذاشته اند.

چنین می نویسد: با این پیش آمد های شب، فردا (یکشنبه پنجم اسفند ۱۲۹۶ ه. ش) به امداد ملایان و روحانیون و سران شهر به جای آنکه بدانند، کار دیروزشان بی خردانه بوده (مقصود کسری)، رفتن سران مسلمان به خانه ی مارشیمون جهت صلح بوده، که ما قبل آن را نوشته ایم) و پی به خواست درونی مسیحیان برده و مردانه به جنگ بکوشند، همان کار بی خردانه و ننگین را دوباره کردند، و دوباره به در خانه ی دشمن رفتند.

رشته ی سخن را به دست مرحوم رحمت الله توفیق می دهیم: «قبل از طلوع آفتاب، عده ای به خانه ی عظیم السلطنه سردار رفتند. مقصود این بود که سردار با روسای مسیحیان وارد مذاکره گردیده، قرارداد دیروزی مارشیمون را تجدید نمایند. بعد معلوم شد، که امروز رشته کار در دست مستر آ. شید آمریکائیست. مارشیمون نیز خود را کنار کشیده است. عظیم السلطنه سردار، جماعت را برداشته قبل از طلوع آفتاب، به خانه ی مستر شیت با کمال زحمت وارد شدند.

از اشخاصی که می توان نام برد، میرزا محمود آقای اصولی مجتهد، آقای صدرپیشوای دموکراسی، کرمعلی خان زمانی، ملاحسین امام، حسین جهانگیری و غیره می باشد. عده ای از موجهین شهر به اتاق کنسول وارد، و جمع کثیری در حیاط ماندند. مسیحیان نیز از هر طرف رو به شهر آورده، صدای نفگ

<sup>۱</sup> فرزند مرحوم رحمت الله توفیق، به نام آقای منوچهر توفیق بعداً یادداشت های پدر مرحوم خود را به وسیله ی انتشارات شیرازه در تهران تحت عنوان تاریخچه ی ارومیه در سال ۱۳۸۲ ه. ش منتشر نمود.

و ناله‌ی زن و بچه آسمان صاف ارومیه را تیره و تار نموده، و از طرف مسلمانان نیز کسی مقاومت نکرده، و منتظر اقدامات این هیأت بودند.

آفتاب طلوع کرد و به نوکر آقای مستر شیت، حیدر علی نام گفتند: به کنسول بگوئید، که بیرون تشریف آورده، در مورد موضوع قضایای نیروزی صحبت نمائیم. درست در خاطر دارم، که هر دفعه حیدر علی رفت و برگشت، گفت مستر شیت خوابیده، و کسی قادر نیست او را بیدار نماید. و حال آن کسی که در همین ساعت دستور قتل یک شهر را داده، چطور می‌خوابد؟ مقصودش این بود، که مسلمانان به اقدامات این هیأت اتكاء نموده و منتظر باشند، و از این طرف، مسیحیان کار خود را بلامانع در شهر انجام دهند.

کار به جائی رسید، که روسای مسلمانان خواستند، از کنسولگری خارج شده، به اهالی شهر دستور دفاع دهند. که دیدند تمام راه‌ها را مسیحیان گرفته‌اند. این اشخاص اگر از کنسولگری خارج شوند، در کوچه‌ها مقتول خواهند شد. کار فوق العاده مشکل گردیده، از طرفی مسیحیان در شهر قتل عام می‌نمایند، و از طرف دیگر عموم اهالی چشم به راه دوخته، در انتظار روسای خود هستند، که با مسیحیان قرار صلح یا ادامه‌ی دعوا را داده و از این طرف نه مستر شیت حاضر می‌شود، و نه خودشان می‌توانند، از آنجا خارج شوند. تا سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته مستر شیت (همان رئیس خیریه‌ی آمریکایی سابق) شخصی که همواره در ارومیه می‌گفت: «خدا محبت است» همان شخصی که خود را همواره طرفدار انسانیت می‌دانست، به اتاق وارد شد، و با تشدید تمام چنین گفت: «شما اتاق مرا نیز پر از دود سیگار و

چیق کرده اید، من نمی توانم در این اتاق تنفس کنم. پنجره ها را باز کنید، و هوای اتاق را عوض نمائید، تا من بیایم. » این را گفت و برگشت. بیچاره مسلمانان فوری سیگارها را خاموش نموده، و پنجره ها را باز کردند، باز دکتر شیت نیامد.

مقدرات صد و هشتاد هزار نفر نفوس آن روزی ارومیه بسته به وجود او بود. آن هم در همچو موقعیتی از دود سیگار رم کرده، و بلکه بهانه نموده، باز پیدا نمی شود. صدای شیون و واویلای دختران و زنان شهر مخلوط با صدای تنگ به گوش ساکنین این اتاق می رسید. که انسان از تقریر همان ساعت عاجز است. سه ربع ساعت طول کشید، و در این سه ربع ساعت حدائق یک هزار و پانصد نفر مقتول غیر از مقتولینی که از دمادم صبح هدف گلوله گردیده اند، کشته شده، تازه آقا وارد اتاق شده، می گوید: «باز چه می خواهید؟» اول آقای صدر پیشوای دموکراتیان خطاب به دکتر شید چنین گفت: «آقای کنسول، فعلًا در دنیا محاربه ای بین المللی است، بسیار شهرها را بمب باران و بسیار شهرها را قتل عام نموده اند، ولی نه با این وضعیت که شما پنهان شده، و از طرفی نیز جمعی لجام گسیخته به سر اهالی ریخته، از ساعتی که ما به اینجا آمده ایم چقدر نفوس تلف شده؟ گناه از طرف شما بوده، و از این حرف ها بسیار گفته، و در نتیجه مستر شیت چنین گفت: «اگر امنیت می خواهید، ۲۱ نفر از مسیحیان و ۲۱ نفر از مسلمانان، مجلسی تشکیل داده، و داخل مذاکره می شویم ». اینها می گفتند، آقای مستر شیت تا تشکیل جلسه و انتخاب اعضاء و طرح مذاکرات شهر از شهریت خارج شده، مبدل به توده ی خاکستری خواهد شد. شما الساعه امنیت را بدھید، بعد هر طوری که شما می خواهید، آنطور می کنیم. در نتیجه مستر آشید فوراً

چند دسته سوار تهیه نموده، و چند نفر از مسلمانان را نیز سوار نموده با ایشان قاطی کرده به محلات فرستاده، به امر ایشان پنج ساعت از ظهر گذشته مسیحیان را از شهر خارج نموده، ولی سران شهر از کنسول خانه نرفته، منتظر تشکیل مجلس ۲۴ نفری شدند. و عده‌ای از اینها که به جان خود می‌ترسیدند، تا آخر بلو و آمدن عثمانیان از آنجا خارج نشدند».

امروز در این کشتار متجاوز از ده هزار تن از مردم بی گناه و از زنان و بچگان کشته گردیدند. مسیحیان از دم دمای بامداد کشتار را آغاز کرده، تاراج و کشتار حدی نداشت، و پس از نیمروز، اگر چه با دستور مستر شیت دست از کشتار برداشتند، ولی باز تاراج در کار بود، و باز اگر کسی را می‌خواستند، می‌کشتد.

تا هنگام پسین، آن نشست برپا گردید، و یکی از نمایندگان مسلمانان معتمدالوزاره بود، که داستان را نوشت «مسیحیان نوشته ای به نام «اولتیماتوم» به نشست آورده و خواندند، که ما اینک آنرا در اینجا می‌نویسیم.

### اتمام حجت مسیحیان (اولتیماتوم)

«چون دولت ایران قوه ندارد، که در آذربایجان بی طرفی خود را حفظ نماید، و نگذارد قشون اجنبي به آذربایجان داخل شود، به این جهت به امر حکومت و به تصویب متفقین در آذربایجان قشون ملی تشکیل می‌دهند. از ملت مسیحی به مقصد اینکه همین که نگذارد، قشون خارجه به آذربایجان داخل شوند، که صدمه سخت برای قفقاز خواهند بود. لذا حالیه در آذربایجان قشونی مرکب از ارمنه و انصار تشکیل می‌یابد. متاسفانه یک حصه

اھالی ارومیه که چند نفر به آنها سر دسته شده بود، و آن سرداشتھا که از متفذین شهر هستند، چنین معلوم می شود، که طرفدار دشمنان مامی باشند. همیشه به آن تشکیلات مانع شده، و متزلزل می کردند، و در روزهای آخر به درجه مناسبات ملت مسلمان و مسیحی را خل دار نموده، و نسبت به یکدیگر ضدیت بهم رساندند، که کار به تلفات منجر شده، و از این مسئله نه تنها اهل شهر متضرر شدند، بلکه نمایندگان قشون روس و فرانسه هم دچار صدمات گردیدند.

چون متفقین از این تشکیلات جدید منصرف بشوند، و از طرف دیگر، به ملاحظه‌ی نوع پرستی لازم است، که به فوریت این قتل و غارت را خاتمه داده، و آنهایی که به منافع متفقین مانع و به صدمات اهلی راضی هستند، ما امضاء کنندگان خیلی واجب می دانیم که این شروط ذیل را به مسلمانان اظهار و اجرای آنها را بدون سؤال و جواب بخواهیم :

اولاً- باید مجلسی مرکب از ۱۶ نفر به دستور العمل بارون اسپانیانس به فورت تشکیل یابد.

ثانیاً- شهر تحت حکومت نظامی بوده، و رئیس پلیس را اعضای منتخبه تعیین نماید.

ثالثاً- هر قدر اسلحه که در نزد مسلمانان است، باید در ظرف چهل و هشت ساعت به مجلس مشکله تحويل بدهند، که مال ملت ایران خواهد بود.

رابعاً- چهار نفر اشخاص که مضمون هستند، از قرار ذیل به مجلس حاضر نمایند:

«صدر» ، «ارشد همایون» ، «ارشد الملک» ، « حاج صمد زهتاب».

خامساً- اشخاصی که به صاحب منصب روسی و صاحب منصب فرانسه و یا به یک سالادات روس هجوم کردند، هرگاه مقتول و یا مغلوب بشوند، باید اهالی ارومی به اهل و عیال و یا به خود آنها معاش بدهن.

سادساً- قزاقهای ایرانی باید به تحت اطاعت صاحب منصبان روسی خوشنان دعوت شوند.

امضاء: جنرال پالتانیف پولکونیک کوزمین لیوتنان کاسفل.

### وضع مسلمانان

بطوری که مذکر شد، جنگ بین مسلمان و مسیحی از ظهر روز جمعه سوم اسفند ماه ۱۲۹۶. ش آغاز گردید. و تا غروب شنبه چهارم اسفند مسلمانان در مقابل مسیحیان ایستادگی نموده، به خوبی از شرافت خود دفاع کردند. بنابراین مدت جنگ ۲۴ ساعت بیش نبود، از این تاریخ به بعد مسلمانها گول اولیاء و بزرگان شهر را خوردند، و منتظر اعلام نتیجه‌ی صلح و صفا بودند. از این جهت دفاعی نکردند، و می‌شد گفت، روز یکشنبه پنجم اسفند در شهر جنگی نبود، بلکه جیلوها و اشرار آسوریان که از دهات به منظور غارت به شهر ریخته بودند، و ارامنه‌ی قفقازی به کشتار مسلمانان بلا دفاع در تمام محلات شهر مشغول بودند. واکثر اهالی خانه‌های خود را گذاشته به محلات دوردست مخصوصاً به محله‌ی هفت آسیاب پناهنده شده‌اند.

بطوری که دیدیم مرحوم رحمت الله توفیق تعداد کشته‌گان امروز را متجلوی از ده هزار تن در شهر ارومیه می‌نویسد. که در بین آنها تعداد زیادی زن و بچه، حتی کودکان شیرخواره بوده‌اند، و جنازه‌ی مردگان مدت‌ها روی زمین مانده

بود. و کسی قدرت نداشت، به آنها دست بزند. بدون اغراق کمتر خانواده‌ای در ارومیه پیدا می‌شد، که یک یا چند تن از آنها در این روز به دست جیلوها کشته نشده باشد.

### وضع دهات

از وضع آشفته‌ی شهر ارومیه، به وضع دهات نیز می‌توان پی بردن. یک مشت دهاتی فقیر بلادفاع در مقابل جیلوهای خونخوار مسلح چه کاری می‌توانستد، انجام دهند. اغلب دهات مسلمان نشین در این غائله غارت شد، اهالی آنها را کشtar نمودند، آنهایی نیز که از چنگال مسیحیان جان به سلامت برندند، نتوانستند در ده بمانند، ناچار دست زن و بچه‌ی خود را گرفته، به دهات بزرگ یا شهر نقل مکان نمودند.

در آن سرمای زمستان اغلب آنان از گرسنگی و سرما در کنار دیوارها و کوچه‌ها مردند. ساکنین دهاتی که مسیحی و مسلمان هر دو در آنجا زندگی می‌کردند، وضع شان بهتر از سایرین بود اینها اثاث منزل خود را به منازل همسایه‌های خود از مسیحیان منتقل نموده، و در آنجا امنیت داشتند. ولی عده زیادی از ساکنین این قبیل دهات نیز به دست جیلوها غارت شدند. در حقیقت اکثریت دهات مسلمان نشین تخلیه و خراب گردید. فقط دو ده از دهات ارومی وقتی که قتل عام های شدید مسیحیان را نسبت به دهات دیگر مشاهده نموده به نگهداری خود اقدام کرده؛ اول قریه‌ی قهرمانلوی علیا که دارای حصار محکمی بود و در به روی مسیحیان بسته و به خیال قلعه داری و دفاع برآمده، مسیحیانی نیز که کار دهات مسلمانان را به کلی خاتمه داده به این ده رو آورده نظر بر اینکه قلعه نشینان از حول جان و ناموس خود سخت دفاع

می نمودند مسیحیان مجبور به اعزام قوای کافی و توپخانه گردیده، همین که توپخانه و قوای کافی به اطراف قریه ی قهرمانلو رسیده و توپ ها به کار گذاشتند از چندین محل دیوار قلعه را خراب نموده و قلعه داران نیز کلیتاً فشنگ های خود را مصرف کرده در نتیجه تاب مقاومت نیاورده مسیحیان به داخل قلعه قهرمانلو وارد شده، آنچه از دستشان می آمد، مضایقه نکرده، حتی به زنان و بچگان نیز رحم نیاورده، در داخل قلعه کشتار عظیمی انجام داده، خانه ها را تاراج و صاحبان آنها را با کمال بی رحمی کشته، حتی برای یک نفر هم رحم نکرده، به شهر بازگشتد.

پس از سه چهار روز استراحت به قریه ی عسکر آباد هجوم سختی کردند. این قریه نیز دارای قلعه ی محکمی بوده و عده ی زیادی از اهالی دهات همچووار آن نظر به استحکامش به آن جا انتقال نموده که عموم قلعه داران مردان و جوانان لایق و در راه حفظ ناموس خود دست از زندگانی شسته و در صدد دفاع می باشند. این قریه تقریباً در سه فرسخی شهر در کنار جاده ی بین ارومی و سلماس واقع و سی و نه سال پیش از این غائله [یک][دفعه] نیز در موقع انقلاب شیخ عبیدالله کرد، و نظر به سابقه ای که ما بین تیمور پاشاخان ماقویی و مالک این ده بوده چار قتل عام اکراد شیخ عبیدالله گردیده بودند.

مسیحیان در موقع حمله به قریه ی عسکر آباد تجهیزات کافیه همراه برده و شروع به تعرض نمودند. قلعه داران پنج و شش روز تمام مقاومت کرده بالاخره مسیحیان به ضرب گلوله ی توپ درب بزرگ قلعه را خراب نموده، و بعد با شدت هجوم آور گردیده، و به داخل قلعه راه یافته و به کشتار شروع نمودند. اهالی این قریه نیز مثل اهالی قریه ی قهرمانلو که فشنگ تفنگ هایشان

به کلی تمام شده بود ناچار به مسجد بزرگ داخل قلعه پناهنده گردیده، مسیحیان تمام درهای مسجد را گرفته و بعد به آنجا داخل شده شیون و ناله‌ی زنان و بچگان از زمین به آسمان بلند گردیده، در نتیجه همه‌ی آنها در جلو چشم یکدیگر کشته، خون از پنجره‌ای مسجد به بیرون جاری شده، و به احدی ترحم ننمودند. فقط یک نفر مرد و یک نفر زن در زیر جنازه‌های انسان‌های مرده با حال رخمی زنده مانده، و بعداً از آنجا خارج شده بودند. قریه‌ی عسکر آباد نیز با این وضع قربانی‌های خود را داده و مبدل به خرابه زاری گردید. این قضیه پس از یازده روز از تسلیم شهر بوده، باز شهر همان وضعیت سابق را داشته، امنیت سلب، قحط و غارت حکم فرما، اگر کسی هم گندم داشته، از ترس مسیحیان مخفی نموده، راه داد و ستد به کلی بسته شده و ارتباط اقوام و همسایگان از یکدیگر قطع و کسی از حالات نزدیکترین اقوام خود اطلاع نداشته و در کوچه‌ها غیر از مسیحیان کسی دیگر دیده نمی‌شود. غیر ازنان اشیایی از قبیل قند و چایی و کاغذ سیغار و غیره در محوطه‌ی آمریکاییان و فرانسویان به قیمت خیلی بالا فروخته می‌شود. ولی چه کسی قادر است از خانه خارج شده به محلاتی که آمریکاییان و فرانسویان سکنی داشتند رفته از آنجا‌ها چیزی خریداری نموده، و رفع احتیاج نماید. هر روز وضعیت از روزهای پیش و خیم تر بوده تا اواخر اسفند ماه که بیست و نه روز از اول وقوع جنگ گشته، قتل و غارت روزها و شب‌ها متدرجاً در جریان است.

### تشکیلات مسیحیان

بطوری که دیدیم سررشه‌ی کار در دست «مستر شید» «رنیس میسیون مذهبی آمریکایی، «مارشیمون» پیشوای مذهبی جیلوها و افسران «روسی» و «فرانسوی» بود. و در حقیقت آنها

گردانندگان آن نهضت و مسئول آن همه قتل نفوس بودند. ولی در ظاهر کمیسیون ۱۶ نفری که به دستور و ریاست بارون اسپانیانس تشکیل شده بود، رئته‌ی امور شهر را بدست داشت. به دستور این کمیسیون عده‌ای مسیحی و مسلمان در روز دوم بعد از جنگ مأمور برداشتن جنازه‌ی کشتگان مسلمین از خیابان‌ها و کوچه‌ها و خانه‌های ویران گردیدند. و جنازه‌ی مقتولین را دسته جمعی «چندین نفر را در یک قبر» گذاشتند، و دفن می‌نمودند.

از طرف کمیسیون ۱۶ نفری «عظمی السلطنه سردار» به حکومت ارومیه، انتخاب گردید. در ظاهر این شخص حاکم شهر بود، ولی در حقیقت از وی هیچ کاری ساخته نبود. و تمام قدرت در دست مسیحیان بود. بلافاصله بعد از انتخاب حاکم (روز دوشنبه ششم اسفند) آقا پتروس یکی از سران مسیحیان، برپست امنیت دهات، و ابراهیم خان یکی از سردارستگان ارامنه فراری فقازی، مأمور امنیت شهر گردید.

آقا پتروس در هر محل و بخش ارومیه یک سر دسته به نام «پریستاو» با چند نفر سوار مأمور امنیت دهات آن بخش نمود، این سواران در مرکز بخش سکونت داشتند، موقعی که جیلوها دهی را غارت و ساکنین آن را کشتار می‌نمودند، اهالی به «پریستاو» شکایت می‌بردند، و او به کارها رسیدگی می‌نمود. و تا حدی جلو کشت و کشتار و غارت دهات را (اگر چیزی باقی مانده بود) می‌گرفت. در این حین عده‌ای از ارامنه و آشوری که از فقاز فراری و به ارومی وارد گردیده بودند، آنها را نیز مسلح نموده، فرقه‌ی «داشناقیسیون» را تشکیل داده و مستر شت (شید) امریکایی که تا حال رئیس امور خیریه و مدیر مدرسه‌ی امریکاییان بود، از طرف دولت آمریکا رسمیاً سمت کنسولی نیز یافته، و از طرف دولت

انگلیس هم با رسمیت امورات مربوط به آن دولت را هم انجام داده و علاوه کمیته‌ی دیگری نیز تاسیس یافته که کلیه مذاکرات و تصمیمات راجع به این تشکیلات در آنجا مطرح و تصویب و به موقع اجرا گذاشته شود.

### جمع آوری اسلحه

یکی از شروط اتمام حجت مسیحیان جمع آوری اسلحه از مسلمانان، و تحويل آن به کمیسیون ۱۶ نفری بود. که قرار گذاشته بودند، در مدت ۲۴ ساعت تمام اسلحه‌های مسلمانان تحويل کمیسیون ۱۶ نفری گردد. و به قول امضاء کنندگان آن اسلحه‌ها (مال ملت ایران خواهد بود). غروب یکشنبه پنجم اسفند که مسلمانان تسلیم گردیدند، آقا میرزا یکی از سران مسیحیان با دویست نفر سوار، و یک نفر روحانی از مسلمانان مأمور گردیدند، تسلیم مسلمانان و صلح و آشتی را به مردم ابلاغ نموده، مانع از کشت و کشtar مسیحیان گردند. همچنین این عده به مسلمانان اخطار گردند، که اسلحه‌ی خود را تحويل مقامات رسمی شهر بکنند. پس از انقضای مدت معینه، اسلحه‌ی معتبره‌ی تسلیم نشد. مسیحیان اخطار نمودند، که خود جهت جمع آوری اسلحه، خانه‌های مسلمین را تفتیش خواهند نمود. این امر موجب شد، روز و شب به خانه‌ی اهالی ریخته، باقی مانده‌ی اثاث را به نام جستجوی اسلحه غارت کنند.

## قطعی

در این موقع، علاوه بر کشتار جیلوها، گرانی ارزاق و تهی شدن دهات و فرار دهاتیان به شهر، و ماندن آنان در کنار کوچه ها، بلای دیگری برای مردم بدخت ارومی شده بود. هر شب در سرمای زمستان، عده زیادی از دهاتیان فراری در مساجد و معابر از سرما و گرسنگی می مردند.

قیمت گندم یک قیز<sup>۱</sup> که قیمت عادی آن سه تومان بود، به هشتاد الی یک صد تومان رسید. و تازه با این قیمت نیز گندم پیدا نمی شد. به موازات، ترقی گندم و نان، سایر حبوبات و کشمش و غیره که می شد، از آنها سو قیمت جو سرسام آور ترقی نمود. محتکرین شهر از مسیحی و مسلمان به مردم بدخت که از گرسنگی جان می دانند، ترحم نمی کردند. مردم ارومیه علاوه بر اینکه شبها از ترس ریختن جیلوها به خانه هایشان نمی توانستند بخوابند. گرسنگی نیز مزید بر آن گردید، و اغلب خانواده ها در ۲۴ ساعت، یک و عده غذای کافی نداشتند. متاسفانه فصل زمستان و یخندهان نیز مانع از آن بود، که به صحراء ریخته، چیزی پیدا کنند.

در این موقع عده ای، گرسنه و بی چیز در بازار و کوچه های شهر پیدا شده بودند، وقتی که در دست کسی نان و سایر ارزاق را می دیدند، مخصوصاً اگر دست زن و پیرمرد یا پسر بچه ای بود، آن را به زور از دست وی گرفته، فرار می کردند. در میدان بازار باش یک نفر جوان ۳۰ ساله که تقریباً لخت بود، و فقط نیم شلوار پاره ای به تن داشت، از دست زنی نان سنگی را قلپید، عابرین او را گرفتند. ولی او روی زمین افتاد، رو به زمین و پشت به مردم در زیر ضربات کشنه ی چوب و لگد که به پشت

---

<sup>۱</sup> در ارومیه ۱۶ کیلوگرم را یک پوت (وزن روسی) و ده پوت را یک قیز یا جوال گویند.

او می زدند، آنقدر مقاومت نمود، تا تمام نان سنگک را به دهان خود برد و قورت داد. و بدین ترتیب پس از چند روز گرسنگی، نانی به معده خود داخل کرد. در اطراف هر دکان نانوایی چند نفر مستحفظ کشیک می داد، تا آن را از هجوم گرسنگان نگهدارد.

ایجاد خوف و هراس برای فرار اهالی از این منطقه (ارومیه، سلماس و اطراف آن) در دستور کار جیلوها قرار داشت. یکی از این اعمال بستن مردان مسلمان به دیوار و بستن گردن آنها با طناب به گلو نر و رم دادن گاوها که در نتیجه‌ی آن سرهای مسلمانان کنده شده، به زمین می‌افتد. اغلب جیلوها برای شناخته شدن سبیل می‌گذاشتند.

جلوها با ادعای اینکه این منطقه (ارومیه، سلماس و اطراف آن) متعلق به آبا و اجداد آنها می‌باشد، حق اراضی و حق خون بر اساس تولد پدران آنها، ( مشابه توطنه‌ی ارمنستان و فلسطین ) متعلق به خود می‌دانستند.

### فریادهای شباهه

از وقتی که حکومت شهر به دست مسیحیان افتاد، (پنج اسفند) تا اواخر این ماه که وقایع ناگواری رخ داد، وضع ارومیه بدین قرار بود: دهات مسلمان نشین غارت و تخلیه شده، در آنها اثری از حیات و آبدانی دیده نمی‌شد. کوچه‌ها و مساجد پر بود از فراریان دهات.

جیلوها روزها به بهانه‌ی جستجوی اسلحه به خانه‌های مسلمین ریخته، و هر نوع اثاثیه‌ای را که دلخواه آنان بود، می‌بردند. و در صورت مقاومت صاحب خانه وی را می‌کشند.

فقطی و گرسنگی کم نظیر از سوی دیگر مردم را به دیار عدم می فرستاد.

در این بیست و چند روز شبها واقعاً، هنگامه‌ی محشر و قیامت بود. یکی دو ساعت که از شب می گذشت، از چند گوشه‌ی شهر صدای واویلا بلند می شد، و ساکنین خانه‌هایی که مورد هجوم جیلوها بودند، به پشت بام‌ها پناه برده، و از آنجا با صدای بلند فریاد می کشیدند. و مردم را به کمک می طلبیدند، ولی چه کسی جرات داشت، که پا از خانه بیرون نهد، و ماموران شهربانی و امنیه شهر نیز، که گوششان با این ناله و فریادها آشنا شده بود، به آن همه گریه و زاری و ناله و استغاثه‌ی مردم کوچکترین ترتیب اثر نمی دادند. جیلوهای مهاجم با فراغ خاطر هر کسی را که دلشان می خواست، می کشتند. و هر چه را می خواستند، می برندند. و بعضی اوقات منازل را نیز آتش می زندند.

بازار که دو مرتبه به وسیله‌ی روسها غارت شده، و طعمه‌ی آتش گردیده بود، هنوز کاملاً آباد نشده، مجدداً غارت گردید.

### اتحاد مسیحیان با اکراد

بطوری که نوشته‌ی نقشه‌ی متفقین این بود، که جهت پر کردن جای خالی سپاهیان روس قشونی از مسیحیان ارومیه تشکیل دهنده، و آن را جهت جلوگیری از پیشرفت عثمانیان در آذربایجان بکار برند. در تعقیب همین سیاست بود، که آنها را به کشته‌های ارومیه و سلماس و تصفیه‌ی انسانی آن نقاط وادار کردند، و به آسانی ارومیه را به دست آورdenد. ولی خود مسیحیان می دیدند، به کار بزرگی دست زده اند، و جهت مقاومت در مقابل عثمانی‌ها

اگر از حمایت اکراد برخوردار باشند، قطعاً موققیت آنان بیشتر خواهد بود. لذا به فکر اتحاد با اکراد افتادند.

در این موقع سر دسته‌ی متنفذ و با قدرت اکراد، اسماعیل آقا (سیمیتقو) بود. مسیحیان به این فکر افتادند، که با وی طرح دوستی و اتحاد بریزند، و حمایت او را جلب نمایند. قرعه‌ی این فال به نام مارشیمون رئیس مذهبی آسوریان افتاد، و او مأمور گردید، با سیمیتقو ملاقات نموده، با دادن وعده‌های استقلال، حمایت و همکاری او را نسبت به پیشرفت مقاصد مشترکی که داشتند، جلب نماید. مارشیمون جهت انجام مذاکرات با سیمیتقو عازم چهاریق گردید.

### تأثیر اعلان جهاد ترک‌ها در اکراد

بطوریکه آشکار شد، حکومت عثمانی در ابتدای جنگ جهانگیر اول، جهت استفاده از جنبه‌ی مذهبی و احساسات آشیان مسلمانان متعصب، بدون توجه به اختلاف عقاید شیعه و سنی و غیره، اعلان جهاد بین مسلمین شامات و حجاز و عربستان و ترکیه و سایر کشورهای اسلامی منتشر نمود. و احساسات مذهبی آنان را تحريك کرد. قسمتی از اکراد ایران تحت تاثیر و تلقین روسای مذهبی و خوانین و بیگزادگان خود جانب ترک‌ها و عثمانی‌ها را گرفته، و با قشون عثمانی قسمتی از خاک آذربایجان را اشغال می‌نمودند، و قبل از رسیدن ارتش منظم عثمانی مرتكب قتل و غارت می‌گردیدند. نیکوتین کنسول روسیه در ارومیه که موقع مسافرتش به ساوجبلاغ در پائیز سال ۱۹۱۵ میلادی اوضاع آن نواحی را بررسی نموده، در مورد روسای اکراد که با عثمانی‌ها متحد شده، و در حوادث سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ موقع عقب

نشینی فشون روس و آمدن ترک ها به ارومیه موجب قتل نفوس و غارت خانه های ساکنین آن نواحی بوده اند، چنین می نویسد:

«اسامی روسای کرد که با ترکان عثمانی متحد شده بولند، به قرار زیر است: ۱-علی آقا مظفرالعشایر از قبیله زوریک ۲- حمزه آقا مامش ۳- حاجی محمد آقا ایلخانی دهبرگی ۴- حاج معروف آقا حسام لشکر دهبرگی ۵- مفتی سلمان آقا مظفر نظام ۶- حاجی عبدالرحمن بیگ ایلخانی بیگ زاده ۷- کلابی آقا دهبرگی ۸- قره نی آقا امیر العشایر مامش ۹- محمد صالح خان عطاء الملک بیگ زاده».

یک قسمت از متن اعلان جهاد، دعوت عام مسلمانان به جنگ با کفار چنین است:

«تمام مسلمانانی که در معرض اذیت و آزار دول مهاجم روس و فرانسه و انگلیس واقع شده اند، مانند اهالی کریمه، قازان، ترکستان، بخارا، خیوه، هندوستان، چین، افغانستان، آفریقا، ایران و غیره باید در این جنگ هیئت اجتماع دوش بدوش نظامیان عثمانی به وظایف مقدس مذهبی اسلام عمل کرده، با جان و مال در این جهاد مقدس شرکت نمایند».

عبارت فوق قسمتی است از اعلان جهاد که در هزاران نسخه برای دعوت مسلمانان به جنگ در آسیا منتشر شده بود، و من نسخه های آن را در ارومیه دیدم، و به واسطه هیئت همین اعلان جهاد بود، که کردها به شورش پرداختند. و در زمستان ۱۹۱۵-۱۹۱۴ مانند سیل به طرف فلات حاصلخیز ارومیه سرازیر شدند، و همین دعوت به جهاد بود، که موجبات قتل و غارتها و خرابیها را در این ایالت ممتاز زرخیز و پر ثروت فراهم ساخت، و آن را کاملاً مبدل به یک ویرانه کرد. همین دعوت زمینه هی مساعدی

برای غارتگری کردها به وجود آورد. از یکی از روسای گرد علت این قتل و غارت را پرسیدم، پاسخی که به من داد این بود که: «اهمیتی ندارد امروز من غارت می‌کنم فردا دیگران مرا غارت خواهند کرد».

### اکراد طرفدار روسها

نام پاره‌ای از روسای گرد که ما با آنها در این نواحی مذاکرات و بندو بستی کردیم به قرار زیر است (به نقل از نیکوتین کنسول روس):

بدرخان بیک و گرگین بیک از قبیله‌ی بیگ زاده دشت-بارو خالو و نیمور آقای شکاک - عبدالله بیک زاده‌ی نیار - کریم خان و پیرو بیک هرکی - سلیمان خان منصور‌المالک زرزا اهل اشنویه- حمزه سمان مامش- روسای مکری در حوالی بوکان و علی خان پسر سردار مکری که ترکها او را کشتد.

در میان روسای اکراد فقط سلیمان خان اشنوئی را می‌توان نام برد، که عواقب اعمال کردهای ایران را در شرکت جهاد استنباط کرده بود، و تنها کسی بود، که در موقع اقامت ترک‌ها در این نواحی حادثه خیز نرفت، و از شکست خوردن در خان تختی و نتایج آن مصون ماند.

او از شیخ جمال الدین رایت، راجع به تبلیغ جهاد مطالب عجیبی نقل کرد. مسئله‌ی جهاد به وسیله‌ی شیوخ و عوامل آنها خیلی زود در کردستان انتشار یافت. تنها یکی از شیوخ به نام شیخ بابا که در حوالی ساوجبلاغ زندگانی باز هد و تقوائی داشت، و در نظر کردها محترم بود، با این اعلام جهاد مخالفت کرد، و ترک‌ها او را در زمستان ۱۹۱۵-۱۶ به واسطه‌ی نظریات خلاف جهاد، و

رافتش نسبت به مسیحیان، به دار آویختند. شیخ بابا این جهاد را منافی با مقررات اسلامی می دانست، و نظر به نتایجی که به دنبال داشت تصویب نمی کرد.

### حرکت مارشیمون به سلماس

پس از خاتمه‌ی کار ارومیه، در همان روزهای اول بعد از جنگ، مارشیمون با سپاهی از آسوریان و جیلوها به سمت سلماس حرکت کرد. در این مورد سید احمد کسری می نویسد:

پس از پیش آمد ارومی، که شهر بزرگی را به آن آسانی به دست آورده، و به زیر فرمان گرفتند، در روز دوم یا سوم مارشیمون با دسته‌ای از آسوریان و جیلوها آهنگ سلماس کرد. گفته می شد، آن شاگرد مسیح با کشتار و تاراجی که می شود، همداستان نیست و این است که آزرده گردیده، خود را کنار می کشد. ولی داستان وارونه این بود و مارشیمون می رفت سلماس و آن پیرامون‌ها را نیز به زیر فرمان آورد و از آن سو با سیمینتفو دیدار کرده، و او را به سوی مسیحیان کشد. این بود توب و قورخانه و دسته‌های سوار و پیاده با خود می برد.

آری مارشیمون به اندازه‌ی مستر آشید و دیگران، سنگدل خونخوار نبود. و به آن اندازه آدمکشی خرسنده نمی داد. و چنانچه گفته می شد، خود مرد دوراندیشی بود، و سود کار را در خونریزی بی اندازه نمی دید. این بود در سلماس هم به مردم اینمنی داد، و آسوریان را نیز از کشتار باز داشت و خود در ده خسروآباد نشیمن گرفته و در آنجا به فرمانروائی و کارگزاری پرداخت. با این همه آسوریان در ده‌ها از ستمگری باز نایستادند و به خانه‌ی آنهایی که دو سال پیش پناهنه گردیده و نان آنها را خورده بودند،

بدرفتاری و ستمگری بسیار نمودند. برخی آبادیها که ایستادگی می‌کردند، آسوریان از کشtar و تاراج دریغ نمی‌کردند.

### کشته شدن مارشیمون

همانطور که بیان شد، مارشیمون در اندیشه‌ی فریقتن سیمینتو بوده، و پیام به او فرستاد، که در جایی فراهم نشینند، و گفتگو کنند. چنین نهاده شد، که روز شنبه بیست و پنجم اسفند (سوم جمادی الثانی) هنگام پسین، هر دو به کهنه شهر بیایند، و در آنجا در خانه‌ای باهم نشینند.

چون آنروز مارشیمون با یک شکوه و آرامشی راه افتاد، خودبه کالسکه نشست، و یکصد و چهل سوار برگزیده‌ی آسوری با رخت و افزار یکسان، پس و پیش او را گرفتند، و چون به کهنه شهر رسیدند، مارشیمون پیاده شد، و به درون رفت. سواران هم پیاده شدند، و هر یکی لجام اسب خود را گرفته، باز ایستادند. از آن سوی، سیمینتو، با چند تن از سواران برگزیده آمده، ولی سپرده بود، که دسته‌ای هم از پشت بیایند.

دو تن چون نشستند، مارشیمون به سخن پرداخت. ما همه‌ی گفته‌های او را نمی‌دانیم. آنچه از زبان سیمینتو بیرون افتاده، این است، که مارشیمون به او گفته: «این سرزمین که اکنون کرستان نامیده می‌شود، میهن ما بود، ولی جدای در کیش ما را از هم پراکنده و به این حال انداخته، اکنون می‌باشد همدست بشویم، و این سرزمین را خودمان بدست بگیریم، و با هم زندگی کنیم.» گفته: «ما سپاه بسیج کرده ایم، ولی سوار نداریم، اگر شما با ما باشید، چون سوار بسیار دارید، رویم به سر تبریز، و آنرا هم گیریم!»

در این میان سواران شکاک رسیده، و پشت بامها را گرفته بوده اند. مارشیمون چون سخن خود به پایان می رساند، و سیمینیقو با به او نوید همدستی می دهد، بر می خیزد که برود، و سیمینیقو با چهره‌ی خندان او را راه می اندازد. اتفاقی که نشسته بودند، پنجره‌ی آن با در حیاط رو برو می بود، و کالسکه‌ی مارشیمون که در جلو در نگه داشته بودند، از اتفاق دیده می شد. مارشیمون چون از در بیرون شده و به جلو کالسکه می رسد، و می خواهد پا به رکاب گزارد، ناگهان بانگ تفنگ سیمینیقو برخواسته، و گلوله از پشت مارشیمون می خورد، و او می افتد. در همان هنگام شکاک‌ها از پشت بام‌ها به یکبار شلیک می کنند، و آسوریان که هر یکی در پهلوی اسب خود ایستاده بودند، می افتد. چنانچه گفته می شود، جز یکی دو تن نمی مانند. مارشیمون که با تیر سیمینیقو افتاده بود، هنوز جان می داشته، علی آقا برادر سیمینیقو تیر دیگری می زند، و بیجانش می گرداند.

سیمینیقو خود این داستان را می سرود و چنین می گفته: «چون مارشیمون مرا خواند من به آهنگ کشنن او رفتم، ولی این راز را جز با برادر خود علی آقا نگفتم، و برای آنکه مارشیمون بدگمان نشود، جز تی چند را همراه نبردم. و به دیگران دستور دادم از پشت سر بیایند و در جاهایی کمین کنند، و اگر آواز تیری از من شنیدند آنان نیز شلیک کنند. می گفته، من در تفلیس بارها به تئاتر و سینما رفته، و تماشا بسیار کرده بودم، ولی هیچ تماشایی، آن لذت را نداده بود، که دیدن یکصد و چهل تن سوار آسوری که همینکه من شلیک نمودم همگی به زمین افتادند.

اسماعیل آقا همیشه این داستان را بازگو می گفته و آن را شاهکاری از خود می شمرده و آگاه می کرده که ایرانیان ارج این

کار او را ندانسته اند، ولی خود کار نااندیشیده و بی خردانه بوده و انگیزه کشته شدن ده و اند هزار تن مردان و زنان بی گناه گردید. غروب همان روز اسماعیل آقا به چهريق به خانه‌ی خود باز گشت. از آن سوی، چون آسوریان از کشته شدن پیشوای خود آگاه شدند، با آن دلبستگی که به وی می‌داشتند سخت بر آشفته و شوریدند و همان شب به راهنمایی یک تن از ارمنیان کهنه شهر خود را به شهر انداخته و کشته‌ی مارشیمون را پیدا کرده و برداشتند و هر که را از مردم دیدند کشته و به چهار سو آتش زده و شبانه بیرون رفتد.

فردا باز به آنجا تاختند و با بمب و تنگ به جنگ پرداخته و به شهر فشار آوردند. کهنه شهریان ایستادگی نمودند. ولی آسوریان به یک بخش آن دست یافته و گروهی را کشته، پس از چند روز بار دیگر به آنجا تاخته و فشار سخت آوردند و چون به مردم کمکی از هیچ جا نمی‌رسید از نومیدی ایستادگی نتوانستند، و انبوهی زنان و فرزندان خود را برداشته به دیلمقان و خوی گریختن و دیگران به دست خونخواران آسوری افتاده و با تیرهای آنان به درود زندگی گفتند. بیشتر از هزاران تن زنان و مردان و چگان بی‌گناه کشته شدند.

### نتایج قتل مارشیمون

داستان کشته شدن مارشیمون را از نوشته‌ی کسری در اینجا آوردیم. باید دید این عمل سیمیتقو چه نفعی در بر داشته که مدعی بوده ایرانیان ارج خدمت وی را ندانسته اند: سیمیتقو بطور یقین در این موقع به فکر سیاهکاری‌های آسوریان در منطقه ارومیه نبوده، که از این کار آنان دلتنگ شده

برای تلافی آن به چنین عملی دست بزند چه اگر چنین فکری داشته نمی باشد پس از کشتن مارشیمون که می دانست آسوریان کشتن وی را به حساب مسلمانان بی دفاع گذاشته و آن را سخت تلافی خواهند کرد، به قصر خود در چهريق مراجعت کرده و مردمی بدبخت را از دست آسوریان مار گزیده بدون پشتیبان رها کند. بلکه وی با این عمل به یکی از غرائز طبیعی خود که خونریزی و آدمکشی بود، جواب داده و کار کاملاً نسنجیده ای را انجام داد و در نتیجه ی آن :

- ۱- مردم بدبخت کهنه شهر را اسیر چنگال جیلوها نمود، بطوری که دیدیم آنان آنجا را گرفتند و هزاران تن را کشتد و شهر را آتش زدند، سایر مردم آنجا نیز آواره و بی خانمان گردیده اند.
- ۲- در ارومیه بطوری که تفصیلاً خواهیم نوشت، مسیحیان به خونخواهی مارشیمون فرمان قتل عام صادر نمودند و در این قتل عام جیلوها متجاوز از ده هزار نفر از مرد و زن را در یک روز کشتد.
- ۳- جیلوها به علت کشته شدن رئیس مذهبی خود کینه و عداوتی نسبت به علماء و روسای مذهبی مسلمین پیدا کرده، آن افراد را هر جا می دیدند بی رحمانه و با کمال قساوت قلب می کشتد.
- ۴- شاید مارشیمون در خونخواری به درجه ی دیگر سران آسوریان و قاچاق‌ها نبود و اگر زنده بود می توانست جلوی بعضی افراط کاری‌های جیلوها را بگیرد. با کشتن وی آنها کاملاً در کشت و کشтар آزاد شدند.
- ۵- بنابراین کشتن مارشیمون یکی از هوس‌های بی خردانه‌ی اسماعیل آقا بوده، و در نتیجه ی آن وقایعی در ارومیه پیش آمد که از هولناک ترین صفحات تاریخ بوده که قسمتی از آن در اینجا

نوشته خواهد شد. ولی با این وجود قتل مارشیمون سکته‌ی عظیمی به تشکیلات مسیحیان وارد آورده، و نقشه‌ی آنها را به کلی بهم زد، اگر تجاوزات و خود سری‌های سالهای بعد سیمیتقو نمی‌شد، فقط این خدمت وی که در همچون موقعی به دولت و مردم ایران ایفا داشت، او را از بزرگترین خادمان کشور محسوب می‌داشتند.

### سرنوشت علماء و سادات

امروز مخصوصاً روحانی‌ها را در عوض خون مارشیمون در هر خانه یافته، هدف گلوله نموده و عده‌ی زیادی از سادات و علمای به نام را کشته‌اند. از مشهورترین سادات و علماء که امروز کشته شدند از این قرارند:

آخوند ملا علیقلی با پسران ۳۵ ساله و ۲۷ ساله میرزا محمود آقا و میرزا عبدال... و زن میرزا محمود را در روی جنازه‌ی شوهرش مقتول نموده و پسر دیگرش میرزا علی نام خود را به چاه آب انداخته نجات یافته و پسر دیگرش محسن آخوند زاده در مشهد مشغول تحصیل بود، آقا میرزا صادق، میرزا ابراهیم مجتبه و نقہ‌الاسلام از محله‌ی قره آگاج؛ صدرالعلماء و حاجی میر علی اصغر، حاجی میر بیوک از محله‌ی علی شهید، آقا میر جلال مدیر مدرسه‌ی جلالیه و ملا علی روضه خوان معروف به قوجه نوکر از محله‌ی قبرستان، جارچی باشی و بازارباشی و میرزا احمد روضه خوان از محله‌ی یورت شاه و حاجی ملا اسماعیل عیالو که سر او را گوش اندر گوش بریده بودند از محله‌ی هزاران و آقا میر نورا... از سادات محله‌ی آغداش.

از ملایان و سادات غیر معروف همچنین از تجار و اصناف معروف و غیر معروف و سایر اهالی نیز آنقدر کشته بودند، که این مختصر گنجایش اسامی آنها را ندارد؛ یک نفر ملا سیف الله نام که چندان معروف نبوده و در میدان کاه فروشان خانه داشت همیشه می گفت که اگر مسیحیان به خانه‌ی من داخل شوند باید یک دو نفر از آنها را کشته و بعد کشته شوم. از قضا در همین روز مسیحیان به خانه‌ی وی نیز داخل شده، همین که با صاحب خانه روبرو شند قبل از آنکه مسیحیان اقدام به قتل ملا سیف ا... بنمایند ملای مزبور طپانچه را کشیده دو نفر را کشته بعد رفقای دیگر مسیحیان مقتول، او را می کشند. این شخص اولین کسی است پس از تسلیم شهر تا آخر بلوای سر ناموس خود مقاومت نموده، کشت و کشته شد. فردای همان روز امنیت صحیحی دادند که مردم مردگان خود را دفن نمایند و اکثر اشخاص مردگان خود را در خانه‌ها دفن کردند.

### شب چهارشنبه صوری

اهالی آذربایجان از اوایل اسفند ماه جهت عید نوروز مراسم خاصی دارند، و به علت اینکه آیینه‌های نوروزی، زادگاه خود را از آذربایجان غربی و ارومیه می داند، این مراسم در شهر ارومیه با شکوه خاصی برگزار می گردد.

که از همه مهمتر مراسم شب چهارشنبه آخر سال، (یعنی شب آخرین سه شنبه هر سال) انجام می دهد. در این شب تمام اهالی از غنی و فقیر لباس‌های نو خود را پوشیده به جشن و شادی بر می خیزند. مخصوصاً جوانان و بچه‌ها با انواع بازی‌ها و پریدن از روی آتش و رفتن در خانه‌ی همیگر، شرکت در جشن،

و گرفتن میوه و شیرینی از همیگر، و غیره در این جشن شرکت می نمایند.

روز شنبه بیست و پنجم اسفند ماه ۱۲۹۶ هش مارشیمون به دست سیمیقو کشته شد، و روز دوشنبه بیست و هفتم اسفند خبر آن به ارومیه رسید، و اهالی ارومیه در این موقع که کمی آرامش یافته بودند، فهمیدند، آسوریان عمل سیمیقو را بدون تلافی نخواهند گذاشت و چون به اکراد دسترسی ندارند، قطعاً از اهالی شهر قصاص خواهند نمود. بنابراین با انتشار خبر قتل مارشیمون وحشت و اضطراب مردم ساعت به ساعت بیشتر می شد. مخصوصاً وقتی که می دیدند، دستجات جیلوها و اشرار آسوری ها و ارامنه ای قاچاق از دهات به سوی شهر سرازیر می شوند. کوچه و بازار پر از آن دستجات مسلح گردیده است.

مردم منتظر حوادث ناگواری بودند، ولی چاره ای جز صبر و شکیبایی نداشتند، زیرا نه فراری داشتند، که از دست زن و فرزند خود بگیرند و به گوشه ای فرار نمایند، و نه قدرت و اسلحه داشتند، که به دفاع بپردازنند. لذا غیر از صبر و شکیبایی در مقابل پیش آمددها، چاره ای دیگری نداشتند.

### کشتار مردم ارومیه

جیلوها پس از اطلاع از کشته شدن مارشیمون به شهر ریخته بودند، تا عمل وحشیانه سیمیقو را وحشیانه تر با اهالی بلا دفاع ارومیه تلافی نمایند. بنابراین سه شنبه، بیست و هفتم اسفند در شهر ارومیه کشتار آغاز شد.

روز سه شنبه که همان چهارشنبه صوری بود، دستجات آسوریان و جیلوها و ارامنه قاچاق در کوچه های شهر به گردش

پرداختند، و به هر خانه ای که دلشان می خواست، ریخته و از غارت اموال و کشنن مردم فروگذاری نکردند. این شب در شهر ول وله‌ی عظیمی بود، از هرگوشه‌ی صدای عبور دسته‌های جیلوها از کوچه‌ها با صدای ناله و زاری ساکنین خانه‌هایی که مورد هجوم آنان واقع شده بودند، هنگامه‌ای برپا گردید.

«در این موقع کودک خردسالی بیش نبودم(علی دهقان) ولی اوضاع آن شب را خوب به خاطر دارم» پدر و مادرم با فرزندان خردسال خود دور کرسی نشسته بودند، پس از صرف شام و انجام مراسم ساده‌ی چهارشنبه صوری به تدریج کودکان دور کرسی به خواب رفتند. ولی پدر و مادر از شنیدن ول وله‌ی آسوریان و جیلوها در اضطراب و وحشت بودند. پدرم عادت به کشیدن قلیان داشت، این موقع قلیان خواست، وقتی قلیان را به دست وی دادند، از کثرت ترس و ناراحتی اعصاب به طوری دستهایش می‌لرزید، که نتوانست قلیان را بدست بگیرد. گویا آنها می‌دانستند، فردا جیلوهای مارگزیده در شهر چه کشтарی خواهند نمود. وجود تشکیلاتی که استعمار غرب از دو قرن پیش تحت عنوان «خدمات انسانی» وبا ظاهر فریبندی «تبليغات مذهبی» در شهر ارومیه به وجود آورده و موفق شده بود، با بهره‌گیری از مراکز متعددی که تحت پوشش «وابستگی به کلیسا» فعالیت می‌کردند، در طول سالیان دراز به بسیاری از اهداف مورد نظر خود مثل: اشاعه‌ی فرهنگ غرب، بی اعتبار کردن اسلام، تخریب پایه‌های اعتقادی افراد ساده لوح، تحمیق عناصر هرهری مذهبی، و از همه مهمتر، کسب اطلاعات گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی

و فرهنگی (جاسوسی؟) نائل آیند. در این زمینه، انگلیسی‌ها تشكیلات عریض و طویلی در ارومیه، داشتند، که از حدود دویست سال پیش تحت عنایون عوام‌فریب و با بهانه‌های ظاهراً موجه‌اً و نوع‌وستانه‌اً به بهره برداری از سایر اروپائیان مبلغ در ارومیه، ضممن رواج فرهنگ استعماری، ذهن ساده لوحان را نیز از هویت ملی و مذهبی تهی می‌ساختند. اگر تا حالا حرکت انگلیسی‌ها در این منطقه شبیه به آتش زیر خاکستر بود، تصمیم داشتند از فردا جمعیت این شهر و اطراف آن را یک دست کنند و آن هم به بهای کشتار یکصدو پنجاه هزار نفر انسان بی دفاع.

### صبح خونین

با روش شدن هوا کشتار عمومی در شهر آغاز گردید. ابتدا نوشته‌ی مرحوم رحمت ا... توفیق را در اینجا می‌آوریم و بعد مشاهدات بعد را نیز به آن اضافه خواهیم کرد. مرحوم رحمت ا... توفیق می‌نویسد:

«... لجام گسیختگان جیلو، به محلات رو آورده، و مسیحیان دیگر نیز که پی بهانه می‌گشتد، با جیلوها داخل خانه‌ها شده، و درها را شکسته، و پشت بام‌ها را گرفته، بی آنکه از کسی مقاومت ببینند، دختران خردسال و بچه‌ها و مردان و زنان را در اتاق‌ها و دهليزها و پشت بام‌ها هدف گلوله نمودند. واقعاً امروز مصیبت عظیمی بوده، نه پناهگاهی، نه مفری، همین که اهالی این در بند از کوچه یا از پشت بامها به آن در بند فرار می‌کردند، پس از ده دقیقه مسیحیان همان در بند را نیز می‌گرفتند، اینها را با آنها در یک جا می‌کشتد. اگر کسی هول محشر را شنیده، همین

امروز محشر در ارومیه برپا شده بود. چنان ناله و فریاد و واویلا و صدای دلگاز از زنانی که بچه های خود را در مقابل، آغشته به خون می نی minden، در هوا بلند شده بود، که انسان نمی تواند، بیشتر از این شرح دهد. یک شهری همه یک دفعه ناله می کشیدند، و این ناله ها با صدای خشن آسوریان آدمکش، و بانکهای تفگ و گله به هم آمیخته می شد. کار به جایی رسید، که کمیسیون ۶۲ نفر تشکیل داده، فوراً به وسیله‌ی میرزا نام برادر آقا پتروس، امر به خارج شدن جیلوها و آسوری ها از کوچه ها کردند. دو ساعت به غروب مانده کم اینها را از محلات خارج، و هرچه فرش و مخلفات و طلا آلات از غارت های چند روز پیش مانده بود. امروز برندن، من خودم نیم، چون کسی مقاومت نمی کرد و مسیحیان زنان خود را برای بردن غارت با خود آورده بودند، یک ساعت به غروب مانده صدای تفگ بکلی قطع شده، ولی خانه ها مملو از جنازه است. شیون های حزین باقی مانده ای زنان از هر سو شنیده می شود. روز چهارشنبه ای آخر سال بدین صورت گذشت. این هم ناگفته نماند، در ارومیه کلیمی زیاد است. آن بیچاره ها نیز دچار پنجه ای مسیحیان شده و آنان را نیز مثل مسلمانان کشته، و تاراج می کردند. شبها چنانچه به خانه های مسلمانان حمله می آورندند، به خانه های آنها نیز می رفتند.

در این قتل عام قریب ده هزار نفر از مسلمانان و کلیمی کشته، و به عمامه داران، ملاها و سادات نظر به مقتول شدن رئیس روحانی ابقا نکردند. و عده ای زیادی از سادات و علمای به نام را امروز کشتد. الغرض امروز دارای اهالی و اندوخته چندین ساله به غارت رفت، و قریب نزدیک به تحقیق، ده هزار نفر نفوس زکیه به خون آغشته... از عمامه داران مشهور که امروز در خانه

های خود کشند: ملا علی نقی با دو پسرش- میرزا محمود و میرزا عبدالله و عروس اوزن میرزا محمود را روی جنازه‌ی شوهرش کشند، صدرالعلمای محله‌ی علی شهید- حاج میرزا علی اصغر ثقه‌الاسلام ارومی- آقا میرزا صادق آقا- میرزا ابراهیم مجتبه- حاج ملا اسماعیل عیسالو که سرش را گوش اند گوش بریدند- آقا میر جلال روضه خوان مدیر مدرسه‌ی جلالیه- ملا علی روضه خوان معروف به قوجه نوکر(نوکر پیر) - میرزا احمد روضه خوان یورت شاهی - یک نفر ملا سیف‌الله نامی که همیشه می‌گفت، اگر مسیحیان به خانه‌ی من داخل شوند، باید یکی دو نفر بکشم تا خود کشته شوم ، همین روز مسیحیان به خانه‌ی او داخل شدند، و همین که با او روبرو گردیدند و خواستند با گلوله بزنند، ملا سیف‌الله طپانچه را کشید، و دو نفر را کشته و بعد مسیحیان او را می‌کشند.

در مورد جریان اوضاع آن روز، و قتل عام ارومیه معتمدالوزاره که خود کارگزار شهر و مأمور وزارت خارجه بوده، و به اسناد رسمی دسترسی داشته چنین می‌نویسد:

«اهمالی دور و اطراف حکومت پس از تاراج خانه هایشان، هر کسی توانسته بود، در حکومت پناهنه شده، و ملاحظه‌ی حالات آنها بسیار رقت آور بود. زن‌ها به یک حیاط کوچک جمع نموده و مردّها در حیاط حکومت و یک حیاط دیگر جمع شده، و زن و مرد گرسنه و با حالات زار مشغول گریه و زاری بوده. عده‌ی این جمعیت به هشتصد نفر بالغ می‌شد. اوضاع فلکت و گرسنگی این جمع خیلی مایه‌ی تاسف بود، و حال آنکه از محترمین و محترمات بودند. بازاری نبود که نان خریداری شود، و در خانه‌ها چیزی نمانده بود، که با همیگر رعایت حال و

موقع را کنند. بعلاوه احدهی قدرت نداشت، قدم از خانه بیرون گذاشته، تهیه‌ی نان و آذوقه با هزار زحمت دو سه پوت آرد پیدا کرده، و نان پخته، و در میان آن همه جمعیت تقسیم شد. از زنان چند نفری در این موقع وضع حمل نمودند....»

این بود نوشته‌ی دو نفر که خود در جریان کشتار ارومیه حضور داشتند و از قضایا به خوبی مستحضر بوده‌اند. اما خود نگارنده<sup>۱</sup> در آن تاریخ کودکی بیش نبودم، ولی وقایع آن روز به حدی موثر و غیرمتربقه بود، که تاکنون تمام جزئیات آن را به خاطر دارم. جهت روشن شدن، تاریخ و نشان دادن آنچه که در آن روز گذشت، شمه‌ای از آنچه که دیدم در اینجا نوشته‌می‌شود.

### سرگذشت پدر

صبح روز کشتار (سه شنبه ۲۷ اسفند ماه ۱۲۹۶ ه. ش) پدرم که کشته شدن مارشیمون را روز قبل شنیده، و شب نیز ورود دستجات جیلوها را به شهر دیده بود. به محض روشن شدن هوا قبل از طلوع آفتاب جهت اطلاع از نقشه‌ی آسوریان و چاره جویی از منزل خارج می‌شود.

در آن موقع هنوز کوچه‌ها خلوت بود، منزل ما محله‌ی بازارپاش، نزدیک میدان گندم فروشان شهر بود، در جنب میدان مزبور میرزا محمود اصولی که اولین روحانی و مجتهد شهر به شمار می‌رفت، منزل داشت.

پدرم منزل مرحوم اصولی می‌رود، تا از اوضاع شهر و تصمیم آسوریان اطلاعی به دست آورد، در آنجا مستحضر می‌شود، که اصولی از شب قبل خانه‌ی خود را ترک نموده است، زیرا که از طرف میسیون مذهبی آمریکائیان تفنگچی فرستاده، و ایشان را

<sup>۱</sup> نگارنده کتاب سرزمن زرتشت، علی، دهقان.

برده اند. وقتی آنجا را خالی می بیند، منزل یکی دیگر از محترمین شهر در آن نزدیکی می رود، تا خبر درستی بدست آورد. در خانه باز بوده، وارد حیاط بیرونی می شود، در اتاق پذیرایی عده ای صحبت می کردند، تصور می کند این افراد همسایه ها هستند، که جهت کسب خبر و چاره جویی آنجا آمده اند. لذا سرزده و بدون اطلاع وارد تالار می شود، و آنجا مشاهده می کند، ده بیست نفر از محترمین محل را چند نفر جیلو گرفته اند، و دارند، لخت می کنند. مراجعت و فرار وی غیر ممکن بوده، لذا پدرم را هم در ردیف آن چند نفر کنار دیوار نگه می دارند. اول ساعت و پول و انگشت و اسناد قیمتی آنها را می گیرند، سپس به آنها تکلیف می کنند، که اگر می خواهید از کشتن شما صرف نظر کنیم، باید هر کدام مبلغی پول نقد بدهید، و الا همه را خواهیم کشت. پدرم تعریف می کرد، قرار گذاشتم از هر جا که ممکن است، پولی را که می خواستند، تهیه کرده، به عنوان خون بها به جیلوها تقدیم کنیم. تا از کشتن ما صرف نظر نمایند. ما به فکر تهیه پول بودیم، و جیلوها با هم حرف می زدند، یک مرتبه ناگهان لبهای رفیق پهلو دستی من که با وی در مورد تهیه ای پول صحبت می کردیم، ترکید، و خون به صورت وی جاری شد، معلوم می شد، وی زبان جیلوها را می دانسته آن وقت می شنود، که یکی از آنها اعتراض می کند، چرا از کشتن این عده صرف نظر کردید؟ به وی جواب می دهد، بگذار اول هرچه ممکن است، پوشان را بگیریم، بعد همه را خواهیم کشت! در این بین یک دسته ای دیگر از جیلوها وارد حیاط می شوند، آنها که در اتاق بودند، در اتاق را از پشت می بندند، و می روند. دسته ای تازه وارد را از خانه بیرون کنند، تا برای لقمه ی چربی که گیرشان افتاده بود، شریک دیگر پیدا نشود. در این

فاصله‌ی کوتاه پدر و سایرین از روزنه‌ی کوچکی که در اتاق بود، خود را به پشت بام انداخته، از آنجا فرار می‌کنند.

### بر ما چه گذشت

صبح روز سه شنبه وقتی از خواب بیدار شدیم، چون پدر رفته بود، خبری بیاورد، با مادر خود مشغول صرف صبحانه بودیم که در خانه را به شدت زندن، مستخدم منزل آمد، به مادر گفت یک دسته از قاچاق‌های ارمنی هستند، می‌گویند زود در را باز کنید، و الا می‌شکنیم. مادر فوراً چادر به سر کرده، با ما چهار برادر که بزرگتر از همه ده ساله و کوچکتر چهار ساله بود، به طرف پشت بام به راه افتادیم، و به مستخدم دستور داد، در را باز کند، زیرا که شکستن در خانه کار مشکلی نبود.

وقتی به پشت بام خانه رسیدیم، تازه آفتاب طلوع کرده بود. دیدیم، آنجا هنگامه ایست. پشت بام‌ها پر است، از زنان چادر به سر که دست کودکان خود را گرفته، از خانه‌ها به پشت بامها پناه آورده‌اند. و در حالت گریه و زاری، بدون داشتن هدف و مقصد معینی، از یک بام به بام دیگر روانند.

ما در پشت بام منزل خود گوشه‌ای ایستادیم، نمی‌دانستیم چه بکنیم، مادر نمی‌توانست تصمیم قطعی اتخاذ نماید. در این موقع در خانه باز شد، و چند نفر از قاچاق‌های ارمنی، واردخانه گردیدند. آنها هرچه از اثاثیه‌ی قیمتی که بدستشان رسید، برداشتند، مخصوصاً چراغهای بزرگ و لاله‌ها را از پنجره به وسط حیاط می‌انداختند، و ما صدای شکستن آنها را می‌شنیدیم. در مدت کمی تمام اثاث خانه را غارت کردند، و آنجا را به ویرانه ای تبدیل نمودند. پس از رفتن آنها، دسته‌ی دیگری از غارتگران

وارد خانه شدند، و چون اثاثی نمانده بود که ببرند. یکی از آنها، راه ورودی طویله را پرسید، و به مستخدم خانه گفت، می دام در اینجا اسباب خوبی هست، آمده ایم آنها را ببریم. وقتی به طرف طویله می رفتد، یکی از آنها برادر بزرگ مرا نشان گرفت، و می خواست در پشت بام او را هدف گلوله قرار دهد، که مادر متوجه شد و ناله کنان خود را روی کودک انداخت. شاید این عمل و یا سرزنش رفقای تیرانداز، وی را از این کار منصرف نمود، و فقط به بردن اسباب اکتفا نمودند.

پس از مشاهده‌ی این وضع، ما هم داخل انبوه زنان شده، بدون داشتن هدف معینی در پشت بام‌ها به راه افتاده‌ایم، از خانه‌ی خود نفرت داشتیم، و در جستجوی جای امنی بودیم. پس از گذشتن از چند پشت بام که بسیار مشکل بود، چه همه‌ی خانه‌ها در یک ارتفاع نبود، وقتی مجبور می شدیم از دیوار دو متری صاف بالا برویم، و یا از محل مرتفعی پائین ببریم، و بالا رفتن و پائین آمدن زنان و کودکان کار بسیار مشکلی بود. در هر حال خود را به هر زحمت بود به خانه مرحوم میرزا محمود اصولی سابق الذکر، رسانیدیم.

در یکی از پشت بام‌ها به نعشی برخوردیم، که معلوم بود موقع فرار از پشت سر، هدف تیرجیلوها قرار گرفته است، هنوز قطرات خون از آن جاری بود، از دیدن آن جنازه بیشتر ترسیده، داخل منزل میرزا محمود اصولی گردیدیم. به طوری که گفته شد، میرزا محمود اصولی، مجتهد شهر و مورد احترام عموم و حتی مسیحیان، و پسرعموی پدر و مادر من بود. به خیال این که آنجا در امان خواهیم بود، وارد خانه‌ی او شده، در حیاط بیرونی اتاق آقا پر از جمعیت بود. به تصور این که اهالی محل اند که برای

چاره جویی منزل ایشان آمده اند از آنجا گشته، وارد دالان بزرگ و تاریکی شدیم که حیاط بیرونی را به اندرونی وصل می کرد. در حیاط اندرونی بسته بود، هر چه در زدیم کسی باز نکرد آنجا ایستاده بودیم که نوکر آقا رسید، گفت اینجا چرا ایستاده اید، زود فرار کنید، دیشب آقا را با خاتواده شان آمریکائیان برده اند. و این مردم بدیخت هم که در اتاق بیرونی هستند، مثل شما به اینجا پناه اورده بودند، حالا جیلوها رسیده مشغول لخت کردن آنها هستند. پس از اتمام کار آنها قطعاً جهت غارت این طرف می آیند. ما از شنیدن این حرف رنگ و رویمان پرید، زیرا که خیال می کردیم با تحمل آن همه مشقت خود را به جای امنی رسانده ایم، تازه فهمیدیم که با پای خود خویشتن را به خطر انداخته ایم. جیلوها در اتاق مشغول گرفتن اشیاء قیمتی اسیران خود بودند، و متوجه فرار ما نشندند، به آرامی از آنجا بیرون آمدیم، چون قدم گذاشتن به کوچه امکان نداشت، لذا مجدداً رو به پشت بام آورده، آنجا سرگردان شدیم. مثل اینکه در پشت بام ها، نوعی حس امنیت می کردیم. در آنجا مردی دیده نمی شد، همه زنان و کوکان بودند، که مثل رمه‌ی گوسفند از یک طرف به طرف دیگر سرازیر می شدند.

### مراجعةت به منزل

تا ساعت دو بعد از ظهر در پشت بام ها مانند عده‌ی زیادی از زنان و کوکان دیگر سرگردان بودیم، از یک طرف که صدای تیراندازی شنیده می شد، یا در حیاط خانه ای جیلوها را می دیدیم، بسوی دیگر فرار می کردیم. حالا دیگر به پریدن از ارتفاعات زیاد، و یا بالا رفتن از دیوارهای صاف عادت کرده بودیم. ابتدا کوکان بزرگ بالا می رفتد، بعد دست زنان و کوکان خردسال

را گرفته بالا می کشیدند. در این سرگردانی باز با چند جنازه در پشت بامها تصادف کردیم. ولی حالا دیگر از شنیدن صدای تیراندازی، و ناله و شیون مردم، و حتی از دیدن جنازه، وحشت زیاد نداشتیم، مثل اینکه به این مناظر عادت کرده بودیم.

بعداز ظهر، شهر کمی آرام تر گردید، از سر و صدای حمله و هجوم غارتگران و آدمکشان و ناله و زاری مردان و زنان بلادفاع، قدری کاسته بود. مثل اینکه جیلوها از کشنن آن همه مردم بلادفاع و غارت خانه های مردم خسته شده، به استراحت پرداخته اند. لذا ما هم به سمت منزل خود روانه شدیم. وقتی از پشت بام پائین آمدیم، منظره‌ی خانه واقعاً بدینی بود، تمام شیشه‌ها را شکسته، فرش و اثاث منزل را غارت کرده بودند. در مدت چند ساعت خانه به وضعی افتاده بود، که گویی اصلاً آنجا اثری از آبادی نبوده است.

از دیدن آن وضع در خانه مطلقاً ناراحت نشدیم، زیرا موضوع مهمتر امنیت و سلامتی خود ما بود، حتی در آن موقع از پدر که از سپیده‌ی صبح از خانه رفته بود، کوچکترین خبری نداشتیم، و تنها به فکر این بودیم جای امنی برای خود پیدا کنیم. در این بین سر و صدای، یک دسته از جیلوها در کوچه شنیده شد، ما متحیر ماندیم کجا فرار کنیم. بی اختیار رفتیم به طرف زیرزمین خانه، آنجا را جهت آذوقه زمستانی حیوانات پر از یونجه کرده بودند، مادر ما دستور داد، در وسط زیرزمین با برداشتن چندین یونجه، جهت نشستن چهار پنج نفر جائی آماده شد، بعد یک چراغ نفتی با یک کوزه آب و مقداری نان پیدا کرده، در وسط یونجه‌ها نشستیم. مستخدم منزل مجدداً یونجه‌ها را جای خود گذاشته راه را مسدود کرد. خوب به خاطر دارم مستخدم وفادار مان

مادر را از این کار منع می کرد و به وی می گفت: «مگر ندیدید که اشرار انبیار علوفه‌ی بعضی خانه‌ها را آتش زند»، مادر ما جواب داد: «این طوری بهتر است و همگی با هم از بین می رویم». مدت دو ساعت کم و بیش در آنجا ماندیم، مادر چراغ را روشن کرد، می خواست ما را دلداری داده، ناهاری را که عبارت از نان و پنیر بود بخوراند، ولی دست هایش می لرزید و نمی توانست حرف بزند. صدایش گرفته بود، و معلوم بود که در درونش چه طوفانی هست. و پس از دو ساعت مستخدم منزل دوباره یونجه‌ها را برداشت و به مخفی گاه ما رسیده خبر داده که شهر آرام شده، می گویند دیگر آدمکشی و غارت را قدغن کرده اند. مادرم این حرف را باور نداشت، ولی مگر می شد برای مدت زیاد بدون داشتن هوای کافی جهت تنفس در آنجا ماند، لذا ناچار از توی علف‌های خشک زیر زمین بیرون آمدیم.

### در توی تنور

تازه از مخفی گاه خود بیرون آمده، هوای آزاد استنشاق می کردیم، که یک مرتبه دیدیم، آسوری مسلحی وارد خانه شد. مادر از دیدن آسوری، رنگش مثل گچ سفید گردیده، به طرف حیاط آشپزخانه دویده، آنجا پناه گرفت. در آنجا چون جایی برای مخفی شدن پیدا نکرد، در تنور را برداشت، ما چهار برادر را وارد تنور کرد، بعد خود ش آمد توی تنور، و به نوکر گفت، که در تنور را بگذارد. چند لحظه که در آنجا ماندیم، نفس‌ها را در سینه حبس کرده بودیم، کوچکترین صدایی از ما شنیده نمی شد. خدا می داند در آن چند لحظه به ما مخصوصاً به مادر چه گذشت. پس از چند لحظه صدای پائی شنیده شد، چون در آشپزخانه را باز کردند و به

طرف تنور آمدند، ما همگی به مرگ مان یقین کردیم، باز راحت بودیم، که همگی با هم کشته خواهیم شد. وقتی که صدای پا به سمت تنور نزدیک شد، نمی‌توان نوشت که چه بر ما گذشت، در این لحظه صدایی از بیرون شنیده شد، که برای ما بسیار آشنا بود. این صدای پدر بود که با چشمان اشکبار ما را صدا می‌کرد... پدرست یکی یکی مارا گرفته از تنور بیرون کشید، معلوم شد، پس از رهایی از دست آدمکشان به خانه می‌آمد، که با یک آسوری آشنا در کوچه تصادف می‌کند، و وی او را سلامت به منزل می‌رساند.

### شب را چگونه به سر آوردیم

پس از این که به وسیله‌ی پدر از تنور بیرون آمدیم، تا غروب در خانه‌ی غارت‌زده، و ویران شده‌ی خود ماندیم. شب چون ماندن در خانه خالی از خطر نبود، چه ممکن بود شب جیلوها مجدداً به منزل بریزند، و چون چیزی جهت غارت کردن نمانده، چه بساق‌صدکشتن همه را بکنند، لذا تصمیم گرفتیم شب در خانه‌ی خود نمانیم. تازه اگر هم می‌خواستیم در خانه بمانیم نه برای زیرپا فرشی مانده بود، و نه رختخوابی، حتی تشك‌ها را نیز خالی و روی آنها را بربیده بودند. در آن حال مشکل تراز همه پیدا کردن محل امنی بود، که شب را در آنجا بسر آوریم. در همسایگی ما مرحوم حاجی حشمت الملک منزل داشت، و از سالیان پیش با این خانواده رفت و آمد و آشنایی داشتیم، چون آنها با روس‌ها رفت و آمد داشتند، تصور می‌کردیم که آنجا از دست آدمکشان در امان خواهیم بود. بهر حال اول غروب پدر و مادر در حالی که دست چهار کودک خود را گرفته بودند، روانه‌ی منزل حاج

حشمت شدیم، از منزل ما تا آنجا یک صد متر بیشتر فاصله نبود، ولی در همین فاصله‌ی کوتاه نیز به یک جنازه در کوچه تصادف کردیم، بدون توجه زیاد به آن نعش، وارد خانه‌ی حاج حشمت شدیم. از حیاط کوچک بیرونی دیدیم، چراغ‌های تالار در اندرون روشن است، وعده‌ای در آنجا صحبت می‌کنند. از اینکه بالآخره، به جای امنی رسیده‌ایم، خوشحال شدیم، و در صدد رفتن به داخل خانه بودیم، کربلای قاسم، نوکر حاج حشمت که ما را خوب می‌شناخت، رسیده گفت: فوراً برگردید که اینجا جای ماندن نیست، زیرا که از دیشب حاج حشمت با خانواده‌ی خود جای امن تری رفته‌اند، و در خانه جز من کسی نمانده است. این صداها را که از تالار می‌شنوید، یک عده، از رعایای مسیحی ارباب اند، که با مهمانان جیلو و قاجاق‌های ارمنی، مشغول باده گساری هستند. اینان از صبح در شهر مشغول غارت و آدمکشی بوده‌اند، حالا آمده‌اند اینجا استراحت کنند. و شب دنبال غارت خانه‌های مردم و آدم کشی خواهند رفت. اگر از آمدن شماها به اینجا مطلع شوند، یکی از شمارا زنده نخواهند گذاشت!

از شنیدن حرف‌های کربلای قاسم از ترس لرزیدیم، که چگونه با پای خود به استقبال خطر حتمی آمده‌ایم. فوراً از آنجا خارج شدیم، ولی نمی‌دانستیم به کجا برویم، و به چه کسی پناه ببریم، چه خانه‌ی خودمان جای رفتن نبود و جای دیگری را نیز نمی‌شناختیم که آنجا پناهنده شویم. در فاصله بین خانه‌ی ما و حاج حشمت کوچه‌ی بن بست کوتاهی وجود داشت، که در آخر آن مرد بی‌آزاری به نام لطیف آقا خانه داشت، که از طریق داد و ستد امرار معاش می‌کرد. چون در این خانه‌ی محقر تصور می‌رفت در امان باشیم، لذادر تاریکی در خانه‌ی پیرمرد را زدیم. لطیف آقا

و زنش با خوشرویی در را به روی ما گشانند، و ما را بردند توی اتاق. نه خانه شان غارت شده بود، و نه کسی مزاحم آنها شده بود. مرد روشن ضمیر که اضطراب ما را دید، گفت مطمئن باشد، اینجا خطری متوجه شما نیست، هر مدت که مایل باشد می توانید مهمان باشد. زنش سفره ای گستردۀ و هر چه داشتند، آوردند. ما که از دیشب چیزی نخورده و به حد کافی گرسنه بودیم، ولی تا آن موقع از ترس جان خود به فکر گرسنگی نبودیم، حالا که جای نسبتاً امنی پیدا کرده بودیم، احساس گرسنگی می کردیم، لذا شام را با اشتهاي تمام، خورده و به خواب رفتیم.

### وضع شهر ارومیه

از روز چهارشنبه بیست و نهم اسفند ماه در وضع شهر آرامشی پیدا شد. یعنی صدای تیر دیگر شنیده نمی شود، و عبور و مرور جیلوها و آسوریان در کوچه ها کمتر گردید. ولی اجساد کشتگان که مرحوم رحمت الله توفیق، آنها را قریب به تحقیق در آن روز در شهر ارومیه ده هزار تن می نویسد. همانطور در کوچه، بازار، پشت بام ها، خانه های مردم، توی اتاق ها و در حیاط ها مانده بود. و کسی نبود که این همه کشته را از زمین برداشته، مراسم دینی و مذهبی به جا آورده، آنها را دفن کند.

بازار بسته بود، از این تاریخ به بعد کسی جرات نکرد، دکانی باز کند، و فروش نان و سایر مایحتاج به محلات شهر منتقل شده بود. و در هر محله، یکی دو دکان باز می شد، و مردم با ترس از خانه بیرون می آمدند، آنچه را که لازم داشتند، اگر پیدا می شد، خریداری می کردند.

پس از جریان کشтар، بقیه‌ی مردم دیگر نتوانستند، در منازل خود بمانند. مخصوصاً افراد متمن و نامدار شهر که همگی خانه‌هایشان غارت و ویران گردیده بود. و اغلب این خانواده‌ها هجوم آورندند، به مراکزی که در آنجاها امنیت حکم‌فرما بود، و اقلامی توانستند شب بدون خوف و هراس بخوابند. این مراکز عبارت بود از :

۱- کنسولگری آمریکا و منزل مستر شید سابق الذکر

۲- بیمارستان آمریکائی‌ها.

۳- خانه‌های اطراف محل نشیمن میسیون فرانسوی‌ها.

۴- اداره حکومتی و خانه‌های سردار عظیم السلطنه که

ظاهراً مقر حکومت شهر بود. در هر کدام از این مراکز صدها خانواده‌ی غارت شده، جمع شده و تا خاتمه‌ی غائله، در آنجاها ماندند. و بدین ترتیب از دستبرد غارتگران و آدمکشان در امان بودند. چنانچه معتمدالوزاره می‌نویسد تنها هشتصد نفر به اداره‌ی حکومتی پناهنده شده بودند.

## مقر فرانسویان

هیئت فرانسوی جنب مسجد مناره خانه‌های هاشموف، یکی از تجار معروف شهر را اجاره نموده بودند. خانه‌های اطراف این محل گوشه‌ای از دیوار خانه را خراب کرده، منزل خود را به محل سکونت فرانسویان وصل کردند. تعداد زیادی از خانواده‌های معروف شهر، به هر کدام از این منازل پناه آورده‌اند و تا خاتمه‌ی غائله در آنجا ماندند.

بطوری که نوشته‌یم، ما غروب روز سه شنبه ۲۷ اسفند به منزل لطیف آقا پناه بردیم، چند روز آنچا بودیم. مراسم عید نوروز

سال ۱۲۹۷ خورشیدی را که روز جمعه نهم جمادی الثاني سال ۱۳۳۶ هجری قمری مطابق با ۲۲ مارس ۱۹۱۸ میلادی بود، در همان منزل که امنیت کامل حکم فرماست، و هر کسی از جیلوها و ارامنه قاچاق وارد منزل کسی بشود باید فوراً دستگیر و تسليم دستگاه حکومتی گردد. اگر چه حاکم برای اجرای این دستور قدرتی نداشت، ولی باز هم شنیدن آن مایه امیدواری اهالی گردید. از طرف کمیسیون ۱۶ نفری سابق الذکر این تصمیم گرفته شده بود.

ما هم در روز دوم عید، با یک نفر مستحفظ آسوری به خانه های حاج فضلعلی خان انصاری، یک از محترمین و مالکین شهر، که ایشان هم مثل سایر همسایگان مراکز قدرت، از خانه خود به مقر سکونت فرانسویان راهی باز کرده بود، منتقل شدیم، و تا خاتمه‌ی غائله، در آنجا ماندیم.

### خانه‌ی انصاری

منزل مرحوم انصاری عبارت بود از، سه حیاط که در هر کدام اتاق هایی چند با زیر زمین های بزرگ و کوچک وجود داشت. چون چندین ده خانواده، از دوستان و اقربای انصاری به آنجا پناهنده شده بودند، از لحاظ سکونت خیلی در مضيقه بودند. به خانواده‌ی شش نفری ما اتاق کوچکی رسیده بود، که همان یک اتاق هم محل خواب و استراحت و هم اتاق غذاخوری ما بود. چهت تهیه‌ی غذا در هر حیاط زیر زمینی را آشپزخانه نموده بودند، و هر خانواده در گوشه‌ی آن برای خود اجاقی ساخته، غذای خود را آنجا می‌پختند. در یکی از حیاط‌ها هم زیر زمین بزرگی را اختصاص به حمام داده بودند، افراد خانواده‌ها آنجا آب

گرم کرده، تن خود را می شستند. در یکی از حیاط های محل سکونت فرانسویان نیز بازار کوچکی تشکیل شده بود، هر روز صبح ده ها فروشنده اثاث خود را گوشه ای از حیاط پهن می کردند، و مایحتاج مردم را به آنها می فروختند. بنابراین افراد مجبور نبودند، از آنجا بیرون بروند. و در داخل این محوطه امنیت کامل بود، ولی شبها صدای ناله و شیون زنان و کودکانی که جیلوها به خانه‌ی آنها ریخته و غارت می کردند، گوش همه را آزار می داد، و بزرگ ترها، شب‌ها نمی توانستند بخوابند. آنها هر شب در یک اتاق جمع شده به آواز ناله و زاری و فریاد شبانه‌ی غارت زده‌ها گوش می دادند، ولی از دستشان کاری بر نمی آمد که به آنها کمکی نمایند. در منازل اطراف مقر فرانسویان صدها خانواده سکونت کرده بودند. این وضع در حدود شش ماه تا ختم غائله ادامه داشت. و ما هم کم به زندگانی نوین، عادت کردیم. در این مدت روزها ظاهراً در شهر خبری نبود، ولی بازار تعطیل بود و روز به روز خواربار کمتر و گرانتر می شد.

### جنگ با سیمینقو

به طوریکه نوشته‌ی سیمینقو پس از کشتن مارشیمون، کهنه شهر را به حال خود گذارد، عازم مقر خود در دژ چهريق گردید. ارامنه روزهای بعد کهنه شهر را گرفته، اهالی آنجا را که نتوانسته بودند، فرار کنند، کشند. آقا پتروس که یکی از سرکردگان مسیحیان بود با تعداد کافی سرباز و توب و توپچیان روسی که پس از مراجعت روس‌ها به وطن خود در ارومیه مانده و اجیر مسیحیان گردیده بود، با تجهیزات کافی عازم چهريق شدند. اینان چون به چهريق رسیدند، به آنجا حمله کردند، و گردان به مدافعه

برخواستند، و خوب دفاع کردند. ولی چون تعدادشان کم وابزار جنگی آنها کافی نبود، در مقابل هجوم ارامنه نتوانستند، مقاومت نمایند. لذا اسماعیل آقا سیمیقو پس از یک شبانه روز جنگ و مقاومت ایستادگی نتوانسته، از چهريق فرار کرد، آسوریان و جیلوها به آنجا دست یافته، هر کسی را که پیدا کردند کشتند. و زنان را که یکی از آنها هم مادر سیمیقو و دیگری دختر عفر آقا برادرش بود، دستگیر کردند، و پس از خرابی و غارت چهريق پیروزمندانه به ارومیه مراجعت نمودند. این فتح و پیروزی را مسیحیان زیاد بزرگ گرفته، چند روز در ارومیه و اطراف شادی و سرور نمودند.

### گرفتن سلماس

مسیحیان پس از کشتار ارومیه، و شکست دادن به اسماعیل آقای کرد، به فکر سلماس و دیلمقان (شاپور) افتادند، و به آنجا هجوم برندند. اهالی ابتدا خوب مقاومت می کردند، ولی پس از مدتی چون از جایی کمک نرسید و دسته‌ی آقا پطروس نیز پس از شکست دادن اسماعیل آقا، برسر سلماسیان آمد، ناچار حاکم شهر که وثوق الملک بود، شهر را رها کرده به سوی خوی عقب نشینی کرد. عده‌ای از سلماسیان با وی به خوی فرار کردند. دستگات ارامنه و جیلوها وارد شهر شدند، ولی آنجا را مثل ارومیه کشتار نکردند، تنها به غارت منازل و گرفتن لباس و ساعت و اشیاء قیمتی افرادی که در کوچه‌ها بودند، بسنده کردند، بدین ترتیب سلماس نیز به آسانی بدست مسیحیان افتاد.

### قضیه‌ی شرفخانه

بطوری که قبلاً نوشتم روس‌ها با استفاده‌ی اجازه‌ای که از دولت گرفته بودند، در زمان جنگ بین المللی اول به سرعت و عجله راه آهنی، از جلفا در سر حد روس به شهر مرند و صوفیان کشیدند، و در صوفیان آن را دو شاخه نموده، یکی را به سمت تبریز، و دیگری را به شرفخانه، در کنار دریاچه‌ی ارومیه ادامه دادند. پس از خاتمه‌ی ساختن راه آهن، که آن را به عرض راه آهن خود ساخته بودند، با قطار مهمات زیاد و لباس و آذوقه از روسیه به شرفخانه آورده، آنجا را یکی از مراکز انبار ساز و بزرگ و مهمات خود نمودند. بدین منظور انبارهای بزرگ در شرفخانه بنا کرده، و آنها را از همه نوع اسلحه و مهمات و لباس و آذوقه پر کرده بودند.

پس از انقلاب بالشویکی و مراجعت روس‌ها به روسیه، و قیام آسوریان در ارومیه، بیم آن می‌رفت، که آسوریان بر آنجا حمله نموده، علاوه بر تهدید تبریز، به آن مهمات و آذوقه و لباس دست یابند. از طرف حکومت آذربایجان جهت حفاظت شرفخانه فقط دسته‌ی کوچکی اعزام شده بود. برای حفظ این مرکز دموکرات‌های تبریز خود رشته‌ی کار را به دست گرفتند، و دسته‌ای از آنها مانند میرزا نورالله خان یکانی، اسدآقا خان، احمد آقا بالازاده، مژور میر حسین خان (سرتیپ هاشمی)، میرزا حبیب خان آقازاده ارومی، میر مهدی مکونی و سایرین به سردستگی میرزا نورالله خان یکانی به شرفخانه رفتند، و امور آنجا را بدست گرفتند. در شرفخانه در حدود ۱۵۰ نفر حبسی بود، که روس‌ها دستگیر کرده، به آنجا آورده بودند. نمایندگان دموکرات آنها را نیز آزاد نموده، مسلح کردند، و با قزاق‌هایی که والی فرستاده بود،

قوای دموکرات در آنجا قشونی در حدود پانصد نفر آمده شد، که علاوه بر حفاظت مهمات و اشیاء موجود جلوی هجوم جیلوها را نیز گرفتند، و مانع از این شدند که آنها شرفخانه را اشغال کرده، کار را بزرگ نمایند.

روس‌ها در شرفخانه، متجاوز از دو هزار خروار گندم، و حبوبات و گوشت کنسرو جهت ارتش خود ذخیره کرده بودند. به دستور دموکرات‌ها، همگی به تبریز حمل گردید. دموکرات‌ها با سپاهی که در شرفخانه تشکیل داده بودند، مانع از این گردیدند، ارمنه یا از طریق دریا و یا سلماس از طریق خشکی و ساحل دریا، به ارونق<sup>۱</sup> دست یابند، و تبریز را در معرض خطر قرار دهند. بعلاوه، بودن این عده در شرفخانه برای مردم ارومیه دلگرمی محسوب می‌شد. در این موقع ارتباط ارومیه با تمام نقاط قطع شده بود، زیرا که جاده‌ی بین ارومیه و تبریز از سلماس می‌گذشت، که دست آسوری‌ها بود. و حرکت از این جاده امکان نداشت، راه مهاباد- مراغه نیز بسته بود، تنها امید مردم به شرفخانه بود، که بلکه روزی این راه دایر بشود، و بتوانند از طریق دریا خود را به شرفخانه و تبریز برسانند، و از کشتارگاه ارومیه نجات یابند.

### نیکوتین کنسول روس قضیه شرفخانه را چنین می‌نویسد:

«.... در تبریز هم، پس از عقب نشینی قشون روس در اوخر ژانویه ۱۹۱۸ یک جمعیت انقلابی ملی به نام دموکرات در تحت رهبری و مجاهدت نوبری ایجاد شد، و به زودی بر اوضاع

<sup>۱</sup> نام قدیم تسوج و شبستر، ارونق بود.

سلط یافت. عده‌ای از آنها به خط نظامی شرفخانه دست اندازی کردند (شرفخانه انتهای خط فرعی راه آهن جلفا و تبریز است در کنار دریاچه ارومیه) و هرچه ذخایر جنگی روس بود، تصرف نمودند. حتی بر روی کشتی‌های کوچک بحریه، نیز دست انداختند، و در شرفخانه جبهه‌ای تشکیل داد. البته وقایع شرفخانه و سایر وقایع که شایسته‌ی کنجکاوی است و حکومت تبریز هم محترمانه در آن دستی داشت. و با این تشکیل انقلابی موافق بود، بعدها در مطبوعات منتشر خواهد شد. این اقدام انقلابی تبریز باعث شد، که ما در ارومیه مانند یک سالخو محصور و محبوس باشیم».

این بود آنچه که کنسول روس در کتاب خود نسبت به وقایع شرفخانه نوشته است، از همین چند سطر چنین استباط می‌شود، که ایشان انتظار داشتند اهالی تبریز مثل سکنه‌ی ارومیه دست به تسليم گردیده، به همان سرنوشت ارومیه ایها دچار شوند. تا آقای کنسول بتواند ذخایر و مهمات دولتی را که از بین رفته و ارتش هایش متلاشی شده و سالادات هایش با بدترین وضع و وحشیگری تمام به کشور خود فرار می‌کردند، به ارومیه منتقل نموده، تحويل جیلوهای آدمکش بدهد. و چون تشکیلات فرقه‌ی دموکرات یا به قول وی (جمهوری انقلابی ملی) به موقع، خودشان اقدام نموده، و نگذاشته بود که نظرات کنسول عملی گردد، لذا این کار مطبوع ایشان واقع نشده بود.

فروردين ماه ۱۲۹۷ خورشیدی کلیه‌ی اعيان و رجال و علمای شهر که از کشتار جان به سلامت برده، و زنده مانده بودند، در مجلسی جمع نموده، اینطور آغاز سخن کردند، که نتیجه‌ی این کارها درست نیست، و ما مایل هستیم مجدداً در صلح و صفا با

همدیگر زندگی کنیم. برای اینکار باید نمایندگانی به تبریز بفرستید، هرچه زودتر باب مذاکرات را، با ایالت باز کنید، و ضمناً باید راه های ارومیه به تبریز و سایر شهرها باز باشد. و داد و ستد مثل سبق از سر گرفته شود. و مسیحیان را در سایر شهرهای ایران اذیت و آزار نرسانند. در حقیقت اینها را از اهالی ارومیه که از دستشان چیزی بر نمی آید، می خاستند، و ضمناً هم تهدید می کردند، که اگر نماینده ها زودتر مراجعت نکنند، و این موضوعات را فیصله ندهند برای اهالی ارومیه خوب نخواهد شد.

ابدا یک نفر مسلمان و یک نفر مسیحی به تبریز اعزام شد، پس از مراجعت آنان معلوم گردید، از رفتن آنها نتیجه ای به دست نیامده است. این بار اجلال الملک و معتمدالوزاره را که اولی سابق فرماندار و حاکم و دومی کارگزار رسمی بودند، با یک نفر از مسیحیان به تبریز فرستادند. در نتیجه از تبریز هیاتی به عضویت خلیفه ارامنه مقیم تبریز، ناظم الدوله، مشهدی محمد علی مطبعه چی به ارومیه آمدند. نتیجه ای این رفت و آمدها این شد، که از آن همه کشت و کشtar صرف نظر شود، و مسیحیان ظاهرا دولت را بپذیرند، و دولت آنها را ببخشد.

### کشتار ادامه دارد

با وجود اینکه مسیحیان ساکن ارومیه در کار خود و امانده بودند، علاوه بر اعزام هیات ها به تبریز و گذاشتن قرار صلح و صفا در خود ارومیه نیز با آشنایان سابق مسلمان خود بیشتر گرم می گرفتند، و برای خود از مسلمانان پشتیبانی پیدا می کردند، ولی جیلوها شب ها از غارت خانه های مردم و کشتن نفوس ابا نداشتند.

چنانچه معتمدالوزاره می نویسد:

«روز ۲۰ جمادی الآخر (۱۲ فوریه) ناگهان آواز شلیک در شهر بلند گردید. چنانچه همه از ترس افتادیم و چون فرستاده جستجو کردیم، چون آگاهی از پیروزی آقا پتروس و دست یافتن او، به شهر چهريق رسیده بود. آسوریان به نام جشن و شادی، به شلیک برخواسته بوده اند، و در اندک زمانی چهل تن از مردم بی گناه را کشته اند.

در این موقع که تمام دهات مسلمان نشین را غارت و ویرانه کرده بودند، در بعضی جاها مسلمانان با زن و بچه‌ی خود در یکی از دهات بزرگ جمع شده، و آن را محکم نموده، به نگهداری خود می‌کوشند، مسیحیان نتوانسته بودند به آنها دست یابند، به تدریج آن دهات را نیز گرفته و ساکنین آنها را غارت و کشتار نمودند، که از آن جمله دهات قوشچی و عسکرآباد بود که پس از جنگ‌های خونین آنها را گرفته، و کشتار کردن و اموال دهاتیان بدخت را به غار برداشتند، در ده عسکرآباد چون ساکنین آن غیرتمدن بودند و خوب دفاع می‌کردند پس از دستیابی بر آنجا کشتار عجیبی کردند که هرگز فراموش نخواهد شد.

### عزمیت فرانسویان

بطوری که نوشته شد، در اثنای جنگ جهانگیر اول، هیاتی از فرانسویان به ارومیه آمده، آنجا بیمارستانی تأسیس کردند. به ریاست مسیو کژول نام که یکی از محرکین مسیحیان او بود، و عده‌ای از افسران فرانسوی نیز به تعلیم فنون جنگی به مسیحیان می‌پرداختند، که کسری تعداد آنها را ۷۲ تن نوشته است. ولی نیکوتین کنسول روس تعداد آنها را سه تن و افسران روسی را سی تن می‌نویسد.

آن موقع در بین مسلمانان ارومیه معروف بود، که اینان در زیر زمین های محل اقامت خود (ساختمان های هاشموف) کارگاه های ساختن و تعمیر اسلحه به کار انداخته اند. در مقابل این کارها و تحریکات، بیماران مسلمان را در بیمارستان خود معالجه می کردند، و پس از کشtar ارومیه بطوریکه نوشته‌ی چندین صد خانواده از محترمین شهر را در ساختمان های اطراف محل سکونت خود که هر کدام از منازل خود راهی به خانه‌ی فرانسویان باز کرده بودند، آنان را نگهداری نمودند.

این میسیون در نتیجه‌ی اعتراضات مکرر دولت، در اوایل ماه ربیع، اثاث و لوازم خود را فروختند، و روز ۱۶ آن ماه به سرعت ارومیه را تخلیه کرده، از طریق شرفخانه و تبریز روانه گردیدند.

بودن افسران فرانسوی در بین مسیحیان و جیلوها موجب دلگرمی آنان به کشtar و طغیان بود. اگر تحریکات این افراد وجود نداشت، شاید آن همه تندوری‌ها از آنان سر نمی‌زد. به هر حال حرکات آنان نیز روحیه‌ی مسیحیان را خیلی ضعیف کرد، و فهمیدند دول بزرگ جهت پیشرفت سیاست خود آنها را آلت دست نموده اند. هر موقع که سیاست‌شان اقتضا کرد، آنها را رها نموده، پی کار خود می‌روند. مسیحیان ارومیه نمی‌توانست گول آنها را خورده و آن کشtarها را نمایند.

نیکوتین کنسول روس در ارومیه رفقن آمبولانس فرانسه (میسیون فرانسه) را از این شهر در کتاب خود چنین می‌نویسد:

«قبل اشاره کردم، که در موقع تشکیلات نظامی مسیحیان ما در ارومیه و رابطه‌ی ما با تبریز به کلی قطع گردید. در نیمه‌ی دوم ماه مارس قاصدی از تبریز وارد، و او مسیو شائل دواساز»

آمبولانس فرانسه» بود، که قبل از بروز حوادث برای انجام مأموریتی از ارومیه به تبریز رفته بود. دموکرات‌های تبریز مدتی او را در توفیق نگه داشتند، و پس از آنکه آزاد گردید، با مراسلاتی به ارومیه باز گشت.

در میان مراسلات، نامه هایی بود، که سفارت در تهران برای من فرستاده و ضمناً نوشته بودند، که در تهران از اوضاع ارومیه آگاهی درستی حاصل نیست. بنابراین لازم بود که من به فوریت با تهران تماس بگیرم و در حل مسائل با آنها مذاکراتی بکنم. در همان وقت که مسیو شائل وارد شد، هیاتی از دموکرات‌های تبریز به ارومیه آمد، من راجع به حرکت خود با آنها مذاکره کردم، و موافقی حاصل شد که از راه دریاچه و شرفخانه به تبریز بروم. پس از حصول اطمینان با دکتر کوژل و آمبولانس او که دستور داشتند به فرانسه مراجعت نمایند در ۱۵ آوریل از ارومیه خارج شدیم. فقط یکی از اعضای آمبولانس به نام لیوتنان کاسفیلد برای شرکت در تشکیلات مسیحیان در آنجا ماند.

### حاکم جدید ارومیه

عظمیم السلطنه سردار، که از طرف کمیسیون ۱۶ نفری در این مدت به حکومت شهر منصوب شده بود. چون دید کاری از وی ساخته نیست، روز ۲۰ آرجب ۱۳۳۶ هجری قمری از حکومت استغفا داد. در این موقع که رفت و آمد هیات‌ها به تبریز انجام گردیده، و صحبت از صلح و صفا در بین بود. از تبریز اجلال الملک سابق الذکر را که بیشتر از هر مأمور دیگر به وضع ارومی و آن نواحی، آشنا شده بود، به حکومت ارومیه منصوب نمودند.

وی روز ۲۹ ربیع به شهر وارد شد، و تا آمدن حاکم مرحوم حاج نظم السلطنه امیر تومن، امور حکومتی را اداره می نمود.

### قتل سردار

یکی از وقایع این روزها قتل عظیم السلطنه ی سردار بود وی پس از استعفا از حکومت شهر در خانه ی خود واقع در اول بازار، معروف به راسته ی غلام خان می زیست. روز سی ام اردیبهشت ۲۲ ربیع سال ۱۲۹۷ هشتم شمشه فرهاد یکی از روستائیان روستای وزیر آباد، وی که در ده وزیرآباد ساکن بود، معلوم نیست روی چه خصوصی که با وی داشته، از ده مسلح به شهر آمد، وارد خانه ی سردار می شود. چون عظیم السلطنه با مویدالاسلام یکی از علمای ارومیه از اتاق خارج می شود، شمشه فرهاد هر دو را هدف تیر قرار داده، می کشد، و خود فرار می نماید. بطوری که حکایت می کنند. شمشه فرهاد از ده وزیر آباد تا شهر، هشت نفر را کشته بود، نهمی و دهمی مویدالاسلام و سردار بوده اند. مسیحیان از این کار وی ناراحت شدند، او را گرفته در همان منزل عظیم السلطنه بدار زندن، و جنازه ی کشتنگان را با احترام و موزیک برداشته، دفن کردند.

### ورود قشون عثمانی و فرار مسیحیان قاتل(رسیدن

#### قشون عثمانی به سرحدات ایران)

در این هنگام که روسیه از جنگ خارج شده، و سربازان تازه نفس آمریکا به کمک متفقین وارد جنگ عالمگیر گردیده بود. در اروپا، جنگ آخرین مراحل خود را طی می کرد. هر کدام از

متوفین و متدهین زور نهایی خود را وارد می‌آوردند، بلکه حریف را از میدان بدر برند.

در ایران انگلیس‌ها قسمت جنوبی و غربی را در اختیار داشته، همدان و قزوین رسیده بودند. ژنرال دنسترویل انگلیسی مأمور پر کردن منطقه‌ای بود، که در نتیجه‌ی خروج روس‌ها از جنگ خالی شده بود. در خداداد ماه لشکریان وی تا زنجان و میانه پیش آمده، در صد و بیست بودند، با ارمنه در ارومیه تماس حاصل کرده، آنها را از لحاظ اسلحه و مهمات تقویت نمایند. تا مقابل عثمانی‌ها را بگیرند. از طرف دیگر عثمانیان نیز با این که در عربستان در نتیجه‌ی تحریک انگلیس‌ها با شورش اعراب مواجه بودند، باز به فکر دست یافتن به قفقاز به سمت سرحدات ایران سرازیر شدند.

### مجدالسلطنه ارومی، بر کرسی ولایت آذربایجان

نیمه‌های خداداد عثمانی‌ها به تبریز رسیدند، و آن شهر را اشغال کردند. در آنجا نغمه اتحاد اسلام آغاز گردید. در این قسمت «یوسف ضیاء بیک» مأمور بود، که ایرانیان را به اتحاد اسلام دعوت نماید.

پس از ورود عثمانی‌ها « حاج محتشم السلطنه » از سمت والی آذربایجان بر کنار گردیده، به جای وی مجدالسلطنه ارومی والی آذربایجان شد. مجدالسلطنه از طرفداران جدی عثمانی‌ها بود، و در سال ۱۲۹۳هـ. ش موقع عقب نشینی خلیل پاشا با وی رفته بود، حالا با ارتضی عثمانی به ایران مراجعت کرده، و به سمت والی آذربایجان منصوب شد.

حاج محتمم السلطنه والی سابق آذربایجان متاسفانه در هنگام بلوای ارومیه در مقابل آن همه شکایت اهالی این شهر، کوچکترین کمکی به آنان ننمود، در صورتی که قبلاً حکومت این شهر را هم داشته و همچنین در ریاست کمیسیون سرحدی با ترک ها مدتی در این شهر بوده، و با مردم آشنایی داشت. ولی در مقابل آن همه فجایعی که جیلوها مرتکب شدند، به فرستادن هیئت مصالحه اکتفا نموده، کار مثبتی انجام نداد.

### ورود عثمانیان به سلماس و جنگ با مسیحیان

در نیمه ای اول خرداد و اواخر ماه شعبان یک دسته از سپاه عثمانی به خوی رسیده، پس از اشغال آنجا به سمت سلماس روانه شدند. این موقع سلماس در دست مسیحیان بود. اولین برخورد مسیحیان با سپاه عثمانی در آنجا صورت گرفت.

آقا پتروس سرکرده ای آسوریان با تجهیزات و قوای کافی از ارومی به سمت سلماس حرکت کرد. چند روز مسیحیان با قوای عثمانی جنگیدند، ولی عاقبت در مقابل قوای منظم آنان مقاومت ننموده، عقب نشینی کردند. در این عقب نشینی کلیه ای مسیحیان ساکن سلماس و دهات آنجا دست زنان و بچگان خود را گرفته، کاچال و اثاث خود را در ارابه ها ریخته، به سمت ارومیه روان شدند. وقتی عثمانی ها به سلماس رسیدند، شهر از مسیحیان تخلیه شده بود (روز ۱۱ رمضان ۱۳۹۷ هش).

### حکومت اجلال الملک در ارومیه

به طوری که مذکور شد، عظیم السلطنه سردار حاکم ارومیه از حکومت استغفا داده، اجلال الملک بار دیگر از طرف ایالت

آذربایجان به سمت حکومت ارومیه منصوب، و روز ۲۹ ربیع مطابق هشتم خرداد ماه وارد آن شهر گردید.

این دفعه که آسوریان ارومیه به فکر آینده‌ی خود بودند، با مردم شهر خوش رفتاری می‌نمودند، و تا حدی جلوی کشتار حداقل در روز روشن گرفته شده بود. اجلال الملک توانست تا حدی به مردم ارومیه کمک نماید. از اولین کارهای وی این بود، که دو، سه دکان نانوائی را به زور نظمیه باز کرد. و به صاحبان آنها اطمینان داد، که در حمایت حکومت خواهند بود، و کسی را حق زورگویی یا تاراج دکان آنها نیست. بدین ترتیب پس از چند ماه که بازار تعطیل و دکانها بسته بود، چند دکان باز شد و مردم توانستند مایحتاج اولیه‌ی خود را تا حدی که امکان داشت، بدبست آورند.

از کارهای دیگر اجلال الملک، جمع آوری آنوقه بود، چون موقع خرمن فرا می‌رسید، ولی دهات مسلمان نشین خالی بوده، دهاتیانی نیز که از کشتار مسیحیان جان بدر برده بودند، ده را ترک گفته، و به شهر آمده بودند. اجلال الملک برای هر منطقه از دهات، ماموران سوار از ارامنه بگماشت و روستائیان را تشویق کرد، که با حمایت آن سواران به دهات رفته، محصول خود را که رسیده بود، درو نموده به شهر بیاورند. خوشبختانه سران آسوریان ساکنین ارومیه نیز، این فکر حاکم را تقویت نمودند، تعدادی از دهاتیان جهت جمع آوری غله به دهات رفتند.

در شهر روزها آرامش حکم‌فرما بود، و آدمکشی جیلوها جلوگیری می‌شد. همچنین هجوم شبانه به خانه‌ها و تاراج از مردم و کشتار آنها نیز به حداقل رسیده بود. خلاصه آنکه پس از ماهها

وحشت و اضطراب در وضع ارومیه کمی آرامش دیده می شد، که خبر نزدیک شدن قوای عثمانی آن آرامش را دوباره به هم زد. در این موقع آسوریان بومی ارومیه به فکر آینده خود بودند، و از گذشته اظهار ندامت نشان می دادند، و خودشان را به مسلمانان نزدیک می کردند. و با دوستان سابق خود که در این چند ماه کشtar، آنها را فراموش نموده بودند، مجدداً گرم می گرفتند. و می خواستند از اینان حامیانی جهت خود تهیه کنند. حتی بعضی از آنها اموال و اثاث منزل خود را شب ها به منازل دوستان مسلمان خود منتقل نموده، مخفی می کردند.

### عقب نشینی آقا پetros ملعون

مسیحیان موقع حرکت قوای تحت فرمان آقا پetros به سمت سلماس، تصور نمی کردند، آنها از عثمانیان شکست بخورند، لذا به محض رسیدن خبر شکست و عقب نشینی آقا پetros بسیار ناراحت شدند. روز بازگشت آقا پetros از سلماس باز هم در شهر وحشت عمومی حکمفرما گردید، چه قوای شکست خورده، در مراجعت مردم را اذیت و کشtar می نمودند. حتی در این روز از طرف زن آقا پetros که گویا در غیاب وی امور شهر رادر دست داشت، جار زدند، هر کس از منزل خود خارج شود، کشته خواهد شد. شاید نمی خواستند اهالی ارومی بازگشت سپاه شکست خورده ای آنان را ببینند.

علاوه بر دستجات ارمنه و آسوریان که با چهار پایان و زنان و کودکان خود کوچ کرده بودند، در دهات هر جا که می رسیدند، غارت می کردند. و هر کسی را می دیدند، می کشتد. بدین ترتیب مجدداً غارت و کشtar در شهر و دهات آغاز گردید.

## پیش روی سپاه عثمانی

روز ۱۶ شوال در ارومیه شایع شد، که سپاه عثمانی از سلاماس به سمت ارومی می‌آید. آقا پتروس با قوای کافی جهت مقابله با آنها حرکت نمود، ولی در مقابل آنان باز هم مقاومت نتوانسته، عقب نشینی کرد، و عثمانی‌ها تا قریه‌ی کریم آباد چهار فرسخی شهر رسیدند. در این روز‌ها اهالی ارومیه که امیدشان فقط آمدن سپاه عثمانی بود، امیدوار شده بودند، و پس از ماه‌ها تحمل شدائد و بدختی، آزادی خود را نزدیک می‌نیزند و شادمانی می‌کرند. ناگهان در این میان رسیدن قوای کمکی ارامنه به خواشایع شد، ارامنه از این خبر خوشحال و مسلمانان افسرده خاطر گردیدند. و امیدی که از چند روز پیش در آنها پیدا شده بود، یک باره به یاس و نومیدی مبدل گردید.

## آمدن آندرانیک به خوی

«آندرانیک» یکی از سران ارامنه بود، که از ابتدای جنگ جهانگیر با دستان خود در معیت روس‌ها با عثمانیان جنگید، و برای آزادی ارمنستان می‌کوشید. در این موقع با سه هزار مرد جنگی به سمت خوی حرکت کرده، و می‌خواست خوی را اشغال نموده، عقب قشون عثمانی را بگیرد.

روز دوم یا سوم تیرماه سپاه عثمانی که تا چهار فرسخی ارومی، رسیده بود، با شنیدن خبر آمدن «آندرانیک» و محاصره‌ی شهر خوی عقب نشینی کرد، تا آن غانله را خاتمه دهد. مسیحیان ارومی که در این روز‌ها غیر از فرار به چیز دیگری فکر نمی

کردند با شنیدن این شادمانی‌ها نمودند، و امیدوار گردیدند، و مسلمانان افسرده‌تر شدند.

«آندرانیک» پس از رسیدن به خوی آنجا را محاصره نموده بود، ولی مردم خوی بر خلاف اهالی ارومی سخت مدافعه کرده، حملات و هجوم ارامنه را جواب دادند، و چند روز آنان را در بیرون شهر معطل گذاشتند، تا سپاه عثمانی از سمت سلاماس رسیده، آنها را به توب می‌بندد و عده‌ی زیادی از آنان را می‌کشد. بقیه فرار می‌کنند، و شهر خوی از دست آنها خلاص می‌شود. غیرت، مردانگی و مقاومت اهالی خوی در این روزها بسیار ستودنی است، و همگی تصمیم می‌گیرند، در میدان جنگ و دفاع کشته شوند، و نگذارند، دشمن به شهرشان وارد گردد.

### حمله به شرفخانه

پس از رسیدن خبر قشون کشی آندرانیک به خوی که قطعاً پس از گرفتن خوی، مسیحیان ارومیه را کمک و یاری می‌نمود. در ارومیه نیز مسیحیان فکر فرار را رها کرده، به کار دیگری دست زندن، و آن حمله به شرفخانه بود. در این هنگام روس‌ها یک کشتی بخاری به نام (پرنوزوف) در دریاچه‌ی ارومیه به کار آنداخته بودند، که توپی نیز داشت. این کشتی موقع قیام مسیحیان در بندر گلماخانه به تصرف مسیحیان درآمده بود. روز دوم تیرماه (۱۴ رمضان) یکصد و هشتاد تن از تفنگچیان برجسته‌ی آسوری و ارمنی در آن کشتی و یک کشتی بادی دیگر نشسته، به سمت شرفخانه روانه شدند. اینان هنگام شب به شرفخانه رسیدند. و در سمتی، کشتی را نگه داشتند، تا کسی از آمدن آنان خبردار نشود. مقصودشان این بود، غفلتاً شرفخانه را اشغال نموده، و اموال و

ذخایر روس‌ها را از آنجا به ارومیه بفرستند. ولی قبل از اینکه مسیحیان از کشتی پیاده شوند، دموکراتها و قوای ایرانی و عثمانی که آنجا بودند، آنها را دیدند، و غلطانی به سرشان ریخته، همه را کشتد. بدین سان تلاش مسیحیان جهت دستیابی به شرفخانه با شکست روبرو گردید.

### نامیدی مسیحیان

در این موقع که عثمانی‌ها قوای آندارنیک را در خوی در هم شکسته بودند، مسیحیان از شنیدن خبر فرار ارامنه از اطراف خوی و همچنین کشته شدن افرادی که به شرفخانه اعزام شده بودند، سخت ناراحت شدند. بلافضله خبر رسید، که عثمانیان مجدداً به قصد ارومیه حرکت کرده‌اند. آقا پتروس با قوای خود جهت جلوگیری آنان حرکت نمود. ولی این دفعه خود مسیحیان نیز به عاقبت کار، خوش بین نبودند. بعلاوه به علت نبودن سیم تلگراف و تلفن، ارتباط آنها با خارج قطع بود. و از وضع جبهه‌های جنگ اطلاع کافی نداشتند، و نمی‌دانستند قوای انگلیسی تا کجا رسیده‌اند، و چگونه انگلیسی‌ها می‌توانند، به آنها کمک برسانند.

### آمدن افسر انگلیسی

مسیحیان موقعی که در منتهای نامیدی و بی خبری بودند، روزی یک افسر انگلیسی با هواپیما رسیده، آنها را از وضع موجود و نقشه‌ای ژنرال دنسترویل فرمانده قوای انگلیسی در ایران مطلع کرد.

در این مورد احمد کسروی می‌نویسد:

«در این میان روز دوشنبه شانزدهم تیر (۲۸ رمضان) هوایپمایی در آسمان پدیدار شد، و پانین تر آمده، بر روی شهر پریدن گرفت. آسوریان نخست گمان کردند، که از آن عثمانیان است و به شلیک پرداختند، ولی چون در بیرون شهر فرود آمد و راننده اش دیده شد، دانسته گردید، که از آن انگلستان می‌باشد، و برای دادن دستور آمده است.

«ژنرال نستروبل» در یادداشت‌های خود درباره ی فرستادن این هوایپما چنین می‌نویسد: «چگونگی کارها در پیرامون دریاچه ی ارومی به ما نویدها می‌دهد. کارها از روی سرو سامانی پیش می‌رود. پیروزی های ما در سوی ارومی دلگرمی می‌دهد، که عثمانیان تبریز را تهی خواهند کرد، و ما بر ارمنیان که در پیرامون های الکساندرا پول، می‌باشند، یک سر پیوستگی خواهیم داد، و فرصت خواهیم داشت، که از پیشرفت عثمانیان در قفقاز جلوگیری کنیم، و بدین سان پیش آمدها را، در باکو به سود خود بر گردانیم.

نهم جولای هوایپمای ما به سوی میانه که از پیش در آنجا فرودگاه ساخته و بنزین آمده گردانیده بودیم، پرواز کرد. دهم جولای از آنجا به ارومی پریده و بی گزند و آسیب به قزوین باز آمد.

«لیوتنان پننیکتون»، برای این فرستاده شده بود، که از سوی من نامه ای به آقا پتروس سر جنبش آسوریها در ارومی برساند. و هنگامی که به آنجا رسید، مردم شهر با شادی و خروش بی اندازه پیشواز و پذیرایی نمودند، بی اختیار روی دست پای او ریخته و او را به آغوش کشیده، و می‌بوسیدند.

شهر را از چهار سو باز ترکان، گردانید فرا گرفته بودند، و چهار ماه بود که مردم از پیش آمدهای دیگر جاها آگاهی نمی داشتند، و گمان می کردند، سپاه انگلیسی در ایران نیست. و از آن سوی چنین دانسته بودند، که سپاه ما موصل را گشاده و این بود آماده می شدند که رده های ترک را بهم زده و به سوی موصل روانه گردند. آنان که هر دو هزار تن سپاهی می بودند و می باشست که هشتاد هزار تن مردم ارومی و پیرامون های آن را نگه دارند اگر به چنین کاری برخاستندی، نتیجه‌ی آن بودی، که همگی مسیحیان کشته گردند، و شهر نیز از دست رود.

لیوتنان پننیکتون به هنگامی که نیاز می داشتند، همه این چیزها را با آنان باز نمود، و از گزندهایی که در میان توانستی بود، آگاهشان گردانید.

ما برای ایشان ابزار جنگی می رسانیم، و چنین نهاده ایم، که روز بیست و دوم جولای در صائین قلعه به ایشان برسیم، به این شرط که ایشان رو سوی سلاوجبلاغ یک جای ناتوانی از سپاه عثمانی پیدا کرده، و آنرا شکافته و خود را به ما برسانند. نیروی عثمانی در آن پیرامون ها اندک و ناتوان می باشد، همه سپاه ایشان در جنوب دریاچه ای ارومی رده بسته اند ولی نیروی بسیاری نیست، و خود پراکنده می باشند. و از اینجا ما امیدوار به پیروزی آسوریان در آهنگی که می دارند، توانیم بود.

ما اگر در این کار، پیشرفت کنیم، در نتیجه سراسر خط همدان و ارومی را در دست خواهیم گرفت، و آن هنگامی است که آنچه عثمانیان اندوخته اند، بدست ما بیفتد.

### امید انگلیس‌ها

یادداشت‌های ژنرال دنسترویل، خیلی عبرت انگلیز و قابل مطالعه می‌باشد. آنچه از این یادداشت‌ها استفاده می‌شود، او لا معلوم نیست که انگلیس‌ها امید زیادی به عملیات نظامی مسیحیان ارومیه داشته‌اند، و راستی خیال می‌کرده اند که با این قوا جلو ارتش منظم عثمانی را که از طرف افسران آلمانی همه گونه تقویت می‌شد، می‌توانند بگیرند. در تعقیب این فکر به مسیحیان ارومیه دستور می‌دهند، که ستون عثمانیان را در جنوب دریاچه ارومیه شکافته روز بیست و دوم جولای خود را به صائین قلعه رسانیده، و در آنجا از انگلیس‌ها اسلحه و مهمات کافی گرفته، دوباره به ارومیه مراجعت نمایند. و جلو عثمانیان را در آذربایجان غربی بگیرند. و بدین ترتیب «سراسر خط همدان و ارومی» در دست انگلیسها بیافتد و آن وقت پیوستگی عثمانیان را با تبریز ببرند «آنچه عثمانیان اندوخته اند، بدست آنها بیافتد». خوشبختانه این رویای طلایی ژنرال عملی نگردید.

ثانیاً واقعاً اگر این رویا عملی می‌شد و ارامنه می‌توانستند با شکافتن خط عثمانیان در حوالی ساوجبلاغ خود را به صائین قلعه برسانند و با انگلیسها ارتباط پیدا کنند و از طرف آنان تقویت گردند و بدین ترتیب مانع از نفوذ عثمانی‌ها در ارومیه و آن حوالی گردند معلوم نبود تا کی مردم ارومیه می‌باشند در دست آدمکشان و جیلوها بمانند و چه بسا در این مدت نسل مسلمانان را از آن حدود برداشته و رویای استقلال خود را موقتاً عملی می‌ساختند.

ثالثاً ژنرال دنسترویل در یادداشت‌های خود مطلقاً اشاره به عملی که مسیحیان در ارومیه کرده اند ننموده و آن همه آدمکشی

ها و قتل‌ها و غارت‌ها را ندیده گرفته، فقط دلتگی نموده که مسیحیان از چهار ماه پیش از اوضاع دنیا اطلاعی نداشته‌اند و نسبت به آنان دلسوزی نموده است. واقعاً خواندنی است کشنیده و پنجاه هزار نفر مردم بلادفاع و زن و بچه در نظر ژنرال انگلیسی به اندازه‌ی بی اطلاع مانده‌ی چهار ماهه‌ی جیلوها از پیشرفت انگلیس‌ها، ارزشی نداشته که به آن هیچ گونه اشاره‌ای ننموده، ولی از بی اطلاعی آسوریان اظهار تاسف می‌کند!

### فشار ارتش عثمانی

پس از خاتمه‌ی غائله آندرانیک و رهائی خوی از دست ارامنه، ارتش عثمانی مجدداً به سمت جنوب سرازیر گردید. و از سلاماس گذشته، به سمت ارومی حرکت خود را ادامه داد. از طرف مسیحیان آقا پطروس با قوای کافی جهت جلوگیری از عثمانیان حرکت نموده، ولی با وجود مدافعت سخت توانست، جلوی ارتش منظم عثمانی را بگیرد. از این جهت از اوایل مرداد در شهرامید آمدن قوای عثمانی شایع شد، و به دنبال آن خبرهای امیدبخشی از جبهه‌ی جنگ هر روز می‌رسید، و قلوب مسلمین را روشن می‌کرد، و مسیحیان بر عکس دچار اضطراب و ناراحتی شدیدی می‌شدند.

### آماده شدن مسیحیان به فرار

در شهر شایع بود، که این روزها مسیحیان با زن و بچه شهر را تخلیه خواهند کرد. ولی خبر قطعی هنوز در دست نبود، تا روز سه شنبه هفتم مرداد سال ۱۲۹۷ هش آگاهی دادند، که فردا شهر را تخلیه و کوچ خواهند کرد. مرحوم میرزا مخفی افسار

سابق الذکر می نویسد، در این روز از طرف مسیحیان در شهر جار زدند، علاوه بر اینکه کسی نباید از خانه بیرون بیاید، حتی قدغن کردند، خانه هایی که پنجره‌ی آنها به کوچه باز می شود، اگر آن روز پنجره‌ها بسته نباشد و کسی از آنجا، خیابان را تماشا کند، آن منزل غارت خواهد شد. علاوه بر این در شهر شایع شده بود، که مسیحیان هنگام حرکت تمام بازماندگان مسلمانان را خواهند کشت، و در شهر کسی را زنده نخواهند گذاشت.

شب چهارشنبه هفتم مرداد ۱۲۹۷ هش، شب عجیبی بود، مسلمان‌ها و مسیحیان هیچ کدام این شب را نخوابیدند. مسیحیان به فکر حرکت و فرار فردا بودند، این کار زیاد هم آسان نبود، بعضی از آنها صدها سال در ارومیه زندگانی کرده ، و صاحب ملک، باغ، خانه، دوست و آشنا بودند، چگونه می توانستند، از آنجا دل بکنند. به علاوه زن و بچه و اثاث خود را چگونه ببرند، باقی مانده را کجا بسپارند، و بدتر از همه، کجا را دارند، بروند؟ این بدبختان به جز آینده‌ی تاریک و مبهم و دهشتتاک در پیش خود، هیچ نداشتند. بدتر از همه از رسیدن قوای عثمانی می ترسیدند، چه خوب می دانستند، پس از رسیدن عثمانیان با آنها آن رفتاری خواهد شد ، که با مسلمانان کرده اند. از این جهت، شب را هیچ کدام نخوابیده، توشه‌ی سفر آماده می کردند، که فردا به سوی سرنوشت مبهم و مخوف خود حرکت نمایند.

اما مسلمانان نیز نمی دانستند، که شادی کنند یا سوگواری، زیرا از یک طرف می دیدند چیزی که هرگز باور نمی کردند انجام می شود، و مسیحیان آهنگ سفر دارند، فردا عثمانیان رسیده آنان را از دست جیلوها رها خواهند کرد و پس از چندین ماه مجدداً به آزادی خواهند رسید. از این جهت خوشحال بودند، ولی

موقعی که می شنیدند که جیلوها موقع عزیمت، مجدداً کشtar عمومی خواهند کرد، و در شهر کسی را زنده نخواهند گذاشت، سخت ناراحت بودند، و در جستجوی مخفی گاهی بودند، که تا رسیدن عثمانیان، خود را از شر مسیحیان در امان نگه دارند. این است آن شب تاریخی که کسی در ارومیه به خواب نرفت.

### ورود سپاه عثمانی

چهارشنبه بیست و دوم ماه شوال سال ۱۳۳۶ هجری قمری، مطابق با هشتم مرداد سال ۱۲۹۷ هجری شمسی و اول اوت سال ۱۹۱۸ میلادی، قشون عثمانی از دروازه بالو، وارد شهر گردید. قبل از قشون منظم عثمانی، یک عده از سواران کرد و همچنین از دموکرات‌ها و مهاجرین ارومیه که در این مدت از وضع خانواده و اقوام خود بی خبر بودند، به شهر وارد شدند. کردها در راه چند تن مسیحی را گرفته، و با خود به شهر می آوردند. جلو خانه مرحوم انصاری و مقر میسیون فرانسویان دیدم عده‌ای از اکراد سواره، وارد شهر می شوند، در جلو آنها چند نفر کشیش با لباس مشکی بلند پیاده حرکت می کردند، صورت بعضی از آنان خونین بود. گویا آنها را پس از حرکت دادن در کوچه‌های شهر خواهند کشت. اکراد طبق عادیشان تا رسیدن قوای منظم عثمانی شروع کردند به غارت منازل مسیحیانی، که فرار کرده بودند، در ضمن به منازل مسلمانان هم دستبرد می زدند، ولی مردم آنها را ندیده گرفته، و به خلاصی خود از دست مسیحیان، شادمانی می نمودند.

## نیکوتین کنسول روس در ارومیه شکست

**مسیحیان را در ارومیه چنین می نویسد:**

در بدو روز جنگ، قشون مسیحی از واحدهای زیر تشکیل شده بود: تیرانداز آسوری ها (۴ گردان)، تیرانداز ارمنی (۲۰ گردان) با چهار توپ کوهستانی و سیصد سوار و یک گروهان مسلسل و یک سرویس تلگرافی. اولین برخورد با قشون منظم ترک در ماه آوریل واقع شد. عساکر عثمانی که در طرف حیدرآباد در موقع جنگ اسیر شده بودند، می گفتند، که گروه های آنها پس از شکست خوردن از انگلیسها از طرف لشکر پنجم قشون ترک ماموریت یافته است که، در این نواحی به اکتشاف پردازند و در ضمن از اوضاع و احوال روس ها که جبهه جنگ را ترک کرده اند، اطلاع حاصل نمایند. و حکایت می کردند که لشکر ترک برای تدارک آذوقه و تجهیزات در این نواحی ویران، به اشکالات زیادی برخورده است.

در ماه مه (از سوم تا پنجم) جنگ جدیدی با ترک ها که از طرف خوی آمده و قسمتی از لشکر ششم ترک بودند، به وقوع پیوست. آندرانیک رئیس نیروی ارمنی ها که در این نواحی پیشرفته حاصل کرده بودند، ترک ها را در گردنه‌ی قره تپه غافل گیر کرد، و شکست داد. با این حال دو ستون تشکیلات مسیحی که یکی از ارمنی های ایروانی روسیه (قلچاق ارمنی ها) و دیگری از اهالی ارومیه (آسوری های ارومیه) تشکیل یافته بود، موفق نشدند، که با هم اتصال یابند.

به هر حال مسیحیان در نتیجه‌ی این شکست، که در شمال استان واقع گردید، بالاخره توانستند با فعالیت زیادی با لشکر پنجم که در دنبال گروهان اکتشافی خود تا حوالی ارومیه آمده بودند،

بجنگند. در اینجا شکست فاحشی به ترک‌ها دادند و ۳۰۰ نفر عسکر عثمانی اسیر کردند، و غنائم زیادی از قبیل توبه، مسلسل و قاطرهای حامل ذخیره و غیره نصیب آنها گردید.

در آغاز ماه ژوئن، ترک‌ها دوباره در شمال به حمله پرداختند، و مسیحیان را با ۱۵۰۰۰ نفر ارمنی که از وان آمده و به آنها ملحق شده بودند، شکست دادند. و مجبور کردند، که سلماس را تخلیه کرده، به طرف ارومیه عقب نشینی کنند. تخلیه سلماس باعث بی‌نظمی صفوی مسیحیان گردید، و فشار ترک‌ها هم از طرف وان به واسطهٔ تقویت لشکر یازدهم، زیادتر شد. و در ۲۵ ژویه واحدهای نظامی و سکنه‌ی مسیحی ارومیه که توانایی داشتند به طرف همدان فرار کردند. کمی قبل از مهاجرت یک خلبان انگلیسی موسوم به پنیکتون در ارومیه فرود آمد. ولی خیلی دیر شده بود، و ممکن نبود، تصمیمات موثری اتخاذ شود. اسکادران چهاردهم نیزه دار بنگالی نیز فرستاده شد، که در صائین قلعه (بسان ساوجبلاغ و بیجار) به مسیحیان ملحق گردد، اما با شکست مواجه شد، و نتوانست به مسیحیان مساعدتی بکند. فقط عقب نشینی سریع آنها را کمی متوقف کرد.

بطوریکه در مطالب گذشته ذکر شد، این خلبان دیر به ارومیه فرستاده شد، در همان موقع که من به قزوین وارد شدم و اوضاع ارومیه را گزارش دادم، او را به آنجا فرستادند.

جناب سنتاک (نمایندهٔ پاپ) که نمی‌خواست باقیماندهٔ مسیحیان ارومیه را که در ساختمان‌های میسیون فرانسه پناهند شده بودند، ترک کند. با سایر میسیونرها از قبیل پرلوقلیه و رنگهال به توسط کردها که پس از مهاجرت مسیحیان ارومیه را در ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۸ تصرف کردند، به قتل رسیدند. از این مقدمهٔ

مختصر می توان فهمید، که تشكیلات ناقص مسیحیان چند ماهی توансست در مقابل ترکها مقاومت نماید، و تصرف آذربایجان را برای آنها به تأخیر اندازد، و برای نیروی دنستروبیل سهولت اجرای نقشه را فراهم سازد.

پس از مهاجرت مسیحیان در ماه ژوئیه، قشون ترک تحت فرماندهی علی احسان پاشا به تصرف تمام ایالت آذربایجان موفق گردید، و در ماه سپتامبر انگلیس‌ها در گردنه قافلانکوه با ترکها جنگی کرده، و مجبور به عقب نشینی شدند. گروهان سوار نظام ترک در حوالی زنجان آنها را تعقیب کرد و بالاخره با ترک محاربه به این اوضاع خاتمه داد.

این بود شرحی که نیکوتین کنسول روس در ارومیه نسبت به فرار مسیحیان از ارومیه و شکست آنها از عثمانی‌ها نوشته است. از این شرح معلوم می‌شود، متفقین امید زیادی به مسیحیان داشته‌اند، و می‌خواسته اند، که سپاه آندرانیک به مسیحیان ارومیه پیوسته، در مقابل حملات عثمانی‌ها قشون مجهزی باشند.

### فرار مسیحیان

کوچ مسیحیان خیلی رفت آور و اسف انگیز برای خودشان بود، اغلب آنان افراد ساده و سالمی بودند، که در نتیجه‌ی آدمکشی‌های جیلوها، مجبور به ترک خانه‌ی خود شده بودند. دهاتیان هر چه گالوو گاومیش داشتند، به ارابه‌ها بسته، اثاث خود را توی آن ریخته، زنان و فرزندان کوچک و بیماران را در ارابه‌جا داده، به راه افتاده بودند. بعضی از آنان دام‌های خود را نیز که نتوانسته بودند بفروشند، با خود می‌بردند، و وضع بسیار اسف‌آوری برای خودشان داشتند.

این قافله‌ی چندین ده هزار نفری، که نظم و ترتیبی نداشت، هر چه می‌شنبندند، که قشون عثمانی نزدیک‌تر می‌شود، در رفتن عجله‌ی کردند. و برای تسهیل حرکت اثاثیه‌ی سنگین خویش را در راه ریخته، و می‌خواستند، جان خود را از معركه سلامت بدر برند. در گذرگاه‌ها و پل‌ها که عرض پل‌ها کم بود، چون همگی می‌خواستند، زودتر از آنجا رد شوند، اغلب سالخوردگان و اطفال به رودخانه‌ها افتاده، هلاک می‌شدند. بیماران را که یاری رفتند، زیر درختان بیابان به امید خدا گذاشته، و خود فرار می‌کردند. زنان و مادران که اطفال خود را گم کرده بودند، ناله و شیون می‌نمودند. خلاصه وضع آنان خیلی رقت آور و غیر قابل توصیف بود، بدتر از همه جیلوها و قاچاق‌های ارمنی که تاکنون موجب آن همه کشtar مسلمانان شده بودند، حالا هم با پیغمرادن و پیروزان مسیحی بدرفتاری می‌کردند، و آنان را مانع حرکت سریع خود می‌دانستند، و می‌خواستند، به هر طریق که ممکن است، از دست آنها خلاص شوند.

### حادثه‌ی سولی تپه

با این وضع رقت آور، کاروان عظیم مسیحیان از مهاباد گذشته، نزدیکی‌های میاندوآب رسیدند. در راه تعدادی از آنان مخصوصاً از اطفال و پیرها تلف شده بودند. در نزدیکی میاندوآب در محلی به نام (سولی تپه) مجدالسلطنه سردار ارومی با یک عده سوار، و یک توب در کیمین نشسته بود. او می‌خواست قصاص همشهری‌های خود را از جیلوها بگیرد.

به محض رسیدن قافله به آنجا آتش توب و تفنگ مجدالسلطنه ویارانش به سر فراریان باریدن گرفت، تعداد زیادی از آنها کشته شدند، بعضی‌ها زن و فرزندان خود را رها کرده، جان خود را از

معرکه بدر بر دند. بدین ترتیب مجdal‌سلطنه قسمتی از اموال غارتی ارومیه و سلماس را از آنان پس گرفت.

عده‌ای که توانسته اند، از دست مجdal‌سلطنه خلاص شوند، خود را در صائین قلعه به پادگان انگلیسی ها رسانند.

### سرنوشت مسیحیانی که فرار نکرده بودند

گفته‌یم عده‌ای از مسیحیان که با مسلمانان دوست بودند، اثاث خود را در منزل دوستان مسلمان خود مخفی نموده، خود نیز در ارومیه ماندند. اغلب آنها را نیز اکراد عثمانیان از مخفی گاههای خود بیرون کشیده، کشتد.

عده‌ای از مسیحیان در محل میسیون فرانسوی مسیو سونتاك نماینده‌ی پاپ که در مدت بلو، کمک های زیادی به مسلمانان نموده بود، و از کشتار همیشه بیزاری می نمود، پناهنده شده بودند. اکراد به آنجا ریخته، علاوه بر اینکه تمام مسیحیان را کشتد، خود مسیو سونتاك را هم با چند تن کشیش دیگر دستگیر نمودند. هر چه سواران مسلمان تلاش کردند، و نزد صاحب منصبان عثمانی رفته، بلکه او را خلاص کنند، موثر نشد. بالاخره وی را نیز در جلو مسجد مناره تیرباران کردند، این عمل بسیار زشت اکراد، مسلمانان ارومیه را خیلی آزرده خاطر کرد، ولی در چنین موقع همیشه تر و خشک هر دو با هم می سوزد.

یکی دیگر از افرادی که معلوم نیست، چرا فرار نکرد، در صورتی که بعدی بسیاری به مسلمانان نموده بود، دکتر اسرانیل نامی بود، که او را هم عثمانیان گرفته اعدام کردند.

دکتر آشید کشیش، که با مسیحیان کوچ کرده بود، در نزدیکی صائین قلعه میان راه فوت کرد، و وی را در آنجا دفن

نمودند. مدتی بعد همشهريان وی جسدش را از آنجا به تبريز آورده، در محله‌ی ليلوا گورستان آمريکانيان دفن کردند. اين شخص به طوری که نوشته ايم يکی از محركين مسيحيان بود.

### پايان کار مسيحيان

بطوري که مذكور شد، از طرف دولت انگليس ژنرال نسترويل که مسئوليت عمليات جبهه ايران و قفقاز را به عهده داشت، اسکادران چهاردهم نيزه دار بنگالي را جهت حمايت و کمک مسيحيان اعزام گرده بود. ستون هاي مسيحيان فراری در صائين قلعه افشار، بدین اسکادران رسيدند، ولی قشون هندی نيز نتوانست جلو پیشرفت عثمانی ها را بگيرد. لذا ستون مسيحيان فراری را به سمت همدان حرکت دادند. پس از مدتی توقف در همدان اين عده به کشور عراق که آن موقع دست انگليس ها بود، اعزام گرديند. و در آنجا از زنان آنها در اردوگاهي نگهداري می شد، و مردان جنگ می کردند. بهتر است رفتار انگلisiهها را با آنان و خاتمه‌ی کار مسيحيان را از زبان نيكوتين سابق الذكر، در اينجا بياوريم:

«در موقعی که کلنل کوزمین برای مطالبه‌ی حقوق افسران روسی، که تشکیلات مسيحيان را اداره می کردند، از همدان به تهران آمد. فرماندهی انگلیسی خیلی زود رُلی را که قشون مسيحي به دستور او بازی کرده بود، فراموش کرد، و در پاسخ ادعای طلب کوزمین در یک سند رسمي چنین نوشته شده (ادعای طلب کوزمین راجع به حقوق افسران روسی به دقت مورد مطالعه قرار گرفت، اما وزارت جنگ لندن، اعلام داشته است، که نمی تواند به این درخواست ترتیب اثر دهد؛ زيرا که به عقیده‌ی او هیچ گونه

خدمتی انجام داده نشده که استحقاق پرداخت را داشته باشد. ژنرال فرمانده بین النهرين هم با این عقیده همراه است).

این بود جواب وزارت جنگ انگلیس، در صورتی که مسلم است، که اگر ترک ها پس از عزیمت قشون روس در آغاز سال ۱۹۱۸ میلادی برای تصرف آذربایجان به مدافعی برخوردند، به واسطه‌ی وجود آسوری ها و ارمنی ها با کادرهای روسی بود، که توانستند نواحی ارومیه را تا ماه ژوئیه حفظ نمایند. وسیله شدند، که انگلیسی ها در طول خط ارتباط بین بغداد تا بحر خزر استقرار حاصل نمایند. در عین حال که من این مطالب را استنباط می‌کردم، نمی‌توانستم خیال کنم، که چند سال بعد همین انگلیسیها پس از آنکه آسوریها را بر ضد گردها و اعراب در عراق به فعالیت واداشتند. در پایان کار با کمال برودت(خون سردی) آنها را رها کرده، و در معرض قتل و غارت قرار خواهند داد. حتی خود انگلیس ها هم از این طرز رفتار اظهار تنفر کردند، و این قضیه در مطبوعات و پارلمان انگلیس سر و صدا راه انداخت «.

این بود آنچه که نیکوتین راجع به پایان کار مسیحیان نوشته است. این گروه در بغداد به تدریج برای خود کار پیدا کرده، مشغول کار شدند. یک عده نیز که در آمریکا اقوامی داشتند، از آنان هزینه‌ی سفر دریافت نموده، به سمت آمریکا حرکت کردند. بتدریج اردوی انگلیسیها پس از پایان جنگ بین المللی اول از مسیحیان مهاجر به ارومیه خالی گردید.

سال ها در شهر ارومی و دهات آن حتی یک نفر مسیحی پیدا نمی‌شد، تا در زمان سلطنت پهلوی اول، آنها با اجازه‌ی دولت ایران، از روسیه به ارومیه مراجعت کردند. در نتیجه‌ی انتشار آگهی عفو عمومی، هر دو دسته گذشته، را فراموش کردند. نه

مسيحيان ادعائی از مسلمانان توانستند، بکنند، نه مسلمانان از مسيحيان. و باز هم مثل سابق هر دو قوم به خوشی و صفا در کنار همديگر زندگی آرام را شروع کردند، ولی مدت زيادي طول کشید، تا آثار آن برادرکشی فراموش شده، از بين رفت.

### پایان غائله ارومیه

بطوری که بيان شد، جنگ مسيحي و مسلمان در ارومیه روز جمعه سوم اسفند ماه ۱۲۹۶ هجری خورشیدی مطابق دهم ماه جمادی الاول سال ۱۳۳۶ هجری قمری و بیست و سوم فوریه سال ۱۹۱۸ میلادی به شدت خود نزدیک گردید، و روز چهارشنبه هفتم مرداد سال ۱۲۹۷ هجری خورشیدی مطابق با بیست و سوم ماه شوال سال ۱۳۳۶ هجری قمری، و اول اوت سال ۱۹۱۸ میلادی، با ورود قشون عثمانی به ارومیه و فرار مسيحيان خاتمه یافت. و درست ۱۵۹ روز طول کشید. حالا باید دید بیلان سود و زیان این روز چه بوده؟

۱۵۹ از طرف مسلمین:

۱- در حدود یک صد و سی الى یکصد و پنجاه هزار تن، کم و بیش، مرد و زن و کودک، در این غائله از اهالی ارومیه، سلامس و آن حدودها، کشته شدند. تقریباً نمی توان خانواده ای را در آن نواحی پیدا کرد که در این غائله یکی از افراد خود را از دست نداده باشد. با توجه به جمعیت کل کشور، که حدوداً پنج میلیون نفر بود، قتل عام یکصد پنجاه هزار نفر، فاجعه‌ی بسیار بزرگ در تاریخ ایران است.

۲- اکثریت قریب به اتفاق خانه‌های شهریان مخصوصاً خانه‌های اعیان و چیزداران و متمولین غارت شد، هست و نیست

- 
- آنها از دست رفت. کسانی که تا آن روز عده‌ی زیادی مستخدم و کارگر داشتند در فاصله‌ی کوتاه خودشان محتاج نان شب گردیدند.
- ۳- تمام دهات آذری زبان تخلیه و ویران گردید، هستی و دار و ندار دهاتیان، از دستشان رفت، و محصولی را نیز که کاشته بودند، نتوانستند بدست آورند.
- ۴- چندین بار بازار شهر غارت گردیده، مال التجاره‌ی تجار و کسبه از بین رفت.
- ۵- در نتیجه‌ی بسته شدن راهها و از بین رفتن تجارت، کالای مورد احتیاج مردم کمیاب، و قیمت‌ها چند برابر افزوده شد. همچنین به علت عدم کشت و بدست نیامدن محصول، کمی آذوقه و قحطی نفوس زیادی را از بین بردا.
- ۶- شهر زیبای ارومیه که تا آن تاریخ از حیث صفا و طراوت و سبزی و خرمی زبان زد عموم بود، به حال ویرانه درآمد. اغلب خانه‌ها خراب و قسمتی از آنها طعمه‌ی حریق گردید. در دهات، باغات بدون سرپرست مانده همگی خشکیده و جلگه‌ی خرم ارومیه به حال ویرانه‌ای درآمد.
- ۷- اشاعه‌ی بیماری‌های واگیر، مثل تیفوس، حصبه و... جمعیت قابل توجه دیگری از مردم را به کام مرگ کشید.
- ۸- بعضی از خانواده‌های ممکن، به محض ختم غائله و خلاصی از دست مسیحیان، از ارومیه مهاجرت نموده، برای همیشه این شهر را ترک گفتد.

## اما مسیحیان:

- ۱- خاک آباء و اجدادی خود را که صدها سال در آن به خوشی و خرمی و صلح و صفا زندگی کرده بودند، از دست دادند، و مدت‌ها آواره‌ی بیابان‌ها گردیدند.
- ۲- کشتزار دهاتیان خراب گردیده، باغات آن خشکیده، و هستی شان از دست شان رفت.
- ۳- تعداد کشته‌ی آنان معلوم نیست، ولی آن هم، کشته دادند، زیرا در موقع فرار، بطوری که می‌دانیم، از آن گروه انبوه پنجاه هزار کم و بیش به صانین قلعه رسیده‌اند، بقیه‌یا به دست عثمانیان و خصوصاً اکراد کشته شدند، و یا موقع فرار زیر دست و پای حیوانان مانده، و به رودخانه افتاده، تلف شده‌اند. و یا به دست قوای مجددسلطنه کشته شدند.
- ۴- مدت‌ها در کشورهای بیگانه آواره و سرگردان بودند، تا بالاخره در اوائل سلطنت پهلوی اول، با صدور فرمان عفو عمومی، آنها به محل سکونت اولیه‌ی خود مراجعت نمودند. از آنچه که در این فصل به تفصیل نوشته شده، نتیجه گیری می‌شود، که وقایع تاسف آور قتل عام ارومیه در نتیجه‌ی:

  - ۱- بی‌سوادی و جهالت توده‌ی مردم
  - ۲- نفوذ عمال کشورهای استعماری در ایران
  - ۳- تحريكات بعضی از میسیونرهای مذهبی، که حضرت مسیح (ع) متعلق به شرق است، پس باید دین مسیح را در مشرق زمین ترویج داد.
  - ۴- نبودن ثبات و قدرت در دولت مرکزی، عامل مهمی در ایجاد فرصت به قدرت‌های بیگانه بود، که از فرصت استفاده کرده

و به فکر ایجاد کشور مستقل مسیحی در ساحل غربی دریاچه ارومیه در کوتاه ترین مدت زمانی بودند.

۵ - عدم جلوگیری از ورود قبایل خونخوار جیلو به آذربایجان در سایه‌ی بی کفایتی مسئولین سیاسی کشور و منطقه آنچه پیش آمد نتیجه اش آن بود که منطقه‌ی سیز و خرم به کانون آتش مبدل شد، و تر و خشک را با هم سوزانیده، نابودکرد و خون حدود یکصدوپنجاه هزار آذری زبان بی گناه، در مدت کوتاهی ریخته شد، که این پاک سازی نژادی در طول تاریخ، جبران نخواهد شد.

### عساکر عثمانی در ارومیه

بطوری که مذکورشد، روز هفتم مرداد ۱۲۹۷ خورشیدی مطابق ۲۲ شوال سال ۱۳۳۶ قمری قشون عثمانی وارد ارومیه گردید. تا ورود عساکر عثمانی وضع شهر در نتیجه قتل و غارت عده‌ای از اکراد شرور، خوب نبود. فرماندهی اولین دسته‌های قشون عثمانی با «صلاح الدین بیک» بود، که پس از ورود وی در شهر آرامش حکم‌فرما شد. از طرف فرماندهی قشون در شهر (قلعه بیکی) (یعنی دژبانی)، جهت حفظ انتظامات شهر دایر شد. چون این موقع فصل درو و برداشت خرمن بود، از طرف عثمانی‌ها و حکومت شهر، افرادی را اجیر کرده، به دهات می فرستادند، تا محصول را جمع آوری نمایند. در نتیجه ارزاق که کمیاب شده، و قیمت آنها سرسام آور ترقی کرده بود، بتدریج زیاد شد، و قیمت‌ها به حد کافی پایین آمد. گوشت هفت‌های (دو کیلو) یک قران، و نان یک هفته (دو کیلو) سه قران، گردید. به امر فرمانده قشون

عثمانی بازار بزرگ شهر، که در حدود شش ماه بسته بود، باز شد و مردم به کسب و کار خود مشغول شدند.

### **حکومت حاجی شهاب الدوّله اقبالی**

از طرف فرماندهی قشون عثمانی حاجی عزیز خان امیر تومان، یکی از محترمین شهر به حکومت ارومیه منصوب گردید. در این موقع هم وی بیشتر مصروف فرستادن افرادی به دهات و جمع آوری محصول می گردید، که نگذارد محصول غلات و باغات در بیابان از بین رود، و مجدداً زمستانی که در پیش بود قحطی و کمیابی ارزاق پیش آید. پس از حاجی عزیز خان امیر تومان حاج شهاب الدوّله اقبالی حاکم شهر شد. در این موقع گرفتاری بازاریان و کسبه موضوع پول عثمانی ها بود.

## موضوع قائمه پول رایج عثمانی در ارومیه

دولت عثمانی به نام وام گرفتن از ملت، که در حال جنگ بود، اسکناسی به نام قائمه چاپ کرده، و بدست سپاهیان می‌داد، که در داخل کشور عثمانی، پول رایج بود ولی در کشورهای خارجی ارزش نداشت. فقط صرافان شهر قائمه را به چند قران می‌خریدند، و مخفیانه به عثمانی می‌فرستادند، تا در آنجا فروخته شود. ولی عساکر عثمانی هر قائمه را پنج تومان حساب کرده، و می‌خواستند در معاملات خود با کسبه به همین میزان، ارزش آن را دریافت دارند. این موضوع بزرگ ترین گرفتاری کسبه‌ی ارومیه بود. افرادی که دکانهای آنها را دو مرتبه آتش زده و چند بار غارت نموده بودند، حالا از هر راهی بود، مختصر سرمایه‌ای پیدا کرده، می‌خواستند، داد و ستد راه اندازند، یک مرتبه سر و کله‌ی یک نفر عسکر پیدا شده، پس از خرد آنچه که لازم داشت، یک قائمه می‌داد و منتظر گرفتن بقیه‌ی پول خود بود. در صورتی که قائمه، ارزشی حتی نصف اشیانی را که برده بود، نداشت. از این لحاظ کشمکش بین عساکر و کسبه شروع می‌شد. بعضی اوقات واقعاً کسبه حاضر می‌شدند از بابت جنس فروخته شده، چیزی نخواهند، تا مجبور نشوند، در مقابل قائمه‌ی بی ارزش عثمانی چند قران نیز بقیه‌ی آن را بپردازند.

## اتحاد اسلام

قشون عثمانی همان طور که شیوه اش بود، پس از ورود به ارومیه زمزمه اتحاد اسلام را در این شهر آغاز کرده، به وسائل مقتضی گوش مردم را با این زمزمه نوین، آشنا نمود. در ماه

ذیحجه ی همان سال دعوت بزرگی از علماء و بزرگان و تجار و کسبه ی شهر به عمل آوردند، و همه را به عمارت معروف سر دری<sup>۱</sup> فراخواندند، پس از اجتماع مردم فرمانده قشون عثمانی و سایر خطبا از فجایع مسیحیان و کشتار اهالی ارومیه و بلاهائی که برآنان وارد آمده بود، صحبت کرده، نتیجه گرفتند، که تنها در تحت لوای (اتحاد اسلام) می‌توان قوی شد، و جلوی این فجایع را گرفت. از علماء، مرحوم حاج میرزا فضل ا... ناصحی مجتهد معروف شهر علمدار این دعوت بود، وی با استفاده از نفوذ روحانی خود متذکر می‌شد، که در این موقع لازم است، اختلافات کنار گذاشته شود، و تمام مسلمین دنیا تحت لوای مقدس اسلام گرد آیند، و جلو تعذیبات کفار را بگیرند.

در نتیجه تبلیغات مرحوم حاجی میرزا فضل ا... عده‌ای از اهالی شهر و بازاریان به اتحاد اسلام گرویدند، و خواه و ناخواه اسم خود را در این دفتر جدید به ثبت رسانیدند.

### تأسیس مدرسه صلاحیه

عثمانی‌ها در این موقع، که امپراتوری عظیم آنها در حال فرو ریختن بود، به فکر (اتحاد ترک زبانان) (افتاده)، و از زبان آذربایجانی ساکنین آذربایجان، سوء استفاده نموده، و می‌خواستند فرهنگ و ادبیات ترکی را در این گوشبه از کشور ایران منتشر نمایند، لذا مدرسه‌ی صلاحیه را در ارومیه تأسیس نمودند. بطوری که مذکور شد، پس از چند ماه با رفتن آنها از آذربایجان این مدرسه نیز تعطیل گردید.

---

<sup>۱</sup> - از عمارت سردری که آثار تاریخی مهم ارومیه بوده حالا اثری باقی نمانده است.

## رفتن قشون عثمانی از ارومیه

اوایل ربیع الاول سال ۱۳۳۷ هجری قمری، عثمانی در نتیجه‌ی پیش آمدهای سایر جبهه‌های جنگ، پیشروی متفقین، به سرعت ارومیه را تخلیه نموده، و عقب نشینی کردند. چون هنوز قوای دولتی به آنجا نیامده بود، که نظم و آرامش را در آن منطقه حفظ کند. بعلاوه در این موقع در شهر شایع شد، بزودی قوای انگلیس وارد می‌شود و در معیت آنان جیلوها و آشوریان ارومیه مجدداً مراجعت خواهند کرد. انتشار این خبر واقعاً در ارومیه به حدی ناگوار افتاد، که مردم نمی‌توانستند شب‌ها بخواب بروند. در این موقع، از استیلای مسیحیان، هنوز چند ماه نمی‌گذشت، و مردم می‌دانستند، اگر این دفعه اینها بیایند، دیگر محل است به کسی ابقاء نمایند، مثل دفعه‌ی قبل تلافی کشtar اکراد و عثمانیان را از مردم شهر خواهند گرفت. لذا هر کسی که امکان داشت، دست زن و بچه‌ی خود را گرفته، و به سمت تبریز و یا سایر شهرهای آذربایجان رهسپار گردیدند. سایرین که نمی‌توانستند از شهر کوچ کنند، حیران بودند، که چه بکنند و کجا پناه ببرند، تا دفعه‌ی دیگر نیز دچار چنگال جیلوهای بیرحم نگردند.

در این موقع (۲۲ ربیع الاول)، سردار فاتح، که از تبریز با حکم ولی‌عهد، به سمت حکومت ارومیه منصوب شده بود، وارد شهر گردید. و با ورود وی کمی از ترس مردم کاسته شد.

## فعالیت‌های آقا پتروس ملعون در اروپا

ما در این فصل نام آقا پتروس را به دفعات برده، و چون این شخص ماجراجو مانند یک بازیگر ماهر هر لحظه به شکلی در می آمد. بهتر است مختصرآ قیافه های گذشته‌ی وی را پادآوری نماییم، تا بتوان نقش جدیدی را که این موقع پس از خاتمه‌ی جنگ جهانگیر به عهده گرفته بود، به خوبی تجزیه و تحلیل نمود.

اولین مرتبه، آقا پتروس را در اوایل جنگ بین المللی اول همراه مارشیمون در اردوی ژنرال چرنوزوبوف می بینیم. در این مورد نیکوتین که به کنسولگری روس در ارومیه منصوب شده، و از تبریز عازم ارومیه بوده، چنین می نویسد:

«بنابراین با درشکه و تخت خوابهای سفری و لوازم مختصر به طرف ارومیه رهسپار گردیدم، و دستور دادم، که اثاثیه‌ی ما را که از رشت باید بر سرده (این شخص قبل از کنسول روس در رشت بود) بفرستند. و نیز دستور دادم، که قبل از رسیدن به ارومیه به موغانچی رفته، با ژنرال چرنوزوبوف که فرمانده این قسمت جبهه‌ی مابود، تماس بگیرم. پس از ملاقات با ژنرال، به من اطمینان داد، که تمام نواحی دریاچه‌ی ارومیه از وجود دشمن پاک شده و مهاجرین مسیحی می توانند، به خانمان خود دعوت نمایید، و هیچ مانعی برای باز کردن کنسولخانه وجود ندارد... رئیس روحانی طوایف آسوری به نام مارشیمون نیز در این موقع به ملاقات ژنرال آمده بود، تا با او همدست شده در جنگ علیه ترک‌ها شرکت نماید... در پهلوی او (مارشیمون) شخصی هم بود، که لباس نظامی بر تن و کاسکت وزارت خانه‌ی روسیه را بر سر داشت، نام او آقا پتروس و اصلا نسخه‌ی بود. او خود را به عنوان آتابه کنسولگری ارومیه به من معرفی کرد. زبان روسی

را دست و پا شکسته، حرف می زد. و مایل بود، که بیشتر انگلیسی صحبت کند.»

این آقا پطروس، آتشه کنسولگری روسیه، در ارومیه را که زبان روسی را (دست و پا شکسته) ولی انگلیسی را خوب حرف می زده، در نقش دوم خود وقتی مشاهده می کنیم، که ریاست آسوری ها و جیلوها را در ارومیه بدست گرفته، و دستور کشتار زنان و مردان و اطفال بیگناه مسلمانان را صادر می کند. پس از آن کشتارهای وحشتناک، اداره‌ی امور شهر را بدست گرفته، در رأس قشون مسیحیان که به جنگ عثمانی‌ها می رود، و پس از شکست و نالمیدی از رسیدن کمک به طوری که دیدیم به طرف همدان عقب نشینی و فرار می نماید. پس از خاتمه‌ی جنگ، این عنصر خطرناک و ماجراجو در نقش دیگر خود به نام ژنرال پطروس، به کنفرانس صلح لوزان می رود.

## کنفرانس لوزان

پس از خاتمه‌ی جنگ جهانگیر اول و محاربات خونین ترکها و یونانیان در مورد تسلط بر بازارها که از موضوع بحث ما خارج است، پس از فتوحات ترکها، دول بزرگ قرار می گذارند در شهر لوزان سوئیس کنفرانسی تشکیل داده، به اختلافات آنها و مسائل شرق رسیدگی نمایند و آنها را حل و فصل نمایند.

دولت ایران که با وجود بی طرفی در جنگ جهانگیر اول آن همه صدمه دیده، و مدت چند سال سرزمینش زیر پای سربازان جنگجوی دو طرف ویران شده بود، حق داشت در این کنفرانس بین المللی که به مسائل شرق رسیدگی می شد، نماینده‌ای داشته باشد. ولی متاسفانه با وجود اقدامات دولت ایران، دول بزرگ

نماینده‌ی ایران را به کنفرانس مذکور نپذیرفتند، ولی در آن کنفرانس آقا پتروس سابق الذکر که این دفعه از طرف لرد کرزن به نام ژنرال پتروس معرفی شده بود، شرکت داشت. و دعوی استقلال آسوریان را در آنجا مطرح می‌کرد.

اوآخر کابینه‌ی دوم قوام السلطنه، کنفرانس لوزان تشکیل شد. و چون کنفرانس مجبور مربوط به مسائل شرق و عثمانی و بین النهرين بود، لذا شایعاتی بود، که دولت ایران بایستی نماینده‌ای به کنفرانس لوزان اعزام دارد. بنابر همین شایعات که در جلسه‌ی به سال ۱۳۰۱ شمسی نماینده‌ی خراسان در مجلس، آقای دانش بزرگ نیا از رئیس وزرا چنین سوال نمود: در کنفرانس لوزان یک سلسله مسائل مهم مطرح شده است، که دولت یک علاقه‌ی تامی به آنها دارد، و از قرار مذکور از طرف ترک‌ها و روسها اظهار مساعدت و موافقت شده، است. آیا دولت در این خصوص اقدامی کرده است؟

قوام السلطنه، راجع به کنفرانس لوزان، نطقی ایراد کرد،

بدین شرح:

«بعد از فتوحات عثمانی موقعی که قرار شد برای رفع اختلاف بین عثمانی و یونان در لوزان کنفرانسی منعقد شود، دولت ایران بنا به جهاتی، مصلحت خود می‌دانست که در کنفرانس شرکت نماید. لیکن بعد از تحقیقات به دولت اطلاع رسید، که پروگرام کنفرانس محدود به رفع اختلاف بین عثمانی و یونان و مسئله‌ی بغازها است. و چون در مسائل مطروحه دولت ایران منافع مستقیم نداشت، در آن موقع از تقاضای شرکت در کنفرانس خودداری شد. معهذا از ابتدای شروع کنفرانس نماینده‌ی مخصوص به لوزان فرستاده شد...»

در همین حال به دولت اطلاع رسید، که پتروس آقا نام که به ظاهر شخصی است که به ریاست دسته ای از جیلوها در نواحی غربی آذربایجان در موقع جنگ جهانی مرتكب فجایعی شده است، به عنوان نماینده ی کلانی ها اظهاراتی راجع به ملت آسوری و کلانی کرده، و حدود معینی را حد طبیعی سرزمین این دولت شمرده است. و از قرار معلوم در کنفرانس نیز اظهارات او استماع شده است....

اظهارات بی اساس نماینده ی کلانی ها در کنفرانس لوزان بر خلاف حقوق حاکمیت دولت ایران می باشد. در صورتی که عده ای زیاد آنها، تبعه ی مسلمه ی ایران هستند و در تحت حاکمیت ایران به امنیت و آسایش زندگی می کنند...  
به مأمور مخصوص ایران در لوزان دستور داده شد، مراسله ای به کنفرانس نوشته، اعتراضات دولت ایران را ابلاغ کند».

این بود نقش آخر پتروس ماجراجو و قصاب معروف کشتارزنان، مردان و کودکان مسلمان در ارومیه، و اینکه در کنفرانس صلح لوزان، تحت حمایت لرد کرزن، حدود ارومیه را جهت تشکیل دولت مستقل کلانی و آسوری به کنفرانس عرضه می دارد، و حقایق را وارونه نشان می دهد.

## ملک الشعراي بهار در تعقيب مطالب فوق چنین

**مي نويسد:**

تفصيل واقعه چنین است، که پتروس نامی از راسای آسوريان، به لندن رفته، و به وسیله ی حمایت لندن به کنفرانس لوزان معرفی شده، و در کنفرانس مذبور عنوان کرده است، که

ملت آسوری و کلدانی که از ملل قدیمه است، در یک حدود معین که تاریخ قدیم و مسکن فعلی این اقوام شهادت می دهد و آن عبارت است از حدود موصل و عثمانی و ایران تا حدود ارومیه باید، دارای یک کانون خاص باشد. سپس خدماتی که آسوری ها در مدت جنگ به دولت انگلیس و روس و متفقین نموده اند(مرادش ظاهراً همان قتل عامها و تراج هایی است که نسبت به مسلمانان ایران و عثمانی از طرف آسوری ها صورت گرفته) (بیان کرده)، و از کنفرانس لوزان برای این حق الزحمه‌ی خونین خود، و برای آسوریان حق داشتن یک کانون خاصی در حدود مزبور تقاضا نموده است.

کنفرانس لوزان تحقیق و مطالعه در تقاضاهای مزبور را به یک کمیسیون که مربوط به امور اقلیت های دولت عثمانی است واگذار نمود...

ما قبل از شیوع این خبر اطلاع داشتیم، که پتروس مذکور که او بر حسب سفارش لرد کرزن (ژنرال پتروس) معرفی می نمایند، از کنفرانس لوزان تقریباً ناراضی خارج شده، و به لندن رفته و بیان نامه‌ی تندی مبنی بر درخواست های خود و لزوم موافقت متفقین با آن درخواست ها و اعتراض به کنفرانس لوزان منتشر ساخته بوده است. ولی این خبر که در دوازده ژانویه چهار روز قبل منتشر شده است، مدلل می دارد، حامیان و طرفداران ایجاد کانون آسوری در حدود ایران و عثمانی، بار دیگر به او سفارش کرده اند و دوباره در کمیسیون اقلیت های مذبور مطرح شده، و رضا نوری بیک (نماینده‌ی ترک) با آن مخالفت ورزیده است.

اگر سایر ممالک اروپا از عادات خونریزانه و وحشیانه‌ی آسوری‌ها و جیلوها در سنوات اخیر بی‌اطلاع باشند، خاصه حرکات خونین و قاسیانه و بیرحمانه‌ای که نسبت به مردم شیعه مذهب ارومیه و سایر حدود آذربایجان غربی به دست قوم شرور، خونخوار و غارتگر جیلوها ارتکاب شده است، هرگاه بر ملل اروپا و آمریکا و خاصه بر ملت فرانسه پوشیده باشد، اگر چه گمان نداریم که مخفی باشد، لااقل دولت انگلستان به خوبی آنها را می‌داند. خیلی هم خوب و درست و کاملتر ازما، از آن خبر دارد. در این صورت متّحیریم چگونه سعی دارند، یک چنین کانون فسادی در بین سه ملت ایرن، عثمانی و عراق ایجاد سازند؟

آیا مطمئن خواهند بود که هر از چندگاه یک کانونی از این قوم سرگردان و وحشی و کم جمعیت در حدود مذکور ایجاد شود و بزودی به حالت ارمنستان نیافتداده و هر روز آلت دست یک دول بزرگ و احزاب مخصوص واقع نشود.

بالاخره آیا ملت ایران از هم‌جواران دوست خود انتظار خواهد داشت که در مورد «پتروس اوانتوریه» در کفرانس لوزان همراهی کرده با عضویت نماینده‌ی ایران که یکی از ملل مهم مشرق و اسلام است، در کفرانس مجبور مخالفت ورزند.

این بود آنچه که راجع به فعالیت‌های خط‌ناک آقا پتروس (به قول انگلیسیها ژنرال پتروس) در مطبوعات منتشر شد.

آقا پتروس پس از ارتکاب آن همه فجایع و کشتارهای بیرحمانه‌ی مسلمین ارومیه، تحت حمایت اولیای لندن، به فکر ایجاد کشور آسوری و کلانی افتاده بودند. واقعاً حمایت سیاستمداران انگلیس از این شخص ماجراجو، در نظر ما حیرت آور است، و حالا حقایق روشن می‌شود، که انگلیس‌ها از سال‌ها

پیش این شخص را که در واقع نوکر خودشان بوده، در ارومیه آنچه که می خواستند، در آن نواحی در سایه‌ی او انجام دادند. پس از خاتمه‌ی جنگ به پاداش خدمات خونین و وحشتانه‌ی وی علاوه بر اعطای درجه‌ی ژنرالی بر او، از تقاضای ایجاد کانون کلدانی و آسوری در سرحدات ایران، عثمانی و عراق مجدداً حمایت و جانبداری نمایند.

پس نتیجه‌ی گیریم که کشور انگلیس تا آخرین نفس در فکر جدایی ساحل غربی دریاچه‌ی ارومیه از خاک ایران بود، و در اختیار گرفتن این منطقه به هر قیمتی برای آنها مهمتر از هر چیز به نظر می رسید، و در این راه از هیچ کاری فروگزار نمی‌کرد.

## نگاهی مجدد به حوادث خونین ارومیه

گنجینه‌ی رنجهای افشار

که بیانگر حوادث ارومی در سالهای

۱۳۳۶-۱۳۳۷

هجری قمری می باشد

به قلم مخفی افشار

مخفی افشار در تاریخ ۱۲۹۱ هـ در ارومیه تولد یافت شغل ایشان طبابت و دارو فروشی بود، و وی سوانح ۱۳۳۶ هـ ارومیه را در کتابی به نام (فشار افشار) به نظم در آورده است. روزشمار حوادث خونین جلوها را در آن روزهای سخت سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ هـ ثبت و ضبط نموده است. رساله‌ای نیز در مراثی ائمه اطهار (ع) دارد، و نیز دیوان اشعارش باقی است، در سال ۱۳۲۳ هـ بدرود حیات گفته است. ادامه مطالب کتاب از دست خطهای ایشان می باشد. عیناً آورده می شود، روحش شاد باد. که برای اولین بار منتشر می شود.

## حوادث ماه محرم الحرام ۱۳۳۶ هجری قمری مصادف با اواخر مهر ماه و اوایل آبان ماه سال ۱۲۹۶

### ۵. بش

در این ماه ماتم، آنچنان آفاق ارومی را غم ناکامی سیدالشہدا(ع) و خوف جان فرا گرفته، که حدی برآن در زمان آینده متصور نخواهد بود. همه مانند اسرای کربلا مضطرب، بیمناک، مایوس، ماتم زده و بلا تکلیف هستند. بدختی چنان بالا گرفته که مادران جگرگوشگان خود را از نداری و ناچاری سرکوچه ها می گذارند، تا بلکه افرادی پیدا شده، آنها را به خانه‌ی خود بردند، و از گرسنگی نجات بخشدند.

حقیر هم مانند دیگران از بیکاری و بی پولی و خجالت از اهل و عیال و سرنوشت سوزناک افسار (منظور ساکنان ارومیه) به چنان بدختی عظیمی دچار شده ام، که حد و اندازه ندارد.

تمام اصناف، مانند فروشنده‌گان دوره گرد، هر روز صبح مختصر اشیاء و اجناس خود را داخل کیسه انداخته، و در کوچه ها و معابر مشغول فروش می شوند. تا بلکه چند شاهی از این مر برای تأمین نان خالی خانواده‌ی خود کسب کنند.

امروزه به مرحمت اشقيا و اشارار و دخالت قونسول یاغى ... و مواضع مروجین مذهبی ینگى دنيا و فرانسه که به دروغ و سالوس خود را مبشر محبت مسيح می نامند، و بالاتر از همه در نتيجه‌ی فساد و عدم حمیت افسار همه‌ی اهل ولايت نه تنها دوره گرد و گذا شده اند، بلکه توسرى خور مشتى جانوران خون آشام بيابان هم گشته اند، که تصور می کنم اين بدختی پاياني نداشته باشد. مردم بى پناه ولايت چنان غرق بدختی خويشند، که حتى

یک ساعت هم به فکر عزاداری آل عبا نمی باشند. و حق هم دارند، زیرا گریه کردن برای سیدالشهدا(ع) هم دلخوشی می خواهد، امنیت می خواهد، قوت قلب می خواهد، که هیچ کس ندارد.

امسال ماتم روز عاشورا عوض اینکه در مساجد و تکایا انجام گیرد، همه روزه در خانه ها انجام می گیرد. و حقیقتاً هر خانه مانند میدان کربلا ماتمکده ای حزن آوری شده است. نوزدهم محرم جناب اجلال الملک حاکم جدید تشریف آورند، ولی هیهات، مگر آب رفته به جوی بازمی آید. جناب حاکم روزهای اول اصناف را تشویق کردند، که دکاکین خود را تعمیر نموده، و بازار را به مرور دایر نمایند. ولی تعرض روزانه ای سالدات و اشرار جلو امکان هرگونه خرید و فروش را مانع شده، و اصنافی که جزئی اجناس در دکاکین نیمه تعمیر شده چیده بودند، اجباراً امر حاکم بدون قدرت را ندیده گرفته، و آنها را دوباره به خانه برند. بطوری که امروزه از شدت تعرض اشقيا مختصر خرید و فروش هم در معابر انجام نمی گیرد. و چپاولگران علاوه بر غارت اشیاء همه را بدون رحم و مروت می کشنند. علی الخصوص نان چنان نایاب شده، که به تقریر نیاید. از گوشه و کنار آنهم افراد زبر و زرنگ نه نان لوаш بلکه کلوخهای نیمه سوخته و نیمه خمیر را هفته‌ی سه قران و ده شاهی به زحمت بدست می آورند.

اما آقایان دموکرات با شکم سیر، مجلس پشت سر هم تشکیل می دهند، تا هنر خود را نشان دهند، و بیچاره ها واقف نیستند، که رطب خورده، منع رطب چون کند؟

از قراریکه شایع شده، گویا دموکراتها و جناب حاکم قرار گذاشته اند، تا امور ولایت را با هم اداره نمایند. الآن مشغول

انتخاب هفت نفر از طرف اهالی شهر شده اند، تا این منتخبین در اطاق کمیته نشسته، و با صرف چای و قلیان به امور شهر رسیدگی فرمایند، و مصوبات آنها را نیز حاکم اجرا فرماید!....

مردم از ضعف گرسنگی قدرت راه رفتن ندارند، و این آقایان در این فکرند، که چگونه آن بیچارگان را به رقص دلخواه وادارند، حقیقتاً اسباب تحریر و تأثیر است.

خداآندا، نه در بازار راحتیم و نه در خانه امنیت داریم، و شب و روز شرمنده‌ی اهل و عیال گشته، و ابدأ به جز صد نفر از اغناها و محترمان کسی کمترین امیدی ندارد.

در محلات هر خانه ای را که مرغوب است به حکم قونسول اروس بزور تخلیه کرده، و تحويل افراد قزاق و سالادات که نوکر مروجین مذهبی شده اند، می‌دهند. آن هم چه تخلیه ای فقط افراد خانه را بدون اینکه حتی اجازه‌ی بردن یک عدد لحاف بدھند، از خانه اخراج می‌کنند. ا...، ا...، این چه بدختی جانسوزی است که نصیب اهالی بیگناه ارومی کرده‌ای؟

در این فصل پائیز اغلب خاندانها بدون یک لقمه نان حیران و سرگردان و بدون لباس و رختخواب، در زیر زمین‌های همسایه‌ها، روزگار می‌گذرانند. نه پناهی دارند، نه دادرسی و نه روزنه‌ی امیدی، همه در ظلمت محض و سرگردانی محض.

بعضی نامسلمانها هم گندم و جو را انبار کرده، و از فروش آن خودداری می‌کنند، بطوری که چوآل آن به ۲۵ تومان بالا رفته، امروز خودم شنیدم که یکی از همین علافهای پولدار که شیخ ظاهر الصلاح و دغلکار و حیله‌گر و طماع می‌باشد، به یک نفر با طعنه می‌گفت: تا صد تومان نشود، نخواهم فروخت. خداوند

انشا ا... آرزوی این فرقه‌ی کفار مسلمان نما را در قلب سیاه شان  
خشک گرداند. تا به مراد پلید دل خود نرسند.  
ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی  
کاین ره که تو می‌روی به ترکستانست

## حوادث ماه صفر ۱۳۳۶ هجری قمری مصادف با اوآخر آبان ماه و اوایل آذر ماه سال ۱۲۹۶ بش

امروز دوم ماه صفر مظنه‌ی چوال گندم ۲۸ تومان شده،  
نان اسمی دارد، ولی از وجودش خبری نیست. خمیر نیم سوز  
مخلوط گندم و جو به ۳/۵ قران هم پیدا نمی‌شود، جلو دکاکین  
نانوایی واقعاً محشری است، آدم اگر لوطی و مردم آزار باشد، تازه  
پس از چهار یا پنج ساعت معطلي می‌تواند، یک هفته نان بدست  
آورد. آنهم چه نانی، ۵ عددش یک هفته می‌شود.

از جلو دکان نانوایی که میگذری، دلت خون می‌گردد، زیرا  
آه بیوه زنان و گریه‌ی اطفال صغیر و غوغای مرافعه‌ی مشتریان  
فی الواقع حال آدم را بهم میزند، بطوریکه زانوها قدرت حمل بدن  
را از دست می‌دهند.

در نتیجه‌ی قدرت حکومت و تدبیر کمیته‌ی دموکرات،  
الحق چنان امنیتی به وجود آمده، که احدي قادر نیست گندم خود را  
به آسیابهای کنار دروازه‌ی شهر برده، آرد نماید. زیرا هم خودش  
را می‌کشند، و هم گندمش را می‌برند، ناچار باید گندم را به افراد  
جلو تحويل داد، که آن شرارت پیشه‌ها آنرا با ارابه و الاغ خود به  
آسیاب برده، و آرد نمایند و در مقابل هر چوال گندم دو الی سه  
تومان هم اجرت می‌گیرند، و تازه نصف کمتر آنرا بصورت آرد  
مخلوط خاک تحويل صاحبیش می‌نمایند. باز جای شکرش باقیست

که لااقل همه اش را نمی خورند. حقیر دیروز حساب کردم که خریدن یک هفته نان از دکاکین نانوایی لااقل شش ساعت وقت لازم دارد. در صورتیکه چند زن و بچه را زیر پا بگیری، و تازه آنهم چه نانی، که خداوند به کافران هم نصیب نفرماید.

عجب است؛ آنانکه در خانه هم چیزدارند، و افرادی که صدھا چوال گندم رادر زیرزمینهای کاروانسراها و منازل خود مخفی نموده اند، آنها هم شکایت از روزگار دارند. ولی این کجا و آن کجا، خدا شاهد است که از نصف اهل ولايت سلب طاقت شده، و مردم آشکارا در خانه ها را زده و با یک حالت ضعف و ناتوانی التماس یک لقمه نان خالی دارند، و تازه معلوم نیست که به مراد خود خواهند رسید یا نه؟

این نامردان محتکر این دشمنان خلق و خدا با آتش بیداد چنان قلوب مردم ندار را سوزانیده اند، که فکر نمی کنم زخم آن التیام پذیر باشد.

از صبح زود الی اذان مغرب صدھا زن فقیر پیر و جوان در حالیکه کودکی در بغل دارند، و چند تا طفل بدامنشان آویخته اند، جلوی نانوایها التماس و استرham می کنند، تا مقداری نان بدست آورند، ولی کو گوش شنوا.

امروز چهارشنبه آقایان عظام پس از مدنها مشورت انجمن بلدیه تعیین کردند، که به امر نان محلات شهر رسیدگی نماید. ببینیم و تعریف کنیم، بیست نفر عضو انجمن شده اند، که اسمی... از ایشان بدین قرار است:

آقامیرزا ابراهیم مجتهد- آقا میرزا معصوم شفیع زاده- کربلائی اسد... تاجر توتون- آقا میرزا خلیل نسخه بند- هاشم خان- حاج حشمت.

آقای نصرت نظام آقا بیگ زاده هم به اتفاق آقایان ذیل اطاق عدیله تشکیل داده است و بعضی اعضای اطاق مزبور، اینها هستند:

آقای غلام ابن حاج عباس-آقای حاج جلال-آقای حاج احمد-آقای حاج وکیل الرعایا-گویا در این اطاق هم به عرابیض و شکایات مردم رسیدگی می شد، ولی اجرا کننده اش کجاست، خدا می داند، و بس.

مقرر شده، که افراد مقتش، انبارهای پنهانی گندم و حبوبات را پیدا نمایند، و هر کس هم خبری از یک انبار بدهد، ده یک قیمت آنرا به خبر دهنده مژده گانی خواهد داد. خودشان می دانند که دکتر شیت ملعون همه‌ی گندم و حبوبات و ارزن و عدس و غیره را کجا انبار کرده، مُردند بروندو بیاورند. اینکار نه مقتش لازم دارد، و نه مژده. حقیقتاً، اینها هم مانند دهل میان خالی پر آواز فقط در پی شهرت هستند، و الا اکثر این آقایان خودشان محتکرند، و شریک دزد و رفیق قافله، به هر صورت چوال گندم را از قرار ۲۰ تومان قیمت گذارده اند، آنهم برای گول زدن مردم، زیرا خودشان هم بخوبی می دانند، که با این ریاکاری نه گندمی بدست خواهد آمد، و نه شکم گرسنگان سیر خواهد شد. قرار شده، به همه‌ی اهل محلات به اندازه‌ی افراد خانواده پته (کوپن) بدهند، که اقلال دل گرسنه‌ها با آن خوش باشد.

ایرانی و مسلمان حالا حالا خیلی مانده که منافع شخصی را فدای مصالح اهل ولایت سازد، و تا این یکی درست نشد، هیچ چیز درست نخواهد شد. همه در خوابیم آن هم خواب بی خبری و نابودی، دیگر والسلام نامه تمام.

امروزها اکثر خانواده‌ها فقط با سبب زمینی گذران می‌کنند، آنهم دو سه روز است که کمیاب شده، و قیمت هر پوچ آن به ۱۲ قران رسیده است. آن چیزی که مردم را سرپا نگهداشته، گوشت است و بس، برنج گرد ارومی هم هفته چهار تومان شد، اما خدا را شکر که گوشت ارزان است.

امروز پنج شنبه ۱۵ صفر قرار شده است، که در هر محله پیرستو خانه<sup>۱</sup>، تاسیس گرد و چند پلیس و قزاق اروس هم به محارست هر محله گمارده اند، که خودشان بدتر از هر دزدی دشمن جان و مال مردمند. زیرا دیشب طرف صبح همین سالدات و جلو متجاوز از ۵۰ خانه را در شهر غارت کرده اند. عجیب از این مردم خوش باور که از شنیدن این چیزها به کلی شوق زده بودند، که انشاء!... گربه گوشت را نخواهد خورد.

امروز بعدازظهر چند نفر قزاق اروس از هم آنها که چند روز پیش آنها را قراول محلات کرده بودند، در بازار با هم مجادله کرده، و به روی هم تیر انداختند، بازاریان که در سوقها بساطی در زمین گسترشده بودند، و یا در خوانچه جنس می‌فروختند از ترس تیر خوردن شروع به فرار کردند، و مقداری اجناس در این فرار به زمین ریخت و آقایان دعوا را تمام کرده، شروع به جمع آوری آنها نمودند.

دیده‌ی بصیرت می‌بیند، که وضع و حال ولايت روز به روز مغشوشر و منقلب تر می‌شود. و هیهات دیگر امنیت و آسایش گذشته به این ولايت باز گردد، و مردم بتوانند نفسی به آسودگی در آورند!

<sup>۱</sup> - کلانتری برای حفاظت

ولایت شب و روز چنان منقلب و متشنج است که وصف نتوان کرد. مثل اینکه هر کسی برای خودش دولتی شده است حکومت از یک طرف اطاقهای عدله و بلدیه و ارزاق و کمیته‌ی دموکرات از طرف دیگر سالادات یاغی و قونسول اروس و مروجین مذهبی و الواط و اشرار مسلح از جانب دیگر معلوم نیست، کی حاکم و کی محکوم است. هر کس برای پر کردن جیب و نیل به هدف خود می‌کوشد، و آن کسی که توسری می‌خورد و غارت می‌شود و کشته می‌دهد و گرسنه و تشنه و برهنه در کنج خانه محبوس شده، فقط اهالی بیچاره‌ی ولایت است و بس، و دیگر چه بگوییم که ناگفتنم بهتر است.

## حوادث ماه ربیع الاول ۱۳۳۶ هجری قمری صادف با اواخر آذرماه و اوایل دی ماه سال ۱۲۹۶

۵.ش

اغتشاش و قتل و غارت به حد اعلیٰ رسیده است و باز اشرار جُلو و سالادهای یاغی و خودسر به حمایت قونسول و معاضدهای مالی و معنوی مروجین مذهبی از هیچ‌گونه مزاحمت و ظلم و ستم فروگذاری نمی‌کنند و احدی نیز از مامورین حکومت قادر به جلوگیری نیست.

امروز سه شنبه ۳ ربیع الاول گروه کثیری از جُلوها همراه چند نفر سالادات به بازار هجوم آورده و بعضی دکاکین باقی مانده و سالم را غارت کرده و متجاوز از ۸ نفر از اصناف کشته شد و اجساد آنها همانطور در بازار افتاده است و کسی قادر به دفن آنها نمی‌باشد. از قضا این دفعه بزرگترین صدمه به دکاکین راسته‌ی صدر که اغلبشان سمساری بود، خورد. قضیه از این قرار است که

جناب صدر در خصوص وجه اجاره‌ی دکاکین همه‌ی ما را احضار کرده بود ما هم دکاکین خود را به چند نفر سپرده پیش وی رفته بودیم که ناگاه خبر آوردند چه نشسته اید دارند دکاکین را غارت می‌کنند.

چشمندان بد نبیند با عجله به طرف راسته دویدیم مشاهده‌ی جسد بی‌جان دو نفر از سمساران که در راسته افتاده بود و دکاکین لخت و خالی داستان غمناک چند لحظه پیش را آشکار ساخت. من بیچاره هر چه اثاث خانه داشتم به دکان آورده بودم که بلکه با فروش تدریجی آنان مخارج عیال و اطفال صغیر خود را تأمین نمایم که این هم، این چنین شده به باد فنا رفت! ...

الآن که این سطور را می‌نویسم دیناری وجه، در حیب ندارم. همین قدر توانستم دو تومان از یکی از رفقا قرض کرده، نان بخرم که اقلای زن و بچه‌ی بیگناه گرسنه نخوابند. روزگاری دکان عطاری بزرگی داشتم و وضع و روزگارم خوب بود گاهی هم در مقابل درخواست مشتریان نسخه بندی می‌کردم و به دردهای مساکین مداوا می‌نمودم، اما خدا شاهد است دیناری از بابت درمان از مریضی نمی‌گرفتم، الا قیمت دوا. در نتیجه پس از چند سال معلوم شد که سرمایه هم بر سر طبابت افلاتونی هدر رفته است و چون از طرز خرید و فروش اصناف دیگر که اجبارا باید دروغ گفته و تابع مظنه‌ی روز باشند اکرام داشتم بعد از سی سال عطاری اکنون سالی چند است که به سمساری مشغول هستم از این بگذرد «فمن یعمل...» خرج خانه تأمین می‌شد و آن پروردگاری که من و سایر مخلوقات را آفریده، خود شاهد و ناظر بوده و هست، که در این چهل سال عطاری و درمان درد فقرا و عجوزه و سمساری حتی یک دینار هم اضافه از مردم نگرفته‌ام. و

الآن سر پیری معرکه گیری به میان آمده و از دولت سر حضرات مروجین مذهبی که هزاران سودای خام در سر دارند و در جائیکه سالها مهمان بوده و از محبت مردم توشه ها بر چیده و اکنون به خیال سلطنت و پادشاهی افتاده اند به کلی از هستی ساقط شده ام و مرگ را به جان می طلبم ولی کو مرگ! ...  
دیر بماندم درین سرای کهن من

تا کهنه کرد گرش دی و بهمن

این روزها کلیه ی اصناف مانند دعاگو(منظور خودش است) بکلی از پا افتاده اند. توکل به مراحم خداوندی مرا زنده نگه داشته است که ای کاش آنهم سپری می شد تا اقلا از هم و غم دنیا و مشاهده ی ناملایمات جگرسوز روزگار راحت می شدیم.

لکن مجبورم که فقر و نداری خود را از مردم پوشیده دارم زیرا اولا خداوند ارحم الراحمین است و کسی که توکل خود را از دست بدهد او را مسلمان نتوان گفت و ثانیا اگر زیر بار حوادث کمر خم کنم دوستان را غمگین و دشمنان را شاد خواهم کرد. غیرت و مردانگی افشاری<sup>۱</sup> به حقیر دعاگو این اجازه را نمی دهد. مگر روزی این تن و جان خود را تحولی پروردگارنخواهم داد، گو آن روز امروز باشد دیگر «عجزولابه»<sup>۲</sup> چه معنی دارد.

امروزها سر سلسله ی اشرار پتروس نامی است که حتی مارشیون را در خانه نشانده و خود از طرف وی و به حمایت مروجین مذهبی و قونسول آنچه می خواهد انجام می دهد. این شقی قبل چند سال در شاه بندی عثمانلو و قونسولخانه ی اروس خدمت

<sup>۱</sup> - منظور طایفه و ایل افشار که اکثر سکنه ارومیه در آن زمان از طایفه افشار بودند حالا هم سکنه ی اصلی و قدیمی شهر از طایفه افشار می باشند.

<sup>۲</sup> - ناراحتی و گریه و زاری چه فایده ای دارد.

کرده و حالا همراه برادرش میرزا دل به هوای مروجین  
بسته و آرزوهای بزرگی در سر دارد. این هر دو در واقع از  
درندگان خون آشامی هستند که شمر ملعون<sup>۱</sup> در مقابل این دو پلید  
ابليس صفت باید از صالحین شمرده شود.

این نامرد ملعون پست نهاد علنا فریاد می کند که از قتل و  
غارت مسلمانان لذت می برم و هر روزی که بوی خون به مشام  
نرسد آنروز را از عمر خود بشمار نخواهم آورد.

از چند روز پیش این خانشناس مرتد دسته ای از جلوهای  
سلح را در سرای حاج مستشار که به سرای گمرک مشهور است  
جمع کرده و همه روزه به ایشان مشق نظام و تیراندازی می دهد  
هر دو برادر از صبح تا غروب در اینجا مشغولند و شبها به خانه  
ی خودشان جنب منزل جنرال خانه باگچه‌ی سید طه می روند.

در حقیقت سرای گمرک و منزل او هر دو در داخل شهر  
مبدل به قور خانه و ارک محکمی شده اند و شقی ترین و بی رحم  
ترین افراد جلو در آنجا ساکن شده اند.

بر عکس مسلمانان که به خواب خرگوشی رفته اند سران  
جلو شب و روز مشغول مشورت با قونسول و روسای مروجین  
هستند و به جمع آوری افراد سلاح و تعلیمات نظامی مباردت می  
کنند و همه می بینند که تمام آذوقه و مخارج آنانرا دکتر شید ملعون  
می دهد.

به نظر دعاگو و چند نفر از دنیا دیدگان که چشم بصیرت  
آنها را حب جاه و ثروت و مرحمت فرنگی کور نکرده تمام اینها  
 فقط به منظور از بین بردن اهل ولایت است. تا کلمه‌ی لا إله إلّا  
ا... بکلی در این دیار فراموش گردد، و بیرق ایران از بین برود.

<sup>۱</sup> - شمرین ذوالجوشن کسی که سر امام حسین (ع) را از پشت برید و به کنایه  
این جمله بیان شده است.

اینها مصممند، همه‌ی مسلمانان را از بین ببرند. همان مردمی را که چند سال پیش با کمال مروت و بزرگواری تن بر هنر آنان را پوشانیده و شکم گرسنه شان را سیر کردند. آری؛ مار افسرده را در بغل پرورانیدن، نتیجه‌ای جز مرگ و نیستی نخواهد داشت.

بگفت از دست گرگم در ربوی

که نیدم عاقبت گرگم تو بودی

میرزا برادر پتروس همه روزه با صد سوار در کوچه‌های شهر تاخته و زهر چشم از مردم می‌گیرد. گاهی هم امر به غارت خانه‌های مسلمانان می‌دهد. و شبها با ارابه و سواران بسیار به دهات هجوم برده و هست و نیست دهقانان بیچاره را غارت کرده، به شهر حمل می‌کند.

یکی از همین بزرگان جلو سگ بچه‌ای دارد، ده، دوازده ساله، که از پنجره‌ی بالاخانه‌ی منزلش واقع در یورشاد تاکنون چندین مسلمان رهگذر را با تفنج کشته و پدرش در مقابل شکایت مردم جواب داده است او بچه است و نیتی ندارد فقط مشق نشانه روی می‌آموزد خدایا زین معما پرده بردار!....

## حوادث ماه ربیع الثانی ۱۳۳۶ هجری قمری

صادف با اوآخر دی ماه و اوایل بهمن ماه ۱۲۹۶ ه.ش شرارت و قتل و غارت دیگر از حد گذشته است از ستم اشقيا نه خانه و اثاثی برای مردم باقی مانده و نه جانشان امنیت دارد. در عرض ماه گذشته بالغ بر سیصد نفر از مسلمانان کشته شده‌اند.

عقابت اهل ولایت لا علاج مانده با دادن حقوقهای گزارف افراد مسلح جلو را به عنوان قراول به خانه می‌آورند تا بلکه چند

روزی راحت باشند ولی اینها هم حقوق خود را گرفته و هم هر چه در خانه می پسندند می دزدند بطوری که در همسایگی ما یک نفر از اهل محله دو نفر را اجیر کرده بود. شب سوم هم حقوق خود را گرفته و هم خانه را غارت کرده و هم صاحب خانه را چنان زده اند که در بستر بیماری افتاده است.

این بیچاره در حیاط منزل خود چند بوته گل همیشه بهار داشت حقیر از پشت بام به چشم خود دیدم که این نامردان آنها را هم کنده برندند تا منزل شاه خود پتروس را مزین نمایند. خلاصه وضع و حال ولایت چنان آشفته و پریشان است که به وصف نیاید، مگر اینکه خداوند خوش به ما بیچارگان رحم فرماید.

جانسوزتر از همه این است که بعضی افراد فرومایه‌ی افشار پیشایش دسته‌های اشرار حرکت کرده و منازل ثروتمندان را به آنها نشان می دهند تا خودشان هم از غارت سهمی ببرند. ای خداوند بزرگ صاحب دو جهان، تفضل فرما، و جان همه‌ی ما را بگیر، تا بیشتر از این شاهد این همه خواری و حقیری نباشیم.

## حوادث ماه جمادی الاول ۱۳۳۶ هجری قمری صادف با اوآخر بهمن ماه و اوایل اسفند ماه ۱۲۹۶

### ۵. بش

..... قیامتی بپاست.

امروز سه شنبه هفتم ماه اشرار مسلح جیلو که هر یک چون جانوری درنده، مشامش از استشمام بوی خون لذت می برد. اول با سواران قره داغی به مجادله پرداخته و سپس محاربه‌ی سختی

کردن و چون چند نفر از افراد جلو در این محاربه بدرک واصل شد و سواران قره داغی هم از میدان محاربه به بدر رفتند. این است که این اشقیا مانند سگان هار در کوچه ها هر زن و مرد رهگذری را که دیدند، فوراً مقتول ساختند. بطوری که در راسته‌ی صدر، علی آقا توتونچی، و شیخ علیقلی غسال، پیرمرد معمر معمم را، کشتند. و چند نفر هم در میدان سید حسین بیگ مقتول گردید. از سایر محلات خبر ندارم که چند نفر کشته شده‌اند. یوم چهارشنبه اشرار جلو اغوای پتروس شقی و برادر نابکارش، بحکومت ریخته، و حاکم را مجبور ساختند، که امنیت شبانه‌ی شهر را به میرزا واگذار کند. و او با یک صد نفر جلو و پنجاه نفر پلیس نظمیه که تحت امر او کار خواهند کرد، امنیت شهر را تأمین خواهد کرد. مانند آفتاب روشن است که اشقیا خیال خلع اسلحه‌ی پلیسها را دارند. ولی جناب حاکم بدون اعتراض، نظرات حضرات را قبول کرده، و در واقع تسليم آنها گشت.

یوم پنج شنبه نهم ماه هر کسی که از قرای(دهات) اطراف به شهر آمد، بدون استثناء، گریه و شیون کنان ابراز داشتند که اشرار جلو و ارامنه‌ی قلاچاق در دهات از هیچگونه اذیت و آزار و قتل و غارت دریغ ندارند و اکثر دهات را تاکنون آتش زده، سوزانیده‌اند، و دهاقین با زن و بچه از ترس آنان در کوه و بیابان در حال فرار هستند، از مجموع اخبار رسیده، این طور استنبط می‌شود، که بیش از ده هزار نفر از زن و مرد و طفل در دهات ولایت کشته شده‌اند.

در داخل شهر هم ابدأ نه شب و نه روز امنیت وجود ندارد، و اشرار اسلحه‌ی اغلب پلیسها را گرفته، و بعد خودشان را کشته‌اند. بطوری که فقط ۱۱ نفر از آنها توانسته‌اند جان به در برند.

شبها از اول غروب الی طلوع آفتاب صدای ناله و شیون و فریاد و التماس، خواب را به عموم اهل ولایت حرام ساخته است.

اهالی بیچاره از زن و مرد در بعضی دربندها دوباره در و دیوار شکسته را مرمت می کنند، تا بلکه در مقابل هجوم جُلها باشند، و حفاظی باشد. کار بجایی رسیده که اغلب خانواده ها شبها به یکجا جمع شده و مردان در بالای بام مشغول کشیک می شوند، تا بتوانند قبل از رسیدن اشرار زن و بچه را به جاهای امن هدایت نمایند. ولی افسوس در بین افراد کشیکچی شبانه به ندرت افراد مسلح دیده می شوند، و اکثر آنها با تبر و چوب مسلح شده اند. خداوند خانه‌ی مسئولین و مامورین و محتکران و اغنيای شهر را خراب سازد که با بی اعتنایی و حتی کارشکنی مانع شدند که مردم از سالادات تفنج بخرند. زیرا در این ولایت خراب شده‌ی بی صاحب، اقلاً ده هزار مرد جنگی به آسانی می توانست از شهر و دهات مسلح شده، و حافظ ناموس مردم باشند. ولی مگر ضعف و جبن و مماشات و کارشکنی علنی مامورین که معنا بر طبق نظر صاحب پاکارد و صاحب شید ملعون اقدام می کردند گذاشت، که مردم بدیخت در اینکار توفیق یابند.

دعائگو متھیرم که از کجای این داستان هزار رنگ شروع کنم، که خدا را خوش بباید. و همین قدر سربسته می نویسم : از ماست که بر ماست.

امروز یوم جمعه دهم جمادی الاول از چند جهت بیچاره اهل ولایت در تنگنا مانده اند، از یک جهت نان خمیر و خراب حتی به ۷ قران هم پیدا نمی شود، از جهت دیگر از نیم ساعت به غروب مانده الی طلوع آفتاب، نه صدای شلیک تفنج قطع می شود و نه ناله و استغاثه‌ی مردم، از جهت دیگر حاکم کوچکترین اعتماد به

امور ندارد، نه چاره ای می‌اندیشد، و نه از این ولايت خراب، می‌رود.

امشب ۳ ساعت از دسته<sup>۱</sup> گذشته ناگهان فریاد استمداد و یا حسین مظلوم توام با شلیک شدید به گوش رسید، بعضی می‌گویند که در محله بازارباش اشرار جلو قتل و غارت بی‌نظیری به راه انداخته و صدها نفر را تاکنون کشته‌اند.

بعداً صدای توب به گوش رسید، وقتی که توبها می‌غرند، تمام خانه‌ها به لرزه در می‌آیند، و اغلب شیشه‌ی پنجره‌ها می‌شکنند.

گفته می‌شود که اشرار توبهایی که در فریه گوی تپه داشتند، به اطراف شهر آورده، و محلات هزاران و بازارباش را لایقطع می‌کویند، و معلوم نیست چند خانه خراب شده، و چند نفر زن و مرد و بچه تاکنون کشته شده‌اند.

ناگهان چهار ساعت از غروب گذشته اشقيای متمرکز در سرای گمرک شروع به تیراندازی نمودند، و سیاهی هرکس را که، در کوچه و معتبر و بالای بامها مشاهده می‌نمایند، فوراً می‌کشند. بطوریکه حقیراز روزنه‌ی بالاخانه مشاهده کردم، حتی به سگ و گربه‌ها تیراندازی می‌کردند. مرکز ثانوی تیراندازی منزل یطروس شقی است، که در محله‌های عسگرخان و مهدی‌القدم محشری برپا ساخته است، مرکز دیگر شلیک پشت بامهای مرجین مذهبی فرانسوی، جنب مسجد مناره است. که در خانه‌های اعزاز‌الدوله نشیمن دارند.

این خدا نشناس‌ها اولین بار که به این ولايت آمدند، ادعا می‌کردند، که ما حکیم و طبیب هستیم، و آمده ایم دردهای شما را

<sup>۱</sup> - دسته یعنی نیمه شب

درمان کنیم، ما مروج محبت و صلح هستیم، شما باید به ما اطمینان داشته باشید، و الان معلوم می شود که علم و هنر آنها فقط مخصوص جُلُوها است. و نیت آنها جز نابودی مسلمانان چیز دیگری نیست.

خانه‌ی دعاگویان<sup>۱</sup> در میدان سید حسین بیگ و در میان این سه جهنم پر بلا قرار گرفته است. اهل و عیال و بچه‌های معصوم از هول جان نمی دانند به کجا پناه ببرند، بعضی در داخل تنور مخفی شده، و بعضی هم در زیر زمین میان زغال و هیزم مخفی شده اند. من هم متوالیاً گاهی به پشت بام جهت کسب خبر می خرم، و زمانی برای سرکشی آنها پائین می آیم.

خداوندا: خانواده‌های محله در میان سه آتش سوزان قرار گرفته اند، و حتی یک عدد تفنگ هم برای محافظت جان خود نداریم.

سرانجام همه‌ی بچه‌های هارا در زیرزمین جمع کرده، واز ناچاری آنها را به خواندن بعضی ادعیه و ادارکردم، تا مگر مختصری از میزان وحشت آنها کاسته شود.

صبح یوم شنبه معلوم شد، که به امر پetrosos چند عدد توب به بالای کوه جهودان کشیده شده، و از آنجا هم شهر را مورد شلیک قرار داده اند. اینطوریکه شایع است بیش از دو هزار از اهالی بی گناه کشته شده، و بالغ بر هزار نفر زهره ترک گشته، و قالب تهی ساخته اند.

حقیر نزدیکهای ظهر بود که جراتی به خرج داده، از روزنه‌ی بالاخانه نظری به میدان و قبرستان قره صندوق و جلو گمرک انداختم، بیش از دویست جسد قدم به قدم به زمین افتاده بود.

خداؤندا مگر امروز روز محشر است، که چنین مصیبیتی عظیم  
برپا شده است؟

طرف غروب شنیده شد که جُلُوها از قریه‌ی گوی تپه دیشب  
مشغول آوردن مهمات، گلوله‌های توپ به شهر بوده اند، که در  
کنار نهر دهوار ناگهان مورد هجوم چند نفر جوان مسلح از جان  
گذشته‌ی افشار واقع شده و پس از دادن چند کشته تاب مقاومت  
نیاورده و عقب نشسته اند. به خداوندی خدا قسم اگر جوانهای شیر  
شکار ولایت تنفس داشتند، و اغنیای بلد آنها را مسلح می‌کردند،  
asherar که جرات بیرون آمدن نداشتند، تا چه رسد به اینکه شهر را  
به توپ بینند.

الآن در خانه‌ی دعاگو حتی یک نان هم یافتنمی شود، و  
شاید نصف خانه‌های ولایت مانند خانه‌ی حقیر باشند. اهل و عیال  
بی گناه دعاگو تاکنون ناهار نخورده و همانطور گرسنه هستند،  
خوراک ما منحصر شده به مویز و سنجد و مقداری گردو که قبل  
موجود بود. مادر بچه‌ها به هر نحوی بود آنها را به زیر زمین  
برده و خوابانید.

شب یکشنبه ۱۲ جمادی الاول عده‌ای از مردان محله‌ی  
اطراف گمرک از شدت بیچارگی و مذلت، قید زنده ماندن را زده،  
و مصمم شدند در تاریکی شب ناگهان در بزرگ سرای گمرک را  
نفت پاشیده بسویانند.

یک دفعه یا علی گویان به هجوم پرداخته و در کنار  
دیوارهای عمارت کمین گرفتند، چند مرد مسلح هم از پشت بام  
حاج محمود آقا بازار که خانه اش در کوچه‌ی بین گمرک و مسجد  
رضآباد واقع می‌باشد، سرای گمرک را به شلیک گرفتند تا سر  
آن خداشناسان را گرم نمایند.

چند دقیقه نگذشته بود که شعله‌ی آتش از در و دیوار گمرک زبانه کشید مردان محله‌ی عسگرخان و مهدی‌القدم نیز چون این خودگذشتگی را بشنیدند دسته جمعی با تفنگ و چوب و چماق و غیره دفعتاً به طرف خانه پتروس ملعون هجوم آوردند. بطوریکه آن نابکار تاب مقاومت نیاورده فرار کرد، و مردم جان به لب رسیده خانه اش را که پر از اسلحه و مهمات بود، آتش زدند. و در عین حال در یک زمان شعله‌های بلند آتش توام با انفجار از خانه‌ی پتروس و سرای گمرک سر به آسمان کشید و اشرار به خیال فرار به خارج شهر افتادند.

اما خداوند لعنت کند، عده‌ای از برادران نامسلمان و خیانت پیشه را که محض دلسوزی خود را به پتروس رسانیده و مانند روپیان ابراز خدمت نمودند و شروع به سوراخ کردن دیوار منازل کرده و خانه‌های مسلمانان را آتش زدند بطوریکه در محله‌های هندو و عسگرخان و مهدی‌القدم در آن واحد از دهها خانه شعله‌های آتش زبانه کشید و جهنمی سوزان در این سه محله به وجود آمد.

داعاگو (خودم) با چشم خودم دیدم، که از دهها خانه شعله‌های آتش و التماس مسلمانان بلند بود. این خیانت بزرگ که بی شباهت به خیانت اهل کوفه نبود، پای مهاجمین از جان گذشته را راست کرد و هر کس به فکر نجات زن و بچه خود افتاد. و عاقبت الامر هم پتروس توانست از بام به بام قوای کمکی به اشرار گمرک برساند که همگی از شدت دود و حرارت مشرف به موت شده بودند.

دیری نگذشته بود که آواز بسیار بلندی از محله‌ی عسگرخان به آسمان برخواست، حقیر به وضوح تمام شنیدم که آن

صدا به جُلُوها قوت قلب و مژده ی فتح می داد. و آنها را به پایداری و پاپشاری می خواند، اما چه بگوییم که آواز مزبور از حلقوم یک نفر مسلمان و برادر دینی ما بر می خاست و نه یک نفر جُلُو. از همان آن من کلمه ی شهادت خود را گفته و یقین کردم که مسلمانان مغلوب خواهند شد، و لطف خدا دیگر شامل حال ما خواهد بود!

در این حین که سوارهای قره داغی به کمک محاصره کنندگان گمرک آمده بودند، از این خیانت خجلت آور سست شده و به تاخت از اطراف آن محل فرار کردند، و اوضاع بر وفق مراد نامردان جُلُو گردید.

از این طرف صدای شلیک شدید از قزاقخانه ی ایران برخاست که در باغ و قلعه ی مرحوم نصیرالدله امیرتومان واقع بود. بعدها معلوم گردید که نمایندگان قونسول یاغی اروس با مروجین مذهبی دست یکی کرده اول نایب فرمانده قزاقان رضاخان جنرال جوان بیچاره را از قزاقخانه بنام منعقد کردن صلح بیرون آورده و کشته اند و بعداً دسته های مسلح جُلُو مانند ازدهای هفت سر در تاریکی داخل حیاط قزاقخانه شده و عده ی کثیری از قزاقان را که در بستر خواب بودند به هلاکت رسانیده اند، بطوری که از ۲۰۰ نفر قزاق فقط ۱۷ نفر قزاق توانسته بود جان به در برد.

گرچه این سخنها به حقیر بی مقدار نمی رسد اما اگر حاکم اسلام پرور و دلسوز ملت، درد وطن داشت، چرا که در همچو شب واویلانی آن قوه ی دافی و مجھز را امر نکرد که به کمک برادران مسلمان خود بشتابند اگر آن جوانان شیر شکار و سرتا پا مسلح با مردم مسلح محلات شهر یکی می شدند محل بود که

پطروس ملعون که تا یکسال پیش در همین شهر گدائی می‌کرد و پابرهنه راه می‌رفت، اینطور جری شود و جسارت را تا به این حد برساند در این صورت نه مردم از بی‌پناهی تسلیم می‌شدند، و نه بر ناصیه‌ی ایل افشار داغ ننگ و بدنامی می‌خورد. افسوس که اینطور نشد و مشیت الهی به نظر حقیر دایر بر فنای مسلمانان دور از غیرت و حمیت قرار گرفته است.

وقتی که این خیانت بزرگ، عده‌ای از اولاد ناخلف افشار، به گوش مردم سایر محلات رسید. و همچنین جریان قتل عام فراق خانه و فرار سواران بُز دل قره داغی مزید بر آن گردید، دست و دل تمام اهل ولایت که با قمه‌ی تبر و بیل و کلنگ و چماق آماده‌ی مدافعه شده بودند، و حتی زنها پاره آجر در پشت بامها جمع کرده بودند، و می‌خواستند آنها هم از ناموس خود مدافعه نمایند، سرد گردید. و همه فهمیدند و یقین کردند که جلال قضا و قدر تیغ اجل را تنها برای بریدن سر آنها تیز و آماده کرده است، چاره‌ای جز مردن و فنا شدن نیست.

هنوز مدنتی از این واقعه نگذشته بود، که از چندین محله فریادهای الامان الامان، گوش فلک را کرکرد و بعداً دانسته شد که همان شبانه چند نفر افراد معتم که اسلام از آنان عار و ننگ دارد با چند نفر اوپاش و دو سه فانوس با بیرق سفید در کوچه‌ها راه افتاده و مردم را به تسلیم تشویق می‌نمایند.

ای کاش ما مسلمانان افشار مرده بودیم، و این ننگ و بدنامی زایل نشدنی را نمی‌دیدیم! ... صبح زود هم عده‌ای از افراد معتم و بزرگان بی‌غیرت که من از ذکر نام آن نابکاران نامرد عار دارم، با علم بیرق در کوچه‌ها راه افتاده، و پس از تشویق مردم به تسلیم و اسارت به طرف خانه‌ی مارشیمون و

حکیم پاکارد و صاحب شید رفتد، تا مژده‌ی تسليم اولاد نادرشاه را به آن نابکاران دغل و محیل بدهند.

ای لعنت ابدی خدا و رسول خدا به چنین نامردان دشمنکام

باد!

وقتی وزد که بر من و تو باد مهرگان

آنگه شود پدید که نامرد و مرد کیست؟

سپس همین آقایان عظام که ای کاش وجود ابلیس صفت شان به تیر بلای قهر خداوندی گرفتار می‌شد با اشرار پیمان بستند که او لا چند نفر غیرتمدنان شهر را مانند ارشد همایيون و صدر و غیره تسليم آن جلادان نمایند و ثانیاً مسلمین همه باید تفگ و فشنگ حتی چاقوی آشپزخانه را تحويل اشرار کنند و بسیار مطالب دیگر که از نوشتن آنها عار دارم.

یک پیرمرد جسور شیرافکن «مشهدی طالب بیگ» نامی که در محله‌ی ما خانه دارد، و مردم را به حمله و هجوم و کشتن و کشته شدن ترغیب می‌کرد، و اشعار ترکی رزمی می‌خواند و خودش هم با آن کهولت و پیری در صف اول هجوم کنندگان به سرای گمرک بود، وقتی که این اوضاع را دید و این اخبار جانگذار را شنید، کلاهش را به زمین کوفته و شروع کرد به های های گریستن و آخر سر، گفت ای مردم ارومی به خداوندی خدا قسم که این بزرگان بی غیرت و عمامه داران ملد شما را به این روباها مکار خیلی ارزان فروختند، اینها راهنمای ملت نیستند بلکه جلادان ولایت اند، از من بشنوید دیگر زنده بودن در این ولایت خراب ارزش ندارد همه به فکر کندن قبور خود باشید که مردن هزار بار بهتر است، از این زندگی پر از بدنامی.

همو بود، که به من اندرز داد که مدعیان ما بسیار نامرد و فرومایه اند، هرگاه اشیائی داری که گرانبها و عزیز هستند زوینتر آنها را در یک جائی دفن نما که می ترسم همانها باعث خانه خرابی تو گردند.

داعاگو از حیث لوازم منزل چیزی نداشت که اهمیت داشته باشد، مگر چندجلد کتب خطی طبابت و دواوین شعرای قدیم و بعضی کتب دینی و چند جلد قرآن نفیس و فرشهای حسینیه که همه ساله مومنین روی آنها نشسته و به ذکر مصیبت حضرت سید الشهدا (ع) مشغول می شدند. کتب مزبور را در صندوقی گذاشته، و در میان برف انباشته شده ی میان حیاط دفن کردم. و فرشها را هم به خانه ی همسایه ی مسلمان و با انصاف خود بنام عزت آقا که اغلب با جُلُوها دوستی داشت، و بعلاوه بیرق مروجین مذهبی فرانسه را هم بالای در خانه اش نصب کرده بود بردم و گفتم ای برادر دینی اینها مال غریب کربلا هستند، چند روزی پیش تو امانت باشند، خیلی استقبال کرده گفت جاتم فدائی حسین. مگر سرافرازی از این هم بزرگتر برای من ممکن است، که امانت دار آن سرور شهیدان باشم، ای کاش گردنم می شکست و اینکار را نمی کردم زیرا آن مرد بی انصاف بعد از چند روز همه ی آنها را خورده یک کاسه آب هم از بالایش نوشید. آری امانت سیدالشهدا را انکار کرد که انشاء... روز محشر در مقابل پیغمبر اسلام (ص) روسیاه و شرمنده خواهد گردید.

امروز روز یک شنبه ۱۲ شهر جمادی الاول، الغرض تمام مسلمانان به اصرار و ابرام نابکاران مصلح به جُلُوها تسليم شدند، وسواران میرزا با شلکامی زایدالوصفی تا غروب اکثر اسلحه ی مسلمانان را اخذ نموده، سپس با راحتی خیال شروع به

کشت و کشtar مردم کردند، که قلم از تحریرش عاجز است و زبان از تقریرش الکن. مختصر آنکه به فتوای نا مسلمانی چندشارار چُلو ریختند و کشتد و سوختند و برند.

امروز بیشتر از سیصد خانه را آتش زدند، به این علت که از این خانه ها، به ما شلیک شده است. و جسد صدھا و بلکه هزار زن و مرد و بچه در معابر و خانه ها و بالای پشت بامها همانطور افتاده است. و احدی از هول جان به فکر کفن و دفن آن جان باختگان نیست حتی بزرگان و همان افراد معتممی که باعث تسلیم تنگین مسلمانان شدند، به فکر دفن این همه نیستند. تو گوئی سیاوش هرگز نبود. آری رسم ناکسان بد طینت جزاین نباشد و مردم سفله از رنج و عذاب جماعت احساس درد نکنند و به خاطر دستمالی قیصریه را آتش زنند، دنیا تا بوده چنین بوده.

آری بسان باد سوم که در فصل خزان برگ درختان را به زمین می افکند در این چند روز هم اشقیا به مرحمت راهنمایان اسلام پرست همانگونه با مسلمانان رفتار کردند و حتی معدودی خانه های یهودیان که مردمی قانع و بی آزار هستند، از این آتش بیداد برکنار نماند.

خلاصه ولایت ارومی در این مدت شده بود میدان کربلا و زبانم لال بسیار خونین تر از آن.

در چند همسایه‌ی دورتر از ما اطفال صغیر را در گهواره تکه پاره کرده بودند. در یکی از آن خانه ها اعضای بریده شده و خون آلود مرد خانه در حیاط پراکنده شده بود. و در یکی نیز مادر را کشته بودند و طفل شیرخوار در بغل مادر مرده، تقلای و گریه می کرد، و دهانش را به سینه‌ی زن مرده برای خوردن شیر می مالید.

در منزلی هم که حقیر خودم دیدم، اجساد خونین زن و مرد و کبیر و صغیر و لکه های خون خشک شده در تمام اطاوهای زیرزمینها به چشم می رسد. از دیدن چنین منظره های مدهشی چنان تغییر حال دادم که تا دو روز حتی یک قطره آب هم از گلویم پائین نمی رفت.

بعضی الواط و اشاره مسلمان کافرنما هم، همنگ این کافران خداشناس شده و در کشت و کشتار و نهب و غارت و اذیت و آزار بیداد می کردند و حقیقتاً مرد دریا دل آهین حوصله می خواهد که ناظر این همه فجایع دلخراش آنهم به اشتراک این نامسلمانان نامرد باشد و باز هم هوس زندگی کند.

این است نتیجه‌ی اعمال نامسلمانی چند که حیات و زندگی و شرف مسلمانان را به خاطر رضایت و لبخند صاحب‌ها فروختند!...

آه از این پریشانی و بدبهتی و بی‌کسی!

بطوریکه صدها خانواده از ترس کشتار نتوانستند از خانه خارج شده و آنوقه ای تهیه نمایند، همانطور در زوایای خانه‌ها آنقدر ماندند که از گرسنگی و یا شدت وحشت مردند و مدت‌ها همسایه‌ی دیوار به دیوار آنها هم از سرنوشت سیاه آن بیچارگان خبردار نشد و وقتی قضیه بر ملا گردید که بوی عفونت، صحن خانه را فرا گرفت بود.

نان چنان کمیاب شده، که حکم سیمرغ و عنقا را پیدا کرده و بسیاری از خانواده‌ها با سیب زمینی و مویز و سنجد روزگار می گذرانند. اگر هم تصادفاً نانی پیدا گردد، با وجود اینکه نصف بیشترش را خاک و شن و جو تشکیل می دهد، هفته اش از دو تومان کمتر نیست.

اما آنانکه مردم را فروختند در این مصیبت و واویلای عظیم به علت موافقت با نیت پتروس نابکار سبیل صاحبها را چرب کرده و رفته اند در عمارت سرداری و زیر بیرق حکیم صاحب مانده اند و عده‌ی دیگری از بزرگان و ثروتمندان نیز به همانگونه در زیر بیرق مروجین فرانسه و در عمارت آنها سکونت گزیده اند و آنکه از گلوله و گرسنگی و فقر و مرض می‌میرد همین خانواده‌های تنگ دست قره یخه هستند.

آخر وقت روز سه شنبه جمادی الاول دسته‌هایی از جلوهای ترگور، برای غارت و کشتار مسلمانان با هیاهو و شلیک وارد شهر شدند بدو الورود ۱۴ نفر و به روایتی ۲۱ نفر را در همان دم در دروازه‌ی بالو کشتد.

بیچاره اهل ولایت هم ناچار پناه به پتروس ملعون آورندند، قرار شد که هر کس مایل باشد یکی دو نفر از اشرار را در ازای پرداخت مبلغ کلانی از قراول به خانه اش ببرد و اینکار خوش داستان حزن انگیزی دارد که گرفتاریهای تازه‌ای برای مردم ایجاد کرد زیرا پس از دو سه روز آفیان هم پول گرفتند و هم خانه را غارت کردند و هم هزار نوع مصیبت تازه به وجود آورندند که بهتر آن باشد که این اسرار شرم آور در این حدیث گفته نشود زیرا زبان درازی و هتك حرمت در خور مردانی چون حقیر نبوده و نمی‌باشد.

دعاؤکو (خودم) مشاهده کردم که این منافقان نابکار فرومایه خانه‌ی بیچاره جعفر صادق آقا خلف حاج فتح ا... را که در ازاء مبلغ ۶۰ تومان قراولش شده بودند چگونه غارت کرده و عاقبت آتش زدند و چه شفاؤتها که مرتکب نگشتد.

قبل از این کوچه‌ی مسکونی ما را که بنام کوچه‌ی «ساغیر چیها» معروف است، اهل محل محض احتیاط در سه معتبر خروجی آن در بند گذارده بودند و چند خانه را در جنب این سه معتبر سنگر کرده بودند، که در موقع لزوم چند نفر مسلح از آنجاها مدافعه نمایند. خانه‌ی دعاگو هم که به طرف میدان است سنگر گردید و در دیوارهای غرفه‌های بالا چند روزنه‌ی کوچک احداث کردیم که از آنجا مراقب سرای گمرک و قبرستان باشیم تا اگر هجومی از این سمت به عمل آمد به موقع خبردار شده و به سمت دیگر محله فرار نماییم.

گویا در محاربه‌ی چند روز پیش پسر رئیس چلوهای مرگور در سرای گمرک تیر خورده و مرده بود، به این علت امروز بعد از ظهر پس از معاینه محل، خانه‌هایی که سوراخ داشتند امر به تخریب داد.

افراد کینه جوی تازه نفس به جان خانه‌های مردم افتاده و آنها را آتش زدند، بطوریکه اول خانه‌ی عزت آقا آن نامردی که فرشهای حسینیه را خورده بود، آتش زدند. و هست و نیست وی از بین رفت و بعداً به خانه‌های حاج علی محمد آقا پسر آقا رضی مرحوم و کربلائی اسدآ... تاجر پسر حاج علی مرحوم و جعفر صادق آقا را آتش زدند. خانه‌ی حقیر را هم آتش زدند، ولی فقط از عنایت خداوند طبقه‌ی فوقانی مختصر سوخت، و بعد خاموش شد. داستان دلگذار این بود که مادر پیر جعفر صادق آقا در میان شعله‌های آتش سوخت و نابود شد و اشرار مانع از کمک به این پیرزن نایینا گردیدند. حقیر بچه‌ها را به یکی از خانه‌های سمت دیگر محله سپرده و خودم هم به خانه‌های مرجوین مذهبی فرانسه فرار کردم و زمانی بازگشتم که از آن خانه‌ها اثری بر جای نمانده

بود و مختصر اثاث البت دعاگو هم به تاراج رفته بود و از ناچاری دو عدد لحاف و یک عدد تشک و دو عدد متکا و یک عدد گلیم مندرس از همان خانه که بچه ها به آنجا پناه برده بودند به امانت گرفتم، که اقلاً مختصر محل خوابی داشته باشیم. روزگاری بود که در دکان حقیر بیش از پنجاه عدد تشک و لحاف و متکا بود، الان کار به جانی رسیده که یکی هم در خانه ندارم، حقیر از این مصائب زیاد دلتنگ نمی شوم زیرا بر من ثابت است که این خود ما بودیم که به دفاع شهر بی اعتمادیم، و نه تفنگ خریدیم، و نه توانستیم دست اتحاد به همدیگر بدھیم، پیشوای دینی و دنیوی دلسوز و الهی نداشتیم که غم مردم را بخورند، حالا از که شکایت کنیم، و از چه بنالیم.

یکی بر سر شاخ بُن می بُرد  
خداؤند بستان نظر کرد و دید  
بگفتا گر این مرد بد می کند  
نه برمن که با نفس خود می کند

غروب عده ای از اهالی کوچه از ترس غارت شبانه به حمایت کربلانی کریم آقا بقال، به خانه ی پتروس نابکار رفته، و از او چهار نفر قراول گرفتند. به علاوه همان شبانه اکثر اهل محله تمام زن و بچه ی خود را به خانه ی حاج محمد خان سرتیپ فرستادند، که آنجا به علت قرب جوار با مرکز مروجین مذهبی درخانه ی کربلانی کریم آقا مجاور آن جانوران درنده ی متعفن بودیم و یکشیک می کشیدیم که لااقل الواط و اشرار خانه های سالم را غارت ننمایند.

پس از سه روز که اوضاع شهر قدری امن شد، و پتروس با همکاری عده ای از مسلمانان خانن به تمام محلات استیلا یافت.

کشیکچیان مزبور هم هر یک ۲۵ تومان از اهل محله اخذ کرده و پی کار خود رفتد. دعاگو وجه نقد نداشت یک نفر از همسایگان سهم مرا پرداخت که اگر زنده ماندم البته قرض او را خواهم پرداخت.

امروز به صلاح دید صاحبها، ظاهراً جناب سردار را به حکومت ارومیه منصوب کرده اند، ولی همه‌ی اختیار در دست پطروس نابکار است که او هم به امر صاحبها و قونسول یاغی اروس کار می‌کند.

این مرد نه تنها ادعای حکومت دارد، بلکه خود را شاه ارومی می‌داند، و با کبکبه و دبدبه‌ی پادشاهی در معابر رفت و آمد می‌کند، و همیشه دویست نفر سوار مسلح در جلو و عقب و یمین و یسارش حرکت می‌نمایند.

با وجود اینکه ظاهراً در شهر امنیت است ولی هر شب متحاور از ده خانه به غارت می‌رود، و کسی هم جرأت شکایت ندارد.

دکتر شید هم با وجودهات باد آورده، شب و روز مشغول خرید گندم و حبوبات و سایر مأکولات است. و آنها را در چند انبار جمع می‌نماید، و ... اینها خیالات بسیار بزرگی در سر دارند، که فعلًا کسی از نبات آنها خبردار نیست. مارشیمون و پطروس همراه حکیم پاکارد و دکتر شید و بعضی کشیش‌های فرانسوی روز تسلیم اهل ولایت چند شرط با آنها کرده اند، که به کلی دست مسلمانان را از همه چیز کوتاه کرده است.

خدا شاهد و گواه است، و مردم هم خوب می‌دانند، که اینهمه بدختی و بیچارگی را چند نفر از روحانیون و بزرگان نایاک نیت به سر مردم آورده‌اند، که بلکه خودشان مد نظر باشند و حالا ملتفت

شده اند که نیت آنها نه تنها به خودشان فایده ندارد، بلکه خود هم به مشقت و رحمت افتاده اند، شاعر درباره‌ی همین اشخاص خودخواه و خود فروخته چه خوب گفته است:

ترا شهوت و حرص و کین و حسد

چه خون در رگانند و جان در جسد

باری اهم شرایط آنها (جیلوها) چنین است:

۱- تمام افراد مسلم باید اسلحه‌ی خود را تحويل نمایند.

۲-نظم و امنیت شهر و دهات منحصرأ با پetros باشد

۳- آقایان صدر و ارشد همایون و چند نفر دیگر باید تحويل

پetros شوند که به مجازات برستند.

و چند شرط دیگر از جمله هیاتی به تبریز برود، و ایالت آذربایجان و حضرت ولیعهد کیوان مهد را راضی کند که مردم خواهان حکومت پetros هستند، مبادا قشون کشی بشود. شبهای افراد زبان نفهم چلو که از قراء کردستان آمده اند، برای پیدا کردن اسلحه به خانه‌های مردم ریخته و اثاث باقیمانده را هم آنها غارت می‌کنند.

جمعی هم به بهانه‌ی کاه و یونجه داخل گردیده، و صدھا کار ناشایست از آنها سر می‌زند که باید گفت (عَجَباً بِحَلْمِي...).

تمام دکاکین نان پزی هم خراب شده، و یک متقال نان در تمام شهر یافت نمی‌شود

پای در نه خویشتن رسوا بین دوستی و دشمنی ما ببین

امروز جمعه ۲۵ شهر جمادی الاول حقیر از سوراخ بالای در خانه به کوچه و میدان نگاه می‌کردم، دیدم زنان و مردان چلو با لباسهای فاخر و زینت آلات غارتی دسته دسته به گردش و تفریح مشغولند، و مثل اینکه انتظار شنیدن خبر خوشی را دارند،

اینطور شایع است که مارشیمون به طرف سلماس رفته، تا با اسمعیل آقا سمکو مذاکره کرده و او را راضی نماید که متعدد پتروس شود، تا هر دو دمار از روزگار مردم در آورند.

علوم نیست که جناب اجلال الملک حاکم از شهر بیرون رفته، و یا اینکه در جایی مخفی شده است و احتمالی از حاکم ولایت که پاسبان رمه می باشد، خبری ندارد، حکیم صاحب هم به خوبی رفته اما مطلعین می گویند که به تبریز جهت اخذ نقشه و دستور العمل رفته است. الان که چهارده روز به عید نوروز مانده در حدود پنجاه و چند روز است که حال و روزگار مردم چنین است. آنانکه در روی فرشاهی اعلی و مخدّه های مخلی می نشستند و هر ناهار و شام چند نوع اغذیه ی ملکول در سفره شان چیده می شد، الان روی حصیر نشسته و حتی تکه نان جوینی نیز در بساط ندارند، بین د رچه حال پریشان و مضطربی گیر کرده ایم .... آنطوری که مشهود است ذلت مسلمانان به نهایت رسیده و از هیچ طرف نیز روزنه ی امیدی دیده نمی شود.

امروز ۲۶ جمادی الاول بازار همچنان خراب است و تمام خرید و فروش در کوچه های بن بست و بالای پشت بامها و داخل حیاط منازل انجام می گیرد، و مظنه در هر محله مختلف است، مظنه ی میدان سید حسین بیگ به قرار ذیل است:

سبب زمینی هفته ۸ قران- مویز هفته ۱۲ قران-نان جو هفته ۱۰ قران-نان نرت هفته ۸ قران- بلغور جو هفته ۸ قران-سنجد هفته ۷ قران، الهی چه توان کرد که راه چاره مسدود است و علاجی هم نیست.

نه مسلمان نه کافر چون کنم  
یا رب اشک و آه بسیاریم هست مانده سرگردان و مضطر چون کنم  
چند خواهد سوخت جان خویش ازین گزندارم هیچ این باریم هست  
نیست صبر و طاقت من بیش از این

شب شنبه باز چند خانه را در محله‌ی هندو، غارت کردند، از محله‌های دیگر خبری ندارم، از آن جمله خانه‌ی آقا میر قاسم کشمش چی و کربلائی غلام ...

امروز صبح دسته‌های پیاده و سوار جیلو بدون وقهه با توب و شصت تیر از میدان سید حسین بیگ گذشتند به طرف دروازه‌ی بالو می‌روند، و کوچه‌ها مالامال از اسب و استر و الاغ گردیده، که مهمات می‌برند و معلوم نیست مقصود کجا می‌باشد.

اکثر خانه‌های میدان سید حسین بیگ خالی افتاده، اهل خانه‌ها از صغیر و کبیر کشته شده و بعضی‌ها هم به خانه‌ی دیگر پناه برده‌اند.

امروز صبح دختر کربلائی احمد چلوپز از خانه بیرون آمده و می‌خواست که در جوی جلو مسجد میدان رخت آب بکشد، که ناگاه از سرای گمرک یک نفر جیلو او را با تیر تنگ کشت، و بعد چند زن جیلو لباسهای آن ناکام را از تنش خارج کرده بردند، بطوری که جنازه‌ی این دختر معصوم عربان در وسط معبر افتاده بود، و کسی جرات نداشت که از خانه بیرون آمده، و لااقل جنازه‌ی آن زن را به خانه بیاورد.

عاقبت مشهدی طالب بیگ پیرمرد، وقتی که این داستان را شنید خنده و گفت این است میوه‌ی آن صلحی که علمای خودخواه<sup>۱</sup> و کافرکیش شما اهل ولايت را به آن مجبور کردند، ای لعنت بر این مسلمانی باد پیرمرد این را گفت و در دربند<sup>۲</sup> را باز کرده جسد دختر کربلائی احمد را بدوش گرفته و به داخل دربند آورد، و بعدها اهالی جسد را از بالای بام به خانه پدرش بردند.

<sup>۱</sup> - علمای سلطنتی وابسته به دربار قاجاریه

<sup>۲</sup> - کوچه‌های بن پست

امروز هم خانه‌ی کاظم خان را آتش زده، و ۷ نفر زن و بچه اش را در خانه کشتند، و اثاث منزل را هم غارت نمودند و مرد بدخت در اول هجوم توانست فرار نماید و خیال می‌کنم از عاقبت شوم خانه اش خبر ندارد.

امروز ۲۹ جمادی الاول ولایت مانند قبرستان شده است، کمترین صدایی از آن شنیده نمی‌شود، همه جا خاموش و ویران و سوخته و ماتم زده است و غم از در و دیوار شهرمی‌بارد، و فقط گاه گاهی صدای تاخت یک سوار مانند فریاد شوم جند از کوچه بلند می‌شود، و دیگر هیچ...

بطوری که تخمین زده می‌شود در این مدت بیش از ۸۰۰۰ هزار زن و مرد و بچه از گلوله و مرض و گرسنگی و ترس قالب تهی کرده اند، و خدا دانست که جسد چندین هزار نفر در خانه‌ها مانده و دفن نشده اند تردد در کوچه ابدأ وجود ندارد، و شهر مانند غروبگاه میدان کربلا خونین و خاموش و غمزده است.<sup>۱</sup>

دعائگو بیش از پنج روز است که نتوانسته ام نانی پیدا کنم و حقیقت آن است که دیناری هم در کیسه ندارم امروز بچه‌ها از برای نان خیلی بی تابی کردند که جگرم کباب شد ناچار از یکی از همسایه‌ها سه تومان قرض گرفتم و در مقابل گروی پنجاه تومانی دادم و بعد تمام محله را بام به بام گشتم ولی نان پیدا نکردم عاقبت الامر در یک خانه مقداری نان مخلوط گندم و جو یافتم و یک هفته اش را در مقابل ۱۶ قران به حقیر دادند آنها را زیر پیراهن خود مخفی کردم تا مبادا از دستم بربایند و آخر سر با هزار مشقت و خواری به خانه رسیده و آنها را که اسم نان داشتند جلو چگر گوشگان خود گذاشته و بی اختیار زار زار گریستم. ای مرگ

<sup>۱</sup> - این جمله از سوی مخفی افشار برای اشاره به وحامت اوضاع دارد.

کجایی ای عزرائیل لطف کرده ما را از سیاه روزی نجات بده، این  
است وضع و حال اغلب خانواده های مسلمان ارومی .  
چون سگ درنده، گوشت نیافت نپرسد  
کاین شتر صالح است، یا خَر دجال

حوادث ماه جمادی الثاني ۱۳۲۶ قمری مصادف با  
اواخر اسفند ماه سال ۱۲۹۶ هشتم و اوایل فروردین ماه  
سال ۱۲۹۷ هشتم

امروز یوم چهارشنبه ۷ شهر جمادی الثاني و چهارشنبه  
صوری می باشد. از طلوع آفتاب عالم خشم و غضب و جوش و  
خروش زیادی از افراد جُلو مشاهده می شد. اکنون که سه ساعت  
از دسته گذشته گروه کثیری از زن و مرد جُلوها در بالای قره  
صندوق اجتماع کرده اند. نیم ساعت از قیل و قال و صحبت آنها  
نگذشته بود، که ناگهان افراد مسلح پیاده و سوار، به کوچه های  
محله های عسگرخان و هندو و مهدی القدم ریخته، و هرکس را از  
زن و مرد و کودک مسلمان که در معابر دیدند، بلا درنگ کشتد،  
و چیزی نگذشته بود که از سراسر شهر صدای شلیک تفنگ و  
استغاثه ای مردم به آسمان برخاست و غوغای همه طوری بالا  
گرفت، که حقیقتاً گوش فلک کر می شد.

جُلوها به دسته های چند نفری تقسیم شده، و شروع به  
شکستن درهای منازل مسلمانان کردند. و بدون اینکه علتی داشته  
باشد هر چند نفر که در خانه ها می دیدند، بدون اندک رحم مقتول  
می ساختند. بعضی ها نریبان آورده و با همان نریبان از دیوار  
وارد منازل مردم شده، و همه را بدون کمترین شفقت می کشتد،  
سیل مردم فراری از زن و مرد و بچه از پشت بامها به این طرف

و آن طرف در حرکت بود، و فریاد التماس و الامان به آسمان هفتمن می رسید، و آنی صدای شلیک تنفس قطع نمی شد.

خداآوندا؛ این چه واویلای وانفسانی است که مشتی مسلمان را آنهم در آستانه‌ی عید گرفتار آن کرده ای<sup>۱</sup>. منم با اهل و عیال مخلوط با دیگر مردم از این پشت بام به آن پشت بام فرار می کردیم، گاهی از دیواری بالا رفته و زمانی به پائین می غلتیدیم، نه حواسی مانده بود و نه عقل و هوشی، و هر چه دعاگو می خواستم بدانم که در کدام سمت هستیم موفق نمی شدم. پس از مدتی دربدری و فرار به پشت بام کوتاهی رسیدیم، که اطرافش پشت بامهای بلندتر حایل شده بود، و در حدود سیصد نفر زن و مرد و بچه در آنجا به زمین خوابیده بودند. همگی یا حسین مظلوم گویان، از هر چهار طرف مترصد چلواه هستیم تا اگر از یک طرف آمدند ما از سمت دیگر فرار کنیم. به نظرم می آید که این حیاط در آخر یک کوچه‌ی بن بست در بند مانندی قرار گرفته و در میان سیصد چهارصد دستگاه خانه واقع شده از معابر عمومی بسیار دور بود و به همین جهت امنیت داشت.

تا ظهر همانطور منقلب، سرگردان، گرسنه و تشنه در آنجا ماندیم، ولی مگر از صدای شلیک و ضجه و ناله‌ی مردم و فغان و فریاد زخمیان و اسیر شدگان آنی فراغت حاصل می شود. زمین و زمان پر از ناله و اشک و التماس و زاری است، و بوی خون از هر طرف به وضوح به مشام می رسد.

دو، سه ساعت از ظهر گذشته بود، که بعضیها گفتند، چون اسماعیل آقای سمکو رئیس ایل شکاک که مدتها یاغی دولت بوده، و مارشیمون می خواست با او اتحاد کند، در شهر سلماس مارشیمون

<sup>۱</sup> - از ضعف قوای روحی ساکنان شهر حکایت می کند که به مرور زمان ایجاد شده بود.

را مهمان کرده و موقع خداحافظی ناگهان او را کشته است. اینک پطروس و سوارانش کمر به انتقام بسته، و در مقابل عمل نامریبوط آن یاغی نانجیب فرمان قتل عام مسلمین را صادر کرده است.

خدلوندا؛ چه خاکی به سر بریزم کوچه ها و معابر پر از اجساد زنان و اطفال شده، و اکثر خانه ها مملو از نعش افراد خانواده هاست. حتی عده‌ی کثیری هم در پشت بامها تیر خورده و افتاده اند. و بعضی ها هم نیم نفسی دارند و تقاضای کمک می‌نمایند. ولی چه کسی به فکر آنهاست همه جان خود را برداشته و فرار می‌نمایند. عجباً عجب عالم وحشتناکی است. خلاصه تا نزدیکهای شب عده‌ی کثیری از زن و مرد و بچه با حالی خراب در پشت بامها متنشنج و لرزان به این طرف و آن طرف می‌رویم تا بلکه مفری پیدا گردد. یا رب این چه محشر کبرانی است که برپا شده است؟

اینکه می‌بینیم یا رب به بیداریست یا به خواب؟  
دو، سه ساعتی، از شب گذشته بود، که من یک دفعه متوجه شدم، در پشت بام مسجد میرزا حسین آقا هستیم. و در این موقع بود که موقعیت را باز یافته، و دوباره بچه ها را به سمت خانه راهنمایی کردم.

سیاهی شب قدری از حدت و شدت عمل مهاجمین کاسته بود، سرانجام پس از یکی دو ساعت حرکت و هزار دفعه زمین خوردن و برخاستن با جسمی خسته و کوفته و زخمی و روحی مضطرب و پریشان به منزل رسیدیم. بیچاره بچه ها از شدت ترس مقداری مویز و سندج برداشته در تنور سرا زیر مقداری کاه و تپاله و خردش شاخه های خشک خود را مخفی کردند، و من هم داخل تنور شدم ولی بعداً از این زندگی مذلت بار طوری به جان آمدم

، که از تنور بیرون جسته و در حیاط زیر درخت نشستم، و با تمام وجود خود را به مشیت الهی سپردم، زیرا هر چه خواست اوست همان خواهد بود و لا غير<sup>۱</sup>.

تا صبح نه خوابی به چشم آمد، و نه گوشم از صدای ناله و ضجه و شیون و گریه و التماس و استرham مردم و شلیک تفنگ آسوده شد. حقیقتاً چه چهارشنبه سوری خوش آیند و گوارائی داشتیم. خداوندا؛ ترا قسم می دهم به خون ناحق ریخته شده ی امام حسین سرور شهیدان عالم، هر چه زودتر جان ما را بگیر و راحتمن کن که بیش از این توانانی و قدرت تحمل نداریم.

نژدیکیهای صبح بود، در باغچه و زیر درخت تازه چشم به روی هم گذاشته بودم، که ناگاه از صدای شلیک تفنگی در خانه ی همسایه از جا جستم. ویک دفعه دیدم که چند نفر افراد مسلح جلو در پشت بام همسایه ایستاده و به خانه ها شلیک می کنند. تا اگر افرادی در آن باشد فرار کنند و آنها از پشت آنها را بزنند. کلمه ی شهادت خود را گفته، همانطور زیر درخت دراز کشیدم و ابداً حرکتی نکردم، آن ملحdan خدانشناس پس از یکی دو بار شلیک نامید شده، رفتند.

پس از رفتن آنها دیدم از مجرای آب همسایه سنگ ریزه ای به خانه انداخته می شود، دقت نموده و متوجه شدم که کربلائی محمود آقا همسایه ی سمت چپی است، که سرش را به زور از مGRA بیرون آورده و مرا صدا می کند، خیلی آهسته جوابش دادم، گفت من الان از پشت بام می آیم همه ی افراد جلو به طرف محله ی هفت آسیاب و توپراق قلعه رفتند. بهتر است بچه ها را برداشته به خانه ی «حاج احمد آقا ابن مطلب» برویم، که در خانه اش قنات

<sup>۱</sup> - از نشانه های بی چارگی مردم ارومیه در شب چهارشنبه سوری سال ۱۲۹۶ هش.

هست و می توانیم در مجرای قنات هم خود و هم اهل و عیال خود را مخفی نمائیم. گفتم برادر حیات و ممات هر دو در دست خداوند است، هر چه پیش آید، خوش آید. بچه ها در تنور سرا برای خودشان مامنی درست کرده اند، و من هم الان مقداری مویز و سنجد و قدری آب برای آنها بردم، و سپس در زیر زمین به قرائت قرآن مشغول خواهم شد، تا اگر هم کشته شوم بگذار در کنار کتاب آسمانی خداوند باشد، و به همین نحو هم عمل نمودم. در واقع خدا شاهد است بطوری از اینگونه زندگی سیر شده ام، که مرگ را بهترین نجات دهنده می دانم.

خلاصه تا غروب افراد جلو در سرتاسر شهر مشغول کشتار و غارت بودند، و گلوله بود که از آسمان مانند باران می بارید، و شیون و ناله به آسمان می رفت. ولی من با قوت قلبی که همان نزدیکیهای فجر ناگهان در قلب و روح خود احساس کردم، در زیر زمین به تلاوت کلام ا... مجید مشغول بودم، و یک دفعه دیدم که مادر بچه ها هم در کنارم نشسته و مانند ابر بهار آب از دیدگانش جاریست.

می گویند امروز آن قدر آدم بی گناه کشته شده که حد و اندازه ندارد، و بعضی ها حتی روایت می کنند که نصف شهر به کلی سوخته و از میان رفته است.

شب پنج شنبه تا اندازه ای آرام گذشت، و جناب سردار هر طور بوده مروجین مذهبی را وادار کرده که پطروس خونخوار را از قتل عام بی گناهان ممنوع کنند. ولی چه فایده آنچه شدنی بود، شده بود.

از محله‌ی میدان سید حسین بیگ اغراق نباشد در حدود ۸۰۰ نفر زن و مرد و کودک کشته شده است. مخصوصاً از افراد

روحانی عده‌ی کثیری شربت شهادت نوشیده‌اند. به طوری که بعضی خانه‌ها به کلی از ساکنین خالی مانده است، و چه بسا خاندانها که به کلی منقرض و نابود شده باشند.

احدى از اقوام و اقارب خود کمترین اطلاعی ندارد، ولو اینکه فاصله‌ی منزل آنها از ده قدم بیشتر نباشد. زیرا احدى جرات بیرون رفتن از خانه را ندارد، و بیرون رفتن همان و کشته شدن همان.

اغلب مردم در این دو روز در داخل مجرای قناتها و ته چاهها و پشت بامهای دو پوش، مخفی شده‌اند، و می‌گویند، عده‌ای هم در همین مکانها از زیادی جسد‌های فاسد و هوای سنگین مرده اند.

خداآندا؛ این چه بلای ناگهانی مخوفی بود، که به ما بندگان روسیاه خود نازل کردی، گیرم که ما معصیت بسیار داشتیم، ولی آخر دریای کرم و رحم تو کجا رفته بود؟

ای پروردگار مهریان و مشق، ای ارحم الراحمین!  
امروز دو روز از آن واقعه‌ی هولناک گذشته، و به طوری که از اقوال و روایات مختلف بر می‌آید زیاده بردوازده هزار نفر کشته شده‌اند.

امروز یوم شنبه ۰۱ جمادی الثانی ولایت چنان خاموش است که انسان را به وحشت می‌اندازد. گروهی از مردم ساکت و آرام از صبح تا غروب فقط مشغول دفن مردگانند آن هم در قبور عمومی. شرح قضیه‌ی چنین است که اول در وسط قبرستانها و جاهای گود مردگان را از زن و بچه روی هم می‌ریزند و بعد از جاهای بلند خاک کنده روی آنها را می‌پوشانند اغراق نیست اگر بگوییم که هزار نفر را پهلوی هم این طور مدفون می‌سازند.

الآن دو روز است که همه‌ی مردان باقیمانده، مشغول دفن اموات هستند. و باز هم از خانه‌ها و کوچه‌ها اجساد پاره و خونین را پشت سر هم می‌آورند، و بعضی اجساد را خودم دیدم، که نه سر داشتند و نه پا و نست، خلاصه محشری کبرائیست، که شرح آن نتوان کرد.

از روز سه شنبه ۱۳ جمادی الثانی افراد مسلح جُلو با توب و مهمات زیاد به طرف سلماس حرکت کردند، تا سزای اسمعیل آقا را کف دستش بگذارند. و کوچه‌ها پر است از افراد مسلح جُلو که ارابه‌ها و حیوانات باربر را به جلو می‌رانند. ولی الحمد... به مردم کاری ندارند، در واقع باید اقرار کرد که قاتل این همه نفوس بی گناه تنها همان اسمعیل آقا سمکو می‌باشد، که از جهالت و ندانی و یا در اثر تحیریک دیگران به این عمل شنیع مبادرت کرد، و کسی پیدا نشد به آن مرد جاہل بگوید که آیا با کشتن مارشیمون مگر می‌توانستی، بساط این‌ها را برچینی؟ چنانچه نتوانستی، زیرا اینها پشت شان به کوه قاف متکی است و انگلیس و فرانسه حامی اینها هستند، و کار نپخته و نسنجیده‌ی تو فقط به امحاء نفوس کلی منجر گردید. که تا روز قیامت از این همه خونهای ناحق که جاری گشت روسیاه خواهی شد. امروز خبر آورند که عده‌ی کثیری از اشرار خونخوار جُلو به دو قریه‌ی قهرمانلو و عسگرآباد حمله کرده و پس از زد و خورد شدیدی بیچاره اهالی آن دو قریه و سایر قرای اطراف را که به آن دو ده پناه برده بودند، در داخل مساجد قتل عام نموده‌اند. به طوری که جوی خون از زیر چهارچوب پنجه‌های مساجد به بیرون جاری شده بود و آن گونه که مخبر می‌گفت، در حدود یک هزار نفر زن و مرد و کودک کشته شده‌اند. و احده‌ی از آن دو قریه باقی نمانده است. تا

غره‌ی ماه ربّ تمام اهل ولايت در معرض قتل و غارت و انواع مضائق غيرقابل تحمل ديگري بودند، كه تصور نمی کنم در هیچ كجای عالم چنین ظلم و عدوان سوزناکی نظير و تالی داشته باشد.

## حوادث ماه ربّ سال ۱۳۳۶ هجری قمری مصادف با اواخر فروردین ماه و اوایل اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۷ش

امروز شنبه ۲ ماه ربّ است، مروجین مذهبی فرانسه پس از اينكه با همدستی ديگر مروجین ينگی دنيائی و فونسول یاغی اروس، اين چنین آتش هولناک و خانمان سوز را روشن کردند. و متجاوز از يك صد هزار نفر نفوس بي گناه ولايت را به کشتن دادند. اينك مشغول حراج انبارهای غله و حبوبات خود شده اند، و چنین معلوم است که ماندن در اين ولايت ويران را موافق مصلحت خود ندانسته، و قصد عزیمت دارند. و حق هم دارند، آخر چگونه آنها بعد از اين می توانستند در میان مردمی زندگی نمایند که پدر و مادر و يا برادر و خواهر و يا قوم و اقربای آنها را برای هیچ و پوچ به کشتن داده اند. خداوند انشاء... عذاب آنها را شدیدتر کند، که مستحق هیچگونه رحم و مروت نمی باشند. تا حال کدام آدمی و در کجای دنیا دیده بود، کشیشانی که در طریقت خود راه حق را انتخاب کرده و زنار بسته و صلیب مسیح را به عنوان خدمت به سایر مردم بر گردن خود آویخته دارند، بدون دلیل و سند قاتل و جلاد خلائق بي گناه شده باشند، و آیا این روحانیان مسیح بیچاره که ورد زبانشان، خدا مهریان است می باشد، حقیقتاً در همه‌ی نقاط عالم طالب اینگونه مفاسد و کینه جوئیها هستند؟

به هر صورت حرّاج انبارهای مملو از غله و سایر ماقولات موجب ارزانی و فراوانی ارزاق مردم شده است. به طوری که تمام نرخها شکسته، مثلًا نان لواش اعلا را هفته ۵ قران می فروشند و این در نتیجه‌ی فروش مال و مواشی بسیار که دردهات اتباع خود نگهداری کرده بودند. هفته‌ی گوشت به سه پنلاد (۰۳‌شاھی) (سی پنلاد = ۱۵۰۰ دینار = ۰۳‌شاھی) رسیده است. همچنین بعضی خانواده‌های مسیحیان از این کار مروجین سخت به وحشت افتاده و ماقولات و اشیای خانه‌ی خود را می‌فروشنند تا سبکبار و فارغ البال آهنگ مهاجرت نمایند. حتی امروز حکیم صاحب خونخوار و عامل بزرگ این قتل عام وحشیانه هم مانند گربه‌ی خواجه عبید زاکلنی، عابد و مسلمان گشته و اعلان داده که هر کس گندم و آرد بخواهد به قیمت ارزانی می‌فروشیم، تا در ولایت قحطی و گرسنگی نباشد. و اتباع محترم ایران به زحمت نیفتند هر کس مایل است فوراً مراجعته نماید اما چون باطنش مانند شیطان رجیم پلید و فاسد است مردم باور ندارند و عده‌ای هم می‌ترسند مبادا به آرد و گندم مواد زهردار مخلوط کرده باشد.

باز هم بعضی علافان و نانوایان نانجیب حریص گندم و آرد را خریداری کرده، انبار می‌نمایند تا دوباره به خلق ا... چند برابر بفروشنند.

روز دوشنبه جناب سردار پس از مذاکره با دکتر شید، شروع به جار کشیدن کرد، که احدی حق ندارد، گندم و آرد خریده انبار نمایند و حتی دو نفر از نانوایان را که اقدام به انبار کردن آرد کرده بودند، به امر جناب سردار دار کشیدند، تا این جماعت بی ایمان و خداشناس بلکه از مرگ ترس داشته باشند. و ضمناً این عمل درس عبرت خوبی برای محتکرین بی انصاف گردید. آن

طور که از بعضی اعمال و گفتار جماعت غاصب بر می آید، مثل اینکه حضرات از یک خطر پنهانی واهمه پیدا کرده اند، و اوضاع یواش یواش آرامتر می شود، تا خدا چه بخواهد.

مردم دلگرم شده و در معابر و گذرها رفت و آمد دارند.

حتی عده ای از اصناف به هر زحمتی است مشغول تعمیر دکاکین خود هستند، که خرید و فروش را شروع نمایند. ولی چهره ی همه ی مردم بسیار لاغر و رنجور و زرد رنگ شده تو گوئی که اهل ولایت همگی مدت چندین ماه حصبه گرفته و بستری بوده اند. و حالا تازه از رختخواب مرگ بلند شده اند. صغیر و کبیر در موقع راه رفتن از شدّت ناتوانی پی در پی به زمین می خورند، و در عرض چند دقیقه دیده می شود، که چندین نفر به زمین خورند، خود دعاگو هم دیروز دوبار زمین خوردم، و چندین دفعه دست به دیوار گرفتم، تا به زمین نخورم.

شب ۶ ماه رجب، انجمن مسلم و ترسا، سه نفر غارتگر را در لباس چُلو گرفتار کرد. و با کمال تاسف و تأثربعد از استطاق و تحقیق بدنی معلوم شد، که آن روسیاهان مادر بخطا سه نامسلمان بوده اند، که خود به لباس چُلوها در آورده، و مشغول غارت بوده اند. پروردگار؛ روسیاهی بیشتر از این نمی شد که کشف این مطلب به مردم نصیب کرد و من در عجب ای خدای منقم و قهار پس کی دریای غصب تو به جوش خواهد آمد، آخر ما مشتی مردم با چه امیدی دیگر زنده بمانم؟

به حکم پتروس آن سه نفر نامسلمان ناجیب با شلیک گلوله کشته شدند. ولی آن گلوله ها در واقع قلوب مردم محترم مسلمان را چنان جریحه دار ساخت که تصور نمی رود زخم آن بهبود یابد. زیرا آن تیرها تیر انقام یا تیر تنبه و سیاست نبودند بلکه

تیر-تمسخروری‌شند بودند، تا آواز عدم لیاقت افشار و دنائت مسلمین در دنیا طنین افکن گرد.

امروز یوم یکشنبه ۰۱ماه رجب مژده رسید، که از طرف سلدوز سلحشوران عساکر عثمانی، برای نجات ولايت می‌آيد. پروردگارا صد هزار شکر که سرانجام روزنه‌ی نجاتی به روی مردم ولايت باز گردید. جُلوها از شنیدن این خبر و همچنین مروجین مذهبی به دست و پا افتاده، و چنان خود را گم کرده اند، که مگو و مپرس و شب و روز در قلق و اضطرابند. حالا معلوم شده، که صحبت‌های این چند روزه‌ی اخیر بی‌دلیل نبوده است، آری باید گفت: که دست بالای دست بسیار است.

امروز پتروس با اردوی بزرگ مرکب از پیاده و سوار و توپخانه به طرف سلدوز حرکت کرد، ولی زنان جُلو دیگر مانند دفعات قبل همه‌مه و هنگامه نداشتند و همگی سکوت کرده، و در خود فرو رفته بودند.

امروز حکیم صاحب اعلام کرده هر کس از من طلبکار است، بباید طلبش را دریافت دارد، و حقیر عرض می‌کنم ای حکیم جlad و ای شیطان مجسم، کیست که از تو طلبکار نباشد؟ نه طلبکار پول و خواسته بلکه طلبکار جان و زندگی، آخر کدام خانواده باقی مانده، که عزیزانش با تیر تفنگ‌های پنج تیر اروس و سه تیر فرانسه که تو پول دادی و آنها را خریدی، کشته نشده باشد؟

گاهی نعوذ با... از حکمت خداوند به حیرتی عظیم دچار می‌شوم، که منظورش از آفریدن چنین سگان درنده و روبهان مزور و گرگان خون آشام چه بوده است؟

ای لعنت ابدی باد بر تو ای حکیم دیو صفت که بنام درمان  
بخشی به این ولایت آمدی، ولی رخم بر روی رخم زدی، و صدها  
هزار قلب بی گناه را از تپش و ادامه حیات که عطیه ای رایگان  
خداآوندی به انسانها می باشد بازداشتی؟ ای مرد شرور بی رحم  
آخر دریای کینه ورزی تو ساحلی نداشت؟

امروز ۱۵ رجب پتروس با اردوان خود از سلدوز  
مراجعت کرد، و شبها دوباره قاچاقهای ارمی و او باش جُلو به  
خانه ها دستبرد می زند. ولی آن جسارت گذشته را ندارند، و تا  
اهالی در منزل فریاد زده کمک می خواهند، آن نابکاران فوراً  
فرار می نمایند.

امروز ۱۸ شهر رجب است جناب سردار از حیله و نیرنگ  
صاحبها و اعمال و اقوال ضد و نقیض پتروس غاصب به جان  
آمده، ناچار از حکومت استعفا داد و به صواب دید پتروس جناب  
حاج عزیزخان امیرتومان حاکم ارومیه شد و پتروس به عهده  
کشید که جلو بی نظمی را بگیرد. این نابکار برای چندمین بار  
است، که چنین وعده های نامردانه می دهد، و به هیچ یک از آنها  
هم وفا نمی کند، و در حق او این شعر مناسب حال است.

مژگانی دهیم ما بهمه گرگ در تنه شد شبان رمه

در روز ۱۶ رجب که قسمتی از مروجین فرانسوی از  
ارومی رفتند، جماعتی از افشار که به خانه های اطراف مرکز آنها  
پناه برده بودند به وحشت افتاده، و از خوف جان عاقبت با تقاضی  
مبلغ کلانی از جناب پتروس مالک ولایت چند نفر کشیکچی گرفته  
اند، که حافظ آنها باشند و البته آنها هم وظیفه‌ی حفاظت خود را به  
نحو احسن انجام خواهند داد زیرا این نازپروردگاری‌ها تاکنون ندیده

اند که چه به سر مردم ولايت آمده است، و انشاء ا... از مرحمت  
قراولان پطروس گوشه‌ی کوچکی از آنرا من بعد خواهند دید.  
امروز حکیم صاحب راهرو راه حق و مرشد خدایپرست  
مرؤجین ینگی دنیائی، اعلام کرده که بعداز این به تمام ایتام  
مسلمین جیره‌ی غذا خواهد داد، تا خداوند از او راضی باشد  
ا... این چه ریاکاری حیرت افزایی است، که این نامرد  
خدانشناس انجام می‌دهد. و کسی نیست که به این ملعون خونخوار  
بگوید، آخر برای چه پدر آنها را کشته تا امروز به آنها جیره  
بدھی ای مرد نابکار ابلیس صفت؟

قاچاقهای ارمنی اموال بسیار در هر رهگذر ریخته و به  
قیمت ارزان می‌فروشند و صاحبان اصلی آنها که اموال خانه‌ی  
خود را در میان اثاث مزبور می‌بینند از ترس جان نمی‌توانند دم  
بکشند.

امروز از طرف حکومت جار کشیدند، که مردم حق ندارند  
در بعضی کوچه‌های در دار و یا خانه‌ها خرید و فروش نمایند.  
همه باید برونده بازار و دکاکین خود را دایر کنند. معلوم است که  
این کار به صواب دید مالکان دکاکین بازار انجام گرفته است.  
باز هم نان گران شده و هفتھ آن به ۹ قران رسیده است،  
متنقال چای چهارده شاهی و تخم مرغ دانه ای ده شاهی می‌باشد.  
امروز ۲۴ ربیع پطروس دستور داد جار کشیدند که هر  
کس از مسلمانان از خانه خارج شود، بی سوال و جواب به قتل  
خواهد رسید. برای اینکه قشون مسیحی به شهر می‌آید. بعدها خبر  
رسید پطروس اعلام جهاد داده، که عموم افراد جُلُو باید به جنگ  
رفته، با قوای عثمانی‌ها به محاربه مشغول شوند. چنین اشتهر

دارد که قشون روم در کنار قریه‌ی باراندوز اردو زده است، و به همین جهت اینان دست و پای خود را گم کرده‌اند.

## حوادث ماه شعبان المعمّم ۱۳۳۶ هجری قمری صادف با اواخر اردیبهشت ماه و اوایل خرداد ماه ۱۴۹۷ م.ش

از دیروز شنبه ۸ شعبان پتروس با تمام اردوی مسیحی به محاربه رفت، و زن سلطنه اش به جای شوهر حاکم شهر شده است. این عفریته امر داد امروز جار کشیدند که احدي از افراد مسلم از خانه نباید خارج شوند، که کشته خواهند شد. ولی صدهزار شکر که صدای توپهای دشمن کوب عساکر منصوره‌ی عثمانی، از بعدازظهر امروز به گوش رسید، انشاء... دوره‌ی اسارات و بندگی افشار به همین زودی‌ها پایان خواهد یافت.

مزده‌ای دل که مسیحا نفسی می‌آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید

خبر بلبل این با غم پرسید که من

ناله‌ای می‌شنوم کز قفسی می‌آید

امروز ۱۱ ماه شعبان پتروس نابکار از محاربه عودت کرد، و چند نفر عسکر هم اسیر کرده بود. رجاء وائق دارم که به همین زودی‌ها این درندگان خونخوار بکلی محو و نابود شوند.

امروز جناب سردار پیش پتروس و دکتر شید رفته، و شکایت کرده است که شما مگر آن نیستید که قول همه گونه مساعدت دادید، پس این چه مصیبته‌ی است که اهل ولایت را دچار کرده‌اید؟ حتی بنات (دختران) ۸ و ۹ ساله هم از تعرض افراد شرور در امان نیستند، و آخر فردا جواب دولت ایران را چه خواهید داد؟

آن دو نابکار از این سوال و جواب بسیار ناراحت شده، و در خفا شمشه فرهاد وزیرآبادی رعیت خود سردار را که سالها نان و نمک آن مرد محترم را خورده بود، مأمورمی کنند که صدای سردار افشار را خاموش نماید. تا فردا دردرسی برای آنها ایجاد نکند. این است که آن نابکار نمک به حرام هم در خانه‌ی سردار با یک گلوله کار آن مرد محترم را بساخت، و آن بزرگوار دل سوز ملت هنگام چاشت یوم سه شنبه ۱۲ شعبان المعلم ۱۳۳۶ جان به جان آفرین تسلیم کرد. افسوس و صدهزار افسوس، تاکنون بیش از یک صد هزار نفر از اهل ولایت چه شهری و چه دهاتی به قتل رسیده اند. این همه مرگ و میر و این قدر به مردم اثر نداشت، که مرگ آن سردار بزرگ کرد، بعدها هم پتروس ملعون به صواب دید دکتر شید ابلیس، برای اینکه داستان شهادت سردار بعدها بر اهل ولایت مکشوف نشود، امر کرد که شمشه فرهاد را با شلیک گلوله کشند.

## حوادث ماه مبارک رمضان ۱۳۳۶ هجری قمری صادف با اواخر خرداد و اوایل تیر ماه سال ۱۲۹۷

پ. بش

امروز ۱۱ ماه صیام مژده رسید، که جنگ آوران رشید عثمانی و بهادران اسلام وارد شهر سلماس شدند، و تمام افراد جُلُوی مقیم آن ولایت جان خود را برداشته به سمت ارومی فرار کرده اند.

بدین مژده گر جان فشام رواست

پطروس از شدت یاس و نالمیدی عده‌ای از قشون خود را به سمت سلماس فرستاده، که بلکه ورود قوای منصوره‌ی روم را به تأخیر اندازد، تا قبایل جُلو فرصت فرار داشته باشند. امروز خبر رسید، که اردیع عثمانی‌ها باز هم از سلماس به سمت خوی عقب نشسته است، خداوندا خودت به این زن و بچه‌های بی پناه رحم فرما.

دیروز افراد غضبناک جُلو چندین نفر را که مخفی بودند، پیدا کرده، و از جمله؛ آقا سید محمد خلخالی را کشتد. خداوند عذابشان را شدیدتر فرماید.

تمام ایام ماه مبارک، پطروس نابکار چنان روزگار را به مردم تنگ گرفته بود، که قلم از بیان آن عاجز است. و باز دوباره کشت و کشtar و غارت شروع گردیده است امروز عید فطر است ولی احدی قادر نیست که از خانه خارج شود.

جسته گریخته شنیده می‌شود، که قوای پطروس از عساکر منصوره‌ی روم شکست سختی خورده، و به طرف ارومی عزیمت کرده‌اند. از شایعات اینطور فهمیده می‌شود، که پطروس خیال دارد دروازه‌های شهر را بسته و مسلمانان را در پشت حصار جمع نماید، تا قوای عثمانی اگر به شهر هجوم کند، مسلمانان درمیان دوآتش گیر کرده، و همگی مقتول گردند.

حوادث ماه شوال المکرم ۱۳۳۶ هجری قمری  
صادف با اوآخر تیر ماه و اوایل مرداد ماه سال ۱۲۹۷  
ش.

از روز اول شوال المکرم برای چندمین بار حکم قتل و غارت صادر شده، و شب و روز مسلمانان در معرض انواع تعرض و تجاوز هستند.

تا اینکه روز ۱۶ شوال عده‌ی کثیری از زن و مرد جُلوها با ارابه‌های پر و حیوانات باربر و پیاده و سواره شروع به خروج از شهر کردند. ولی از لطف خداوند منان هنوز نصف بیشتر آنها از شهر خارج نشده بود، که پیش فراولان سوار شیر شکار اسلام از دروازه‌ی بالو وارد شهر شدند، و همراه مردم دل سوخته به طرف محله‌ی یورشاه هجوم کردند.

الآن قیامتی در محله‌ی یورشاه برپا شده است، و اکثر مسیحیان بومی هم دست و پای خود را گم کرده، به خانه‌ی مسلمانان پناه می‌آورند. اما چه خانه‌هایی همه مخروبه و بدون اثاث با ساکنان بیمار و گرسنه با وجود این اکثر مسلمانان افسار همه‌ی گذشته‌ها را فراموش کرده، و پناهندگان ناجوانمرد را با جوانمردی محمدی خود قبول می‌کنند، تا معلوم شود که نامرد و مرد کیست؟

هنگامه‌ی عظیمی برپا شده است. مردم وحشت زده و گرسنه و نالمید که ناگهان روزنه‌ی امیدی پیدا کرده‌اند، از زن و مرد و صغیر و کبیر دلاوران اسلام را در میان گرفته، و خاک پای آن برادران دینی را توتیای چشم می‌نمایند. حقیقتاً محشری است که به وصف نمی‌آید، چشمی نیست که گریان نباشد، و لبی نیست که نخنده، و شرح حال دلگذار خود را به این دلاوران اسلام شرح ندهد.

سواران شیرشکار اسلام هم به قدری از این وضع دلخراش منقلب و آشفته شده‌اند، که بی محابا عنان اختیار از کف داده و به طرف محله‌ی یورشاه و مرکز مروجین فرانسه هجوم می‌آورند، و صغیر و کبیر را با تیغ انتقام به دیار هلاکت می‌فرستند.

تمام کوچه هائی که به دروازه‌ی هزاران منتهی می‌شود، و همچنین راههای خارج شهر تا پل سه چشمه‌ی شهرچایی از ارابه و اثنایه و اموال است، زیرا جُوها از ترس جان همه را به زمین ریخته و فرار کرده‌اند.

باری روزهای ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ شوال<sup>۱</sup>، ستونهای قشون اسلام با توب و شصت تیر و پیاده و سواره وارد شهر شدند. به طوریکه شهر مالامال از قشون اسلام گردید. و همگی در عمارات محله‌ی یوردشاہ سکونت کردند، و در روز ۲۳ ماه فرمانده عثمانی‌ها یک شبانه روز فرمان قتل عام داد. باقیمانده‌ی مروجین فرانسوی تحت ریاست سوتنتاق ریاکار که در شهر مانده بودند و دستشان تا مرافق به خون مردم بی‌گناه آغشته شده بود، تماماً قتل عام گردیدند.

حقیر خداوند را شاهد و ناظر می‌گیرم که هیچ وقت چه قبلا و چه حالا راضی به کشته شدن موری هم نبوده، و نیستم. زیرا میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است ولی از بس این نابکاران راه و رسم وفا و مروت را در این مدت فراموش کرده و کشتن مسلمانان را مشغله‌ی بی‌اهمیت و پیش پا افتاده‌ی خود کرده بودند، اینک از امحای این قوم ظالم ذره‌ی هم ناراحت نیستم، و سزای قاتل جز قتل چه می‌تواند باشد؟

امروز سه ساعت از دسته رفته جناب مصلح الدین پاشا چماندان(فرمانده) عثمانی اعلام داد، هر مسلمانی که افراد مسیحی را در خانه‌ی خود پنهان کرده باشد اگر فوراً تحويل ندهد، خانه‌اش بر باد خواهد رفت زیرا مار را در آستین پروردن، از خردمندی به دور است.

<sup>۱</sup> - روزهای ۲۰، ۲۱ و ۲۲ شوال، سال ۱۳۳۶ هجری قمری به علت خالی شدن شهر از دست جیلوهای خون آشام روزهای مبارکی در تاریخ ارومیه می‌باشد.

فی الفور انبارهای گندم و جو و حبوبات و سایر ماکولات را تصاحب کرده و قسمت بسیار بزرگی از آنها را به مردم بخشیدند، تا برای فاتح اسلام دعا نمایند، من جمله انبارهای حکیم صاحب نابکار را که همو موحد این فتنه و فساد عظیم بود، تصاحب نمودند. بطوری که از انبار واقع در سرای رحیم هفت آسیابی او فقط پنج هزار خوتگر سبزه و مویز بیرون آورند.

## حوادث ماه ذیقده الحرام ۱۳۳۶ هجری قمری صادف با اواخر مرداد ماه و اوایل شهریور ماه ۱۲۹۷

۵. بش

تمامی اهل ولایت با وجود اینکه هر کس به نحوی ماتم زده، دردمدند و ناساز بوده، و مصائب عدیم النظیر بی شماری را دیده اند. معهذا شاد و خندان و شاکر و دعاگو در معابر ظاهر شده و هر لحظه شکر ایزد منان را ورد زبان کرده اند، و از مرحمت خداوندگار بسیار خشنود و شاکرند، که شباهی تاریک هجران و بدختی آنها به روز روشن امن و امان مبدل گردیده است.

اگر آن خونخواران به راهنمائی قونسول اروس، دکترشید<sup>۱</sup> ملعون، و سایر مروجین مذهبی حیله گر و مورد خصم خداوند، آتشی بس جانسوز افروختند، جان و مال صدها هزار مردم ملایم طبع و بی گناه افسار را سوزانیدند، ولی هزاران شکر که عاقبت خود هم در آن شعله های سوزان آن سوختند و نابود شدند.

دیدی که خون ناحق پر وانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

<sup>۱</sup> - حالا هم به شخصی که از نظر اخلاقی باید از او متفرق بود در زبان عامیانی ارومیه، شید (شیت) می گویند که باقیمانده‌ی نام ناپاک دکتر آشید از حوادث جیلوها است.

در این مصیبت عظمی و اوپیلای وانسا، درست است که خون یک صد هزار مسلمان بی گناه به ناحق ریخته شد. که ثلث بیشتر آنها اطفال سه چهار ساله و شیرخوار بودند، که با گهواره و قنداق بدست ملاعین ابلیس صفت از اطاق ها میان حیاط افکنده شده، و یا با سرنیزه حلق و دهانشان در بغل مادران خود بریده شد. و خونشان با خون سینه‌ی مادرشان به هم در آمیخت و هزارها مرد و زن و طفل از گرسنگی و مرض و وحشت ناکام و نامراد تسلیم حضرت عزرائیل(ع) شدند. و اموال بی قیاس و ثروت بی اندازه غارت شد، و سوخت، و از بین رفت. و ولایت بهشت آسای ارومی به جهنم سوزان نفرت افزائی مبدل گردید، که سالهای سال و شاید در مدت یک قرن هم نتوان آنرا به صورت اول در آورد.

ولی به نظر دعاگوی حقیر این همه مصیبت عظمی لااقل این نفع معنوی را داشت، که افراد افسار، گران خفته‌ی پراکنده، را بیدار ساخت، و به آنها فهماند که فقط و فقط اتحاد و صمیمیت و فدایکاری است که درد آنها را می‌توان درمان کند و جز با اتحاد و غیرت و از خود گذشتگی قائم بالذات و محکم و متین نتوان گردید به شرطی که جوانان و مردان افسار این سوانح دلخراش را آئینه‌ی عبرت خود دانند و مرد مردانه اقدام نمایند. امروز جناب مصلح الدین اعلان داده، که بعداز ظهر تمام طبقات ولایت از علماء و اعیان و ملاکین و تجار و اصناف و خرده پا همه در باغ عمارت سرداری چهار ساعت به غروب مانده حاضر باشند تا مطالب مهمی به اطلاع آنها برسد.

بعداز ظهر تمام طبقات ولایت در محوطه‌ی باغ مزبور حاضر شدند، به طوری که محوطه‌ی به آن وسعت ملاممال از جمعیت گشته بود، جناب قماندان(فرمانده عثمانی) در بالای کرسی

حاضر شده، و اول این شعر پرمعنای سعدی را با صدای رسائی خوانند:

شیر زیان را بدرانند پوست  
مورچگان را چو بود اتفاق  
بعداً به لسان ترکی استانبولی مطالب بسیار مهیج و موثر در  
مورد اتحاد و یکی بودن تمام مسلمین جهان برای رسیدن به مجد و  
عظمت بیان داشتند، که بسیار موثر افتاد. آخر سر هم با چشمان  
گریان و آواز حزین چنین گفتند.

ای برادران، ای مسلمانان، من وقتی که در پیشاپیش عساکر  
خود به طرف ارومی می آمدم تمام دهات و قصبات را خرابه و  
سوخته دیدم، که در همه ی آنها اجساد زن و مرد و طفل مسلمان  
لخت و بر هن و خونین افتاده بود، که بیشتر آنها را حیوانات بیابان،  
خورده بودند<sup>۱</sup>. بسیار اجساد بچه های شیرخوار را دیدم، که سر  
آنها از بدن جدا شده بود. و هیچ مرد مسلمانی تحمل دیدن آن مناظر  
رقت انگیز را نداشت. برادران قسم به حقانیت آیه ی مبارکه ی لا  
إِلَهٌ إِلَّا أَنْتَ مُحَمَّدٌ رَسُولٌ أَنْتَ مِنْ وَ عسکر هایم از سلاماس تا ارومی  
جز اشک و آه چیزی نداشتم که نثار این شهدای بی گناه اسلام  
کنیم. ای مسلمانان خداوند را شاهد می گیرم که در مسیر راه بیش  
از ۲۰ هزار نعش مسلمین را دفن کرده ایم. و اغلب آن اجساد نه  
سر داشتند، و نه دست و پا، به فاصله ی هر ساعت امر می کردم  
که عسکرها خندق های بزرگی کنده، و دست و پا و سرهای پراکنده  
را جمع آوری نموده، و دفن کنند. ای مردم آخر این بچه های  
صغری چه تقصیری کرده بودند، که این طور نامردانه کشته شده  
بودند؟ ای مسلمانان آخر زنها و مردان خمیده قد پیر چه خطری

<sup>۱</sup> - در ۸۸۰ روستای اطراف ارومیه، وضعیت بسیار وخیم تر از شهر بود و  
چون محل فراری وجود نداشت پاکسازی نژادی با شدت تمام انجام می گرفت.  
که تعداد زیادی از این روستاها اصالت خود را از دست دادند، و یا به کلی از  
این منطقه مهاجرت نمودند و یا قطع نژادی شدند.

برای کفار داشتند، آن جانوران خون آشام آنها را این چنین قطعه، قطعه، کرده بودند. شما به من می گویند که به مسیحیان بومی کاری نداشته باشم، ولی خدا و وجود من به من امر می دهن، که قصاص این همه شهدای اسلام را بگیرم، به من بگویند، کی آنها را کشته است، مگر اینها مقتولین عزیزان شما نیستند.

مردم در این موقع چنان به هیجان آمدند، که مانند روز عاشورا صدای شیون و گریه‌ی آنها به آسمان برخاست. و همه بلا استثنای سر و پیشانی خود کوفته، و زار زار می گردیدند. که حقیقتاً مجلس نطق مجلس عزا و ماتم مبدل گردید.

پس از مدتی این صاحب منصب رشید اسلام چنین گفت:

ای برادران، ای ایرانیان، راه چاره فقط این است که شما هم مانند ما مسلح شوید، تا به درد خودتان علاج نمایید. بیانید دست به دست هم داده و کفار انگلیس را از شهرهای مقدس اسلام از مکه از مدینه خارج سازیم. و نشان بدیم که هیچ کافری تا ما زنده هستیم جرات آنرا نخواهد داشت که به ممالک اسلام تجاوز نماید!.. در این موقع حالی به من دست داد که وصف آن غیرممکن است، نه خواب بودم نه بیدار، در یک حالت میان خواب و بیداری این طور به نظرم می رسید، که نادر آن پیشوای مقتدر و توانا سر از خاک برآورده، و با صدای غران خود افراد افشار را به جانبازی و فدکاری تشویق می نماید. و می فرماید، ای افشار دلاور من مانند کوه احد در پشت سر شما ایستاده ام، آه و ناله برای چه، مرد را چه نسبتی با گریه و زاری است، مرد باشید و شرف خود را با شمشیر نگهدارید. و باز می دیم که این قشون ایران... و نه عساکر عثمانی ها و پادشاه ایران آنها را برای نجات ولايت ارومی فرستاده است!...

ولی هیهات؛ اینها همه خیالات و اوهام بودند. و این مانع که درمانده و اسیر و بی پناه مانده بودیم!..

القصه در آخر مجلس به صلاح دید اعيان و بزرگان شهر،  
جناب حاج عزيز خان امير تومان، در مسند حکومت قرار گرفت.  
و جناب قماندان(فرمانده عثمانی) تمام دارائي و املاک مسيحيان را  
از طرف دولت عثمانی تصاحب شده، اعلام کرد.  
بعداً نيز اسمى قراء و قصبات مسيحي نشين را در لوحه  
هائى نوشته، و در چند محل نصب کردن، تا هر کس مایل باشد  
آنها را اجاره نماید.

بارى عساکر عثمانی مدت چهار ماه و نیم در ولايت ارومی  
مانده، و پس از عيش و عشرت فراوان و اندوختن زر و سیم  
کلان، به موطن خود عودت کردن. اما در آخر يك بى انصافى  
بزرگ هم مرتکب شدند، و تفصيل اينكه غروشهای(پولهای رایج  
کشور عثمانی) خود را به زور و اکرام از قرار هر صد غروش  
چهار تومان به مردم بیچاره فروختند. در صورتى که تمام آنها  
الآن از رواج افتاده، و مانند منات اروس به لعنت خدا هم نمی ارزد  
چه نیکو گفته اند.

فلک زده را از هر طرف سنگ آيد، به سر آيد.  
امروز از يك نفر مسيحي ساكن قريه ی ديزج تکه بنام  
حيدر كوخا، که مرد مهرiban و بي آزاری بود، و با دعاگو مشترى  
و رفاقت داشت، نامه اي از صائين قلعه به وسیله ی يكى از  
مسافرين به دستم رسيد.

حيدر كوخا در اين نامه پس از احوال پرسى و مژده برای  
سلامت خود، نوشته بود، بعد از آنکه ما هم به حکم پطروس همراه  
قاiele ی فراريان شديم، خيلي ناميد و ناراضي بوديم، زيرا دل گinden

از وطن آسان نیست، شخص ممکن است دور از وطن سالها حتی پادشاهی نماید، ولی به خدا گدائی در وطن به هزار پادشاهی غربت می‌ارزد. پس از آنکه دو سه فرسخی از ارومی دور شدیم، دچار چه مصائب و بدختیها که کشیدیم. که شرح آن نتوانم کرد، همین قدر می‌گوییم، زن و مرد از هول جان اثاث منزل خود را داخل جویها ریخته، تا اربابه‌ها بتوانند عبور کنند. در موقع گذشتن از رودخانه‌ی گدار و... (زرینه و سیمینه رود) متجلوز از صدها نفر را برد. مادران از شدت خستگی جگرگوشگان خود را در بیابان و کوه رها کرده، و جان خود را نجات می‌دادند. شب و روز در معرض حمله و هجوم عشایر و اهالی بودیم. و حتی یک ساعت نیز آسوده نبودیم، چنانچه دختری داشتم پانزده ساله و آرام جانم بود، اما خودم حالا در صائین قلعه هستم ولی نمی‌دانم چه بلائی به سر دخترم آمده است. و آیا او مرده یا زنده است؟

ٹُف بر این زندگانی همراه در بدری و بی‌کسی، آنروزها چه روزگار خوبی داشتیم، همه مانند برادر با هم بودیم. اما این پطروس و افرادش هم جان شما را گرفتند، و هم جان ما را. بیشتر از نصف فراریان در صحراء بیابان گم شدند، و کسی تا حال از آنها خبری ندارد. نصف بیشتر باقیمانده هم از شدت مشقات راه و گرسنگی و مرض مردند. که حتی فرصت دفن کردن آنها را هم پیدا نکردیم. یکی از مردگان دکتر شید بود که این همه آتش در ارومی بrippا کرد، و ما را که مانند برادر صمیمی بودیم از هم دور نمود. الان نه روی مراجعت به وطن داریم و نه طاقت ماندن در غربت، خداوند روی اشخاص پست فطرت خائن را سیاه کند.

از شما خواهش می‌کنم از وضع ولایت و اقوام من در قریه ی دیزج تکه .....

**حوادث ماه ربیع الاول ۱۳۳۷ هجری قمری**

بیست و چهارم شهر ربیع الاول جار کشیدند، که حاکم جدید وارد ارومی می‌شود. چهار ساعت به غروب مانده جناب سردار

فاتح با عزت تمام وارد شهر گردید، و مردم به قدر امکان پیشواز کردند.

جناب حاکم جدید در دروازه ی یوردشاہ خطاب به مستقبلین فرمودند، که ورقه های مخصوصی اورده ام که تمام افراد میزان زیان و ضرر و خسارت خود را در آنها بنویسند، تا پس از جمع آوری آنها را به طهران بفرستم و اهالی ارومی یقین بدانند، که پادشاه ایران تمام خسارات واردہ را جبران خواهند نمود.

این کلام که از دهان حضرت سردار فاتح شنیده شد، مردم شکرگزاری کردند.

### آمین یارَبُ العالمينَ

اگرچه اصل ادعای مسلمانان که اسباب فتنه و فساد را فراهم کرده یکی صاحب دکتر شید بود. که در راه مهاجرت مرد، و دیگری حکیم پارکارد که در روایت مانده است. و اگر چه از نظر مردم غایب است و لکن جناب حاکم جدیداً اکثر اوقات با او هم جلیس می باشد، به طوری که در نتیجه ی وسوسه ی آن نابکار بعضی اقدامات کردند که اهالی بسیار ناراحت شده اند، از جمله این حکیم دون شهرت داده، که از ینگی دنیا یک میلیون پول خواسته ام، که بر مسلمانان اعانه بدhem. اهالی و بزرگان چند جلسه شورا نمودند، و آخر چاره را در آن دیدند که ارتباط و خصوصیت حاکم جدید را با این ملعون به حضور اقدس همایونی اطلاع دهند و چاره ی کار را در پادشاه خودبجوینند.

اکثر مردم می گویند، ما به پول اجنبی احتیاج نداریم، و نان جوین خود را بهتر از پلوو چلوخارجه می دانیم. و دعاگو می گوید که رعیت ایران زمین اگر از گرسنگی هم بمیرد، حتی از اجنبی یک لقمه نان هم تقاضا نمی کند، و لو اینکه آن لقمه موجب بقای

حیاتش گردد. با این برداشت که جناب حاکم جدید گرفته آنقدر نخواهد کشید که رشته‌ی کارها باز از دست برود، و مردم ولايت اسیر خواهند شد.

### ماه شعبان المتعظم ۱۳۳۷ هجری قمری

یوم دوشنبه ۴ شعبان جمعی از امرا و اعیان و اکابر و تجار و اصناف در منزل جناب آقای سیف العلماء جمع شده، و پس از مشورت قرار بر این شد، که هیاتی به تبریز رفته و قواعات ولايت را مو به مو و روابط جناب حاکم را با صاحب ابلیس صفت به حضور حضرت ولیعهد برسانند.

شانزدهم شعبان المتعظم بنا به حکم جناب ولیعهد جناب ضیاء الدوله حکمران جدید ارومی با جمعی سوار و سرباز و دو اراده توب در میان استقبال اهالی به شهر نزول، و اجلال فرمودند. جمعی از سربازانش در سرای گمرک و جمعی نیز در میدان توپخانه در جنب حکومت مستقر گردیدند.

از این طرف مخفیانه حکیم صاحب ملعون برای کاشتن تخم فتنه و فساد و خصومت و دشمنی به روسای عشاير به فراخور هر کس مبالغ کلانی تحويل می دهد. خبر موثق دارم، که وجودهات را این ملحد خونخوار داخل توبره های کاه اسبان جا داده و به روسای عشاير می رساند. کاری که این حکیم صاحب امروزها می کند، یقین بدان که این زیاد هم در شام نکرده بود. این زیاد زرو سیم را با کفش به اکابر دمشق داد، تا از مردان پست، بیعت گرفت. ولی این این زیاد ملحد با چوال و کیسه پول می دهد و می گویند که متجاوز از ۲۰ چوال پول دوهزاری تا حالا به چهريق و اسماعيل آقا رئيس عشاير شکاک رسانیده است.

امروز چهارشنبه ۱۹ شعبان جمعی از تابعین آقای اسماعیل سمکو، برای گرفتن قسط دوم پول خود مت加وز از پانصد نفر به شهر وارد شدند، ولی از آنجائیکه جناب حکمران مرد دوراندیش و کارданی است به عشاير مهربانی نموده، و به توسط مشهدی باقر رئیس نظمیه، آنها را به خانه های اهل ولايت مهمان داد.

صبح روز ۲۰ شعبان جناب حاکم شخصاً به منزل مرحوم سردار شهید تشریف آورده، و پس از عنایت به وراث آن مرحوم شخصاً قسمتی از منازل او را به مبلغ پنجاه تومان ماهیانه اجاره کرده، و همان روز به منزل جدید نقل مکان فرمودند. و اتباع مسلح خود را هم تماماً در اطراف حکومتی جایجا فرمودند.

از این طرف گویا عشاير به تحريك حکیم صاحب ملعون خیالاتی در سر داشتند، چنانچه از روز شنبه آشکارا شروع به یورش به طرف حکومت کردند، و دورا دور حکومتی را گرفته، شروع به شلیک کردند. حتی عده ای از عشاير ساختمان مقبره را سنگر قرار داده، و از آنجا خانه های حکومتی را هدف قرار دادند. اما جناب ضیاء الدوله آن مرد شیر دل شیر شکار از فزونی خصم و از محاصره پروا نکرده، و حکم جنگ را صادر فرمودند. در حالی که خودشان در پیشایش همه و تنگ بر دست و آستین ها بالا زده از این بام به آن بام می پریندند. و هجوم می کردند و بعداً حکم فرمود که توپها هم تیراندازی کنند. در این موقع این همه جسارت و دلاوری این سردار دلیر ایران، اهالی ولايت را چنان مصمم بر هجوم ساخت، که مانند آن تاکتون دیده نشده بود. این است که از هر محله و خانه شیران اشار همچون پلنگان غضبناک اسلحه برداشته، و **توکلتُ علیٰ** ... گفته، بنام نامی شاه مردان مرتضی علی به طرف یاغیان هجوم آوردهند، و جناب ضیاء الدوله

هم که الحق مرد مصمم آهنین اراده ایست فی الفور به اکثر داوطلبان افشار تفنگ و فشنگ رسانید. خلاصه پس از چند ساعت محاربه ی خونین عشایر تاب مقاومت نیاورده، فرار کرده، و از شهر خارج شدند. الحق این فتح بزرگ در تاریخ این ولايت باید بنام نامی سردار ضیاء الدوله ثبت گردد پس از اتمام محاربه اهالی زجر نیده و غضبناک ولايت دسته جمعی به طرف منزل حکیم صاحب ملعون حرکت کردند، که ریشه ی فساد را با کشتن او و اعوان و انصارش به کلی از ولايت قطع نمایند، ولی هزار افسوس آن ابلیس از توجهات حضرت ضیاء الدوله که مردم را مانع از خراب کردن منزل وی گردید، جان بدر برد. باری باز دست خیانت از آستین دسیسه و تزویر برآمد و طریق سعادت را قطع کرد.

باری الان که دو ساعت به غروب مانده به حکم سردار ضیاء الدوله، یک اراده توب به دروازه ی بالوفرستاده شد، و نظمایان و سواران و مردم مسلح تدارک قراولی شب را می بینند، که از طرف دشمن غافلگیر نشوند.

امروز ۲۵ شعبان عشایر بره (گلمانخانه) را متصرف شده، و به تمام اجناس تجاری موجود در انبارهای آنجا دست یافته اند، و مردم هم با هوشیاری تمام در حفظ و نگهداری شهر کوشاه استند. مظنه ی اجناس قدری بالا رفته و به شرح زیر است:

نان هفته ۶ قران- پنیر هفته ۱۰ قران- روغن لمبه یک من ۳۰ قران- چای گروانکه ۲ قران- شیرینی جات پونزه ۶ قران، باز محتکرین به دست و پا افتاده، و فعالیت دارند.

امروز پنج شنبه ۲۸ شعبان در حدود یک هفته می باشد که اهالی در شهر محاصره و محبوس شده اند، و بعضی از روسای

عشایر به تحریک حکیم صاحب از جمله بحری آقا با حکومت اظهار دوستی و اطاعت دارند ولی مانند روز روشن است که این کار جز حیله و نیرنگ چیز دیگری نیست و به همین علت حکومت به آنها اعتنائی ندارد.

امروز علی الطیعه خبر آوردهند که چند کشتی از دریا به طرف بره (گلمانخانه) می‌آیند، و بسوی عشایر مقیم بره توب می‌اندازند. مردم از این مژده به جنب و جوش آمده و از حکومت اجازه خواستند که برای محاصره و سرکوب کردن عشایر بره، از شهر حرکت کنند و حکومت نیز با تأکید اینکه هر پنجاه نفر فرمانده برای خود معین نموده و در وسط راه شهر و بره هم اقلًا سیصد نفر را در یکی از قرای میان راه، به عنوان عقب دار معین نمایند، اجازه دادند و عده‌ی مزبور با هلهله و همه‌مه حرکت کردند، ولی چون عده‌ی مزبور به هوای بدست آوردن غنیمت و بدون نظم و ترتیب رفته بودند، کاری از پیش نبرده و هنگام غروب آفتاب به شهر مراجعت کردند. معلوم شد که کشتیها نتوانسته اند به خشکی برسند و همچنان در دریا ایستاده اند و بره هم از طرف عشایر سخت محافظت می‌شود. اوایل شب بود که عشایر از اطراف به شهر هجوم آوردهند، ولی رشادت سردار ضیاءالدوله و جانبازی مراقبین دروازه‌ها و حصار شهر آنها را نالمید کرد. عاقبت عشایر کوههای جهودان را مرکز قرار داده، و از آنجا تا صبح شهر را به گلوله بستند ولی کاری از پیش نبردند. صبح علی الطیعه یک عدد توب به امر جانب ضیاءالدوله از تابیه‌ی سرداری کوه مزبور را هدف قرار داد و عشایر فی الجمله پراکندند.

نزدیکیهای ظهر، عشایر از طرف شهر چائی از جانب باع دلگشا الی دروازه ی بازارباش و هزاران باز شروع به هجوم کرده، و قسمتی از مال و مواشی حومه ی شهر را به غارت بردنند. ولی در نتیجه ی رشادت جوانان افشار و سربازان دولتی و لیاقت و کاردانی جناب سردار ضیاء الدوله کار مهمی از پیش نبردند. در این جنگ جوانان افشار در دسته های پنج و ده نفری از حصار شهر بیرون رفتند و به عشایر هجوم های سنگین بردنند، که در نتیجه ی این رشادت ها در حدود ۲۵ نفر اسیر گرفته و مت加وز از ۰ نفر از یاغیان را به خاک مذلت انداختند. و حکومت به جوانان از خود گذشته جایزه و انعام داده، آنها را نفر به نفر در آغوش گرفته، و بوسید.

حقیقتاً این سردار دلیر یعنی ضیاء الدوله نه تنها دل شیر دارد، و بسیار کاردان و جنگ آزموده می باشد، اندک فرقی نیز بین خود و سایر مردم نمی گذارد و بر همه روشن شده است که نجات ارومی و متحد کردن جوانان افشار جز از او از دیگری ساخته نیست، خداوند عزتش را مزید فرماید.

در بین اسرای عشایر مرد بلند قد تنومندی بود، که الحق باید رستم زمانش نامید. و در میدان جنگ حریف ده نفر دشمن می تواند باشد، اما چه کنم که سیاست انگلستان این افراد کوه نشین ایرانی را با پول حکیم صاحب چنان با ما دشمن کرده، که بدون علت شروع به برادرکشی کرده اند.

امپراطور اروس آن همه ظلم به ایران کرد، آخر عاقبتش جز نیستی و فنا مگر چیز دیگری بود؟ و من اطمینان دارم که روزی امپراطور انگلستان هم چنین خواهد شد، زیرا ظلم در دنیا پایدار نمی تواند باشد و آخر واژگون می گردد.

شب تلخ شعبان تا صبح از صدای شلیک احدي در شهر نتوانست بخوابد و محاربه به شدت ادامه داشت.

## حوادث ماه مبارک رمضان ۱۳۳۷ قمری

تا روز سه شنبه چهارم ماه مبارک رمضان تا اندازه‌ی شهر آرام بود و جنگی به وقوع نپیوست. گرچه حکومت جلیله به اجناس نرخ معین فرموده، ولی بعضی اصناف و تجاربی حیا باز شروع به مخفی کردن روزی مردم کرده‌اند. این جماعت‌بی غیرت نامسلمان از آن همه بدختیهای سالهای گذشته، کوچکترین درس عبرت نگرفته‌اند، و باز هم کارهای می‌کنند که واقعاً اسباب انفعال و شرم و خجالت‌می‌گردد.

شب سه شنبه در حوالی دروازه‌ی هزاران محافظین یک نفر را که می‌خواست به بیرون برود، گرفته و به حکومت آورندند، معلوم شد از نوکران حکیم صاحب لعین است. پس از تفییش نامه‌ای از حکیم صاحب از آستر لباسش پیدا کردند که این کافر مطلق، به روسای عشایر نوشته بود و به امر حکومت آن حکیم ابلیس صفت دیو کردار را به زندان انداختند. و مردم همگی فهمیدند، که جlad و قاتل آنها چه کسی می‌باشد و چه گرگی در لباس میش بی آزاری میان مردم وجود دارد.

بعداً نیز دو نفر دیگر را گرفتند که می‌خواستند از جوی خارج دروازه‌ی هزاران با کوزه آب بیاورند و معلوم شد که میان کوزه‌ها پر از فشنگ است، پس از تنبیه بسیار، آن دو نفر هم اقرار کردند که از طرف این حکیم شیطان مأمور رساندن فشنگ به اشرار بوده‌اند. به امر حکومت هر دوی آنها کشته شدند، و محل

سکونت حکیم صاحب که عده‌ای از مسیحیان هم در آنجا زندگی می‌کند، تحت نظر قرار گرفت.

روز و شب شنبه ۸ رمضان محاربه‌ی شدیدی در گرفت، و امروز تقریباً در حدود بیست روز است که شهر در محاصره می‌باشد، و تبریز کوچکترین اقدامی برای نجات ما به عمل نیاورده است.

روز دوشنبه باز جمعی داوطلب برای اشغال بره رفتند، ولی به زودی با دادن ۱۲ کشته به شهر مراجعت کردند و معلوم گردید که قوه‌ی عشایر زیادتر از آنست که قبلًا تصور می‌شد.

امروز روز یک شنبه ۱۶ ماه صیام یک ساعت به غروب مانده دوباره سردار فاتح با میرزا علی اکبرخان با قنسول سوار آفتابابل وارد ارومیه شد، یک راست به خانه‌ی حکومتی رفتند.

امروز روز دوشنبه تمام مسیحیان مقیم عمارتهای حکیم صاحب دسته جمعی از راه بره بسوی تبریز رهسپار شدند تا آخر ماه رمضان همانطور شهر در محاصره بوده و گاه بیگاه از طرفین شلیک می‌شود و وضع بسیار نامن و نایابدار است.

## حوادث ماه شوال المکرم ۱۳۳۷ هجری قمری

امروز پنجم شهر شوال خبر وحشت آوری در شهر منتشر شد، خلاصه اینکه میرزا علی اکبرخان قنسول انگلیس حکمی از طرف سپهدار ایالت آذربایجان به جناب ضیاء الدوله نشان داده، که ایشان از حکومت ارومی معزول هستند، و بجای ایشان سردار فاتح دغل باز به حکمرانی منصوب شده است.

امروز هفتم شهر شوال جناب ضیاء الدوله آن سردار دلیر و دلسوز و کارдан خیال حرکت به تبریز را از راه دریا دارد، همه

ی مردم ماتم زده و منقلبند، زیرا روشن است که حکومت تبریز آنها را به دشمن فروخته است. و الا چه لزومی داشت که سردار فاتح دغلکار جانشین آن مرد دلاور گردد. آن هم در چنین ایام خطرناکی، اکثر خلق با چشم گریان و حال پریشان تدارک دیده اند که همراه ضیاء الدوله آن سردار وطن خواه به سمت تبریز بروند، دیگر ارومی جای ماندن و زندگی کردن نیست، خداوند به فقرا و مساکین رحم نماید.

امروز غروب خبر آمد، که تعداد پنج عدد کشتی از دریا به بره وارد شده است می گویند در حدود چهار صد نفر سرباز و دویست نفر فراق و چندین سرباز انگلیسی و هندی و چند سرکرده ای انگلیسی در بره پیاده شده اند و ارابه های خالی برای آوردن آذوقه و مهمات قشون از شهر به طرف بره در حرکت هستند. اسمعیل آقا هم که در قریه ی میاو، کمین کرده بود، گویا به طرف چهريق حرکت کرده است. بعد از ظهر قشون اعزامی با طمطراق تمام با فورم انگلیسی و جبهه خانه، وارد شهر گردید. و حکیم صاحب و سردار فاتح دو یار صمیمی هم به پیشواز رفته و قشون با کبکه ی تمام وارد شهر گردید. خداوند عاقبت این ولایت را به خیر گرداند.

صبح روز سه شنبه نهم شوال جناب ضیاء الدوله همراه سواران خود به درشكه نشسته به طرف بره تشریف برندند، اهالی از زن و مرد در چندین معتبر کوچه را بند آورده، و مانع حرکت آن سردار رشید می شدند. ولی هر دفعه با ملاطفت آن جناب راه را باز می کردند. من چشمی را ندیدم، که گریان نباشد، تمام اهل ولایت مانند پدر مرده ها به سر خود کوفته و با صدای بلند شیون می کردند. بطوری که آن مرد محترم وطنخواه هم اتصالاً(پی در

پی) با دستمال اشک چشم خود را پاک می کردند. و در حقیقت تأسف بسیار بر اهل شهر مستولی شده بود. دعاگو خودم به چشم خود نیم که زن و مرد بیشتر از صد جا خود را داخل درشکه انداخته، دست و پا و روی آن سردار را می بوسیدند. و متجاوز از ده ها جلد قرآن از طرف مردم در درشکه انباشته شده بود، و حیرت از آن دارم که چرا تبریز مایل است کسی که از طرف مردم مانند اولیاء ... مورد پرستش و ستایش است، و الحق در کاردانی و جسارتخانه و مملکت داری هم همتا ندارد، و به زور از حکومت معزول شده برود. این نیست جز اینکه دستهای پنهانی در پس پرده مشغول خراب کردن ایرانند و بس.

بعدا خبر آورند صدها خانواده که همراه آن مرد ملت نواز به تبریز می رفتند، به امر جناب سردار ضیاءالدوله همگی سوار کشته شده و رفته اند و آن مرد شب را در بره گذرانیده و یک روز بعد پس از مراجعت کشته به سمت تبریز رهسپار شده است. انشاء ا... خداوند همیشه یار و یاور آن سردار دلیر خواهد بود.

امروز چهارشنبه دهم شوال، سردار فاتح و حکیم صاحب دون قونسول انگلیس همراه دو نفر صاحب منصب انگلیسی به چهريق برای ملاقات اسماعیل آقا سمکو رفتند. می گویند قرار شده است که اتباع سمکو آزادانه به شهر رفت و آمد کرده، و ضمناً امنیت تمام دهات ارومی هم به او سپرده شده است، عَجَباً وَ حَسَّـتاً.

بعد از مراجعت حکیم صاحب دون همراه قونسول سرکردگان انگلیس از راه دریا بسمت تبریز رفت و سردار فاتح محیل هم به شهر برگشت.

امروز پنج شنبه ۱۹ ماه شوال روسای عشایر در تمام محالات ارومی عده‌ای را همراه یک نفر بیگ زاده معین کرده اند، که محافظ امنیت باشد. هر مالک طبق قرار داد چهريق مجبور است که از هر چوال گندم دو پوچ گندم و پنج تومان نقد به آنها بدهد، بعلاوه تمام هست و نیست بعضی دهات که چند نفر دهقان فلک زده در خرابه‌های آن زندگی می‌کنند، در اختیار آنها قرار گرفته است.

امروز جمعی سوار وارد ارومی شدند که روسای آقایان صولت‌السلطنه و امیر‌محتشم و سالار اکرم و عادلشاه نامی هستند، گویا از ولایت میاندوآب و مراغه آمده اند.

این سوارها الحق مردمی بی باک و بسیار ناپاک می‌باشند، و از همان لحظه‌ی ورود شروع به شرارت کرده اند، از جمله یکی از آنها مزاحم زن و بچه مردم است.

امروز ۲۵ شوال آقایانی که در روز چهارم شعبان به تبریز رفته بودند، مراجعت کردند. بعلاوه قونسول انگلیس دوباره همراه قونسول ینگی دنیا یعنی آمریکا وارد شهر شدند، گویا این دو خارجه‌ی مکار باز خیال ملاقات با سماکو را دارند، که خداوند به داد ما برسد.

مظنه‌ی اجناس به شرح زیر است:

نان گندم هفته دو قران و ده شاهی‌نان جو هفته سه پنایاد (۳۰۰۰) شاهی (گوشت گوسفند هفته پنج قران- گوشت گاو هفته ۳ قران،

الآن شهر آرام است ولی هیچگونه اطمینان به آینده نیست. امروز خبر آورندند، که جناب سردار ضیاء الدوله در حضور ولی‌عهد با نامه‌هایی که داشته، حکیم صاحب دون را مقصد کرده و

حکم شده است که آن نابکار به آمریکا برگردد. باز هم افراد محتکر بدبست و پا افتاده و خیال دارند عرصه را بر مردم فقیر و ندار، تنگ نمایند. به نظر دعاگو با وجود این فرقه‌ی خدانشناس ولایت ارومی احتیاج به وجود هیچ دشمنی ندارد. زیرا اینها به هفتاد پشت مردم هم کافی هستند، که چنان ریشه‌ی جان مردم را قطع می‌کنند، که از نسبت هیچ دشمن غداری برناید.

ماههای ذی القعده و ذی الحجه را به نحوی گذراندیم تا ببینیم خداوند چه سرنوشتی برای مردم بیچاره‌ی ولایت ارومی مقرر فرموده است.

قراء و قصبات به کلی مخروبه و جمع کثیری هم از دهاقین در خرابه‌های شهر سکونت دارند، وکارشان عملگی و فحله‌گی است آن هم تازه شکم آنها را سیر نمی‌تواند کند.

روسای عشایر دهات و املاک و باغات انگور مسیحیان را به اجاره می‌دهند، و مردم ناچار قطعه‌ای را اجاره می‌کنند، که بلکه بتوانند نان بخور و نمیری برای اهل و عیال خود فراهم سازند. اما آنهم به مرحمت عده‌ای از افراد کثیف و طماع به نتیجه نمی‌رسد.

گرچه حقیر میل ندارم که مردم بد و بدکاره را معرفی نمایم، ولی این مورد برای ضبط در تاریخ بعنوان مشت نمونه‌ی خروار نکر می‌کنم.

چندی پیش حقیر هم خواستم قطعه باغ انگوری که در تصرف طاهر بیگ بود، اجاره نمایم، و قرائوزیر آباد، دیاله و گوی تپه در تصرف اوست. این طاهر آقا که مرد فقیر نواز خوش باطنی است خیلی میل دارد که به مردم ارفاق و اتفاق نماید. ولی پیش کارش آقا شیخ اسد... قطعه‌ای را به من اجاره داد به

مساحت سه طناب و از قرار هر طناب هم ۵ تومان رشوه گرفت و قرار شد که در موقع حصول محصول هم شش خوتگر سبزه به او رشوه جنسی بدهم.

اما وقتی که رفته سر باع معلوم شد، که آن قطعه مال یکی از مسلمانان است. من دوباره به شهر مراجعت کرده وقایع را به این شیخ ملحد گفتم، قبول نمی کنم، آخر این کار در شرع حرام است مردک بر آشفته گفت. من نه از خدا واهمه دارم و نه از خلق خدا، و خیلی خوشحالم که مفت در دوزخ به روی من باز باشد، زیرا نه خدا را می خواهم و نه مردم را، فقط می خواهم طاهر بیگ از من راضی باشد، کافیست خلاصه پس از جروبحث بسیار قرار شد که مبلغ چهل تومان هم جرمیه داده و از خیر اجاره ی باع بگذرم، خلاصه همین آقا شیخ مبلغ ۵۵ تومان بدون رضایت خودم و خدایم از من گرفت و رفقا به من دلداری دادند و حکایاتی از این شیخ کافر ابلیس صفت شرح دادند که موهای تم سیخ ایستادند و آن وقت با وجود این افراد شقی و ستمگر و طماع حقیر سنگ ترقی افشار را بر سینه می زنم و آرزو دارم که افراد افشار چون یک جان در چند بدن باشند ولی هیهات ..... .

## چکیده مطالب کتاب

در رابطه با قدرت ملی که عامل ثبات در کل کشور است ، در حوادث سالهای ۱۲۹۶ ، ۱۲۹۷ ه . ش ناتوانی و ضعف کامل در حاکمیت مرکزی به رهبری احمد شاه ظاهر و آشکار بود ، و نیز از نظر قدرت منطقه ای، منطقه آذربایجان غربی به مرکزیت ارومیه به علت اینکه حوادث جیلوها در فاصله‌ی کوتاهی تقریباً پنج سال بعد از انقلاب مشروطیت اتفاق افتاد و محمد علی شاه و احمد شاه اکثر انقلابیون و مردان طرز اویل منطقه ارومیه را از جمله مشهدی باقر خان ، مشهدی اسماعیل آقا ، غنی زاده و .... را یا به دار آویخت و یا اینکه از ارومیه واز کشور تبعید نمود . قحطی رجل عجیبی در این منطقه در حوادث پاک سازی نژادی آذربایجان این منطقه کاملاً مشهود است . و وجود رهبری قدرتمند و مرکزیت تصمیم‌گیری در مقابل حوادث پیش آمده وجود نداشت ، با این وجود انگلیس ، فرانسه ، روسیه و آمریکا نسبت به ضعفی که بر منطقه‌ی غربی دریاچه‌ی ارومیه حاکم بود ، توسط مسیونرهای خود اطلاع داشتند و از این فرصت برای تشکیل کشوری کوچک و متحد برای انگلیس که سدی در مقابل هجوم عثمانی‌ها و جلوگیری از تهدید مستعمره بزرگ انگلستان یعنی هند تشکیل بدهد ، و پایگاهی برای خود در بین دو کشور بزرگ اسلامی یعنی ایران و عثمانی ایجاد کند ، مناسب دیدند . و با توجه به اینکه در پاک سازی نژادی ارمنستان به نتیجه رسیده بودند و قاچاق‌های ارمنی مهاجر از ارمنستان در این پاک سازی نژادی تجربه‌ی قتل عام ایروان و ارمنستان را داشتند ، به یاری نیروهای

دیگر مسیحی که به ارومیه رسیده، در اهداف شوم استعمارگران موثر بودند، رسیدند و قتل عام خونین را شروع کردند.

میسیونرها مذهبی با این اعتقاد که حضرت مسیح (ع) متعلق به شرق است، و دین مسیح (ع) را به هر قیمتی شده در مشرق زمین باید توسعه داد، یار و یاور استعمارگران در به خاک و خون کشیدن مردم بی دفاع آذربایجان محصور در میان کوه و دریاچه و مرزهای بیگانگان (یعنی شهر ارومیه و اطراف آن)، همراه سران کشورهای استعمارگر خود شدند و فجایعی در ارومیه و اطراف آن مرتكب شدند، که در هیچ نقطه ای دیگر از جهان نمی توان شبیهی برای آن یافت. البته اروپائیان قبل ام گیوتین برای بریدن سرهای انسانها، قتل عام سرخ پوستان آمریکا و حتی تربیت گاوهای وحشی برای به شاخ کشیدن انسانهای بی گناه را در کارنامه‌ی خود داشتند، و با توجه به این سابقه‌ی تاریخی، مرتكب قتل عام یکصد و پنجاه هزار نفر از اهالی ارومیه و اطراف آن گردیدند. لازم به ذکر است که جمعیت کل ایران در آن تاریخ در حدود پنج میلیون نفر بوده، که این قتل عام، جمعیت بسیار زیادی را شامل می شد. و آثار قتل عام ارومیه تاریخ منطقه را عوض کرد، و آن ضعف انسانی پیش آمده در سایه‌ی قتل عام جیلوها در همیشه‌ی تاریخ باقی خواهد ماند.

با توجه به اینکه هدف از تالیف این کتاب، کسب درس لازم و جلوگیری از تکرار این گونه حوادث می باشد نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب می کنم : ۱ - وجود وحدت در بین ملت عامل بسیار مهم در مقابل توطئه های بیگانگان است . ۲ - وجود رهبری سیاسی و با کفایت در سطح ملی و منطقه از تکرار حوادث این چنینی جلوگیری می کند و ضروری است . ۳ - اجازه

ندادن به نفوذ تدریجی بیگانگان در بین ملت خود، که عامل شکست در سطح ملی و منطقه‌ای است . ۴- عدم اعتماد به بیگانگان چرا که آنها به فکر منافع خودشان هستند . ۵- عدم اعتماد به گروههای نفوذی در هر شکل ، نام و رسمی که باشند . ۶- ایجاد روحیه‌ی سلحشوری و از جان گذشتگی در راه دفاع از وطن ، ناموس و خاک در بین همه آحاد مردم(جهاد فی سبیل ا...) . ۷- در نظر نهادن توطئه‌های داخلی و خارجی تا اینکه بلا بزرگتر نشود .

متأسفانه آنچه که در تاریخ معاصر در سطح کشور و جهان بوده، عدم توجه به قتل عام خونین و وحشتناک جیلوها در ارومیه را هنوز هم شاهد هستیم، و نه سالگردی برای یادآوری تاریخی آن حوادث گرفته می‌شود و نه مقالات و نه سخنرانی‌ها و دفاعیه‌ای از این مظلومیت مردم ارومیه در طول تاریخ شاهد نبوده ایم . که امید است به حوادث خونین سالهای ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ ه . ش با کنکاش بیشتر نگاه و بررسی شود . تا نسلهای امروز و آینده از گذشته‌ی خود درس عبرت بگیرند و نگذارند که تاریخ دوباره تکرار شود . و از خون اجداد خود در سطح جهانی دفاع کنند .

زندگی صحنه‌ی یکنای هنرمندی ماست

هر کسی نعمه‌ی خود خواند از صحنه رود

صحنه پیوسته به جاست

خرم آن نعمه که مردم بسپارند به یاد

## منابع و مأخذ

- ۱- ایرانی که من شناختم ؛ مترجم : فرهوشی ، همایون (میسیو نیکوتین) ، چاپ تهران
- ۲- شورش سر بازان روسیه در ارومیه ؛ میسیو نیکوتین.
- ۳- تاریخ هیجده ساله آذربایجان ؛ احمد کسری. انتشارات امیر کبیر ۱۳۷۸، چاپ پازدهم.
- ۴- سر زمین زرتشت ؛ علی دهقان. انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۸، هشتم
- ۵- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ؛ سعید نقیسی ، جلد اول.
- ۶- روزنامه اطلاعات ؛ تاریخ : ۱۳۷۳/۱۱/۸
- ۷- قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس ؛ صمد سرداری نیا؛ نشر اختر تبریز.
- ۸- تاریخ مشروطه ای ایران ؛ احمد کسری ؛ انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۸، چاپ هیجدهم.
- ۹- موزه ارومیه (عکس ها).
- ۱۰- تاریخ، فرهنگ و اطلاعات گردشگری ارومیه ؛ مجتبی آزادی. (از مؤلف همین کتاب) نشر حسام الدین چلبی، چاپ ۱۳۸۰، و تجدید چاپ با تصحیح کامل در سال ۱۳۸۹ هشتم
- ۱۱- تاریخ رضانیه ؛ سروان احمد کاویان پور.
- ۱۲- فرهنگ و اصطلاح های آذری.
- ۱۳- کتاب خطی ، گنج نامه مخفی افشار. تالیف مرحوم مخفی افشار (نسخه ی منحصر به فرد)

۱۴- خاطرات همفر ترجمه دکتر حسین مویدی، انتشارات

امیرکبیر، چاپ ۱۳۶۱

۱۵- تاریخچه‌ی ارومیه، رحمت الله توفیق، نشر شیرازه، چاپ

۱۳۸۲

۱۶- امپریالیزم انگلیس در ایران و فقراز، ژنرال

ماژوردن ستروبل، ترجمه‌ی میرزا حسین خان

انصاری، تهران، انتشارات روزنامه‌ی

کوشش، ۱۳۱۰ هش

۱۷- فرهنگ لغت و اصطلاحات سیاسی، دکتر مهدی

نوروزی خیابانی، نشر نی، ۱۳۸۲ هش، تهران، چاپ

یازدهم.

برای شادی روح یک صد پنجاه هزار نفر شهید

دوران قتل عام عمومی جیلوها که در مظلومیت

تمام در این منطقه به خاک و خون کشیده شدند حمد

و سوره‌ای تلاوت فرمائید.

اگر بخواهیم به چهره‌ی واقعی انگلیس پی ببریم، توجه شما را به قسمتی از مقاله‌ها که بعد از خروج شاه در یک نشریه انگلیسی انتشار یافت، جلب می‌کنم:

« در بین کشورهایی که به صورت جبران ناپذیر در مملکت ایران تباہی و ویرانی به بار آوردند ، بیشترین آنها توسط مغولها ، انگلیسها و آمریکاییها به وجود آمد ، انگلیسیها که بدترینشان بود ، جالب آن که جنایات آنها، نیز هرگز در جایی مورد سوال و محاکمه قرار نگرفت ». »

حرکت انگلیسی‌ها در این منطقه و قبل از این واقعه، در واقعه شیخ عبید الله که ۴۰ سال قبلاً از واقعه جیلوها، اتفاق افتاد باز ردپای انگلیس در آن کشتار صدهزار نفری شیخ عبیدا... دیده می‌شد.

## فهرست اعلام

### آ. الف

- آمریکا : ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۱۰۹، ۲۱۳، ۲۱۶
- آذربایجان : ۲۲، ۳۵
- آسوری : ۲۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۴
- اندرانیک : ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
- المانی : ۱۱۹
- آبشید : ۴۱، ۶۱، ۶۷، ۶۸
- آموزگار : ۳۸
- آشور : ۳۸، ۳۹
- آقامیرزا : ۶۹
- آل عبا : ۱۴۶
- آقای صدر : ۱۶۷
- اجلالالملک : ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۴۷، ۱۷۶
- انگلیس : ۲، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۸۵، ۱۱۰
- ۱۱۸ : ۱۲۰، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸
- ارومیه : ۲، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳
- ... : ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۶۶، ۷۳، ۷۵، ۸۵، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۷۴
- استعمار : ۲
- ارامنه : ۲، ۵، ۴۱، ۴۲
- ایران : ۴، ۳۲، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳
- ارونق : ۱۰۳
- ایروان : ۲۷، ۴۶، ۴۹
- ارشد همایون : ۲۹، ۶۳، ۱۶۷
- ارشدالملک : ۶۳
- ارمنستان : ۳۸، ۱۱۴
- انزلی : ۴۰

احمد شاه : ۲۱

اعتماد الدوله : ۲۲، ۲۸، ۲۹

اورامار : ۲۴

انجمن اخوت ظهیر الدوله : ۲۱

استکهلم : ۲۴

انجمن بلديه : ۱۵۰

افشار : ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۵

ارامنه قاچاق : ۱۵۹، ۱۹۰

اعزار الدوله : ۱۶۱

امام حسین (ع) : ۱۸۲

امیر محتشم : ۲۱۳

### ب - پ - ت - ث

بازار باش : ۱۶۰

بحر اسود : ۴۱

بلشویک : ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۱۰۲

پادکوبه : ۴۳

بارون اسپانيانس : ۶۳، ۶۸

بریتانیا : ۴۰

باکو : ۱۱۷

بغازها : ۱۳۹

بنيامين مارشيمول : ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۴، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۶

۶۷، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۱۰۰، ۱۳۸

بیگانگان : ۳۶

بین النهرين : ۲۴

بغداد : ۴۱

بحرى آقا : ۲۰۶

پتروگراد : ۴۳

پتروس : ۴۷، ۴۹، ۶۸، ۸۶، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲،  
۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۴۳  
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۱

پریستاو : ۲۷، ۶۸

تیمور پاشا خان ماکویی : ۶۶

تبریز : ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۴۹، ۵۳، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰  
۱۱۷، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۵

تهران : ۲۱، ۳۳، ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۲۰۳

ترکیه : ۳۱

تومانیانس : ۱۴

تشکیلات انقلابی جنگلی : ۴۰

ترکها : ۳۷، ۴۳

ترکگور : ۱۷۱

## ج - ج - ح - خ

جلفا : ۳۴، ۱۰۲

جیلوها (جلوها) : ۳۶، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰  
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۹۰

جولاملک : ۲۴

جهود : ۳۳، ۱۶۲

جمادی الاول : ۱۶۰

جعفر صادق آقا : ۱۷۱، ۱۷۲

جنب سردار : ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۷

چهريق : ۷۳، ۷۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳

چهارشنبه صوری : ۱۸۲، ۸۲، ۱۷۹

حاج محشم السلطنه : ۱۱۰، ۱۱۱

حاج فضل علی خان انصاری : ۹۹

حاج صمد زهتاب : ۶۳

حاج فتح ا... : ۱۷۱

حاج محمد خان سرتیپ : ۱۷۳

حید کوخا : ۲۰۱

خلیل پاشا : ۱۱۰

خان تختی : ۷۵

خسرو آباد : ۷۵

خوی : ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

خانه‌ی کاظم خان : ۱۷۸

### د - ر - ز - ژ

دکتر اسرائیل : ۳۲، ۱۲۷

دکتر کوئزل : ۴۱، ۵۱

دکتر یونال : ۳۹

داشناقسیون : ۶۸

دموکرات : ۱۰۳، ۱۴۷، ۱۴۹

داداش : ۵۲

دریاچه وان : ۳۷

دهوار : ۱۶۳

دروازه هزاران : ۱۹۵، ۲۰۹

رضاخان جنرال : ۵۴، ۱۶۵

رحمت ا... توفیق : ۵۹، ۶۴، ۸۵، ۹۷

راه آهن : ۱۰۲

رژیم اشغالگر قدس : ۲

رشت : ۱۳۸

روسی : ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۲۰۸، ۲۱۶

رومانوف : ۲۳

رواندوز : ۲۴

زنجان : ۱۱۰

ژنرال لبدینسکی : ۴۰

### س - ش

ساختمان مقبره : ۲۰۵

سالار اکرم : ۲۱۳

سالدات : ۱۶۰، ۲۶، ۲۸، ۱۴۷، ۱۴۸

سلماں : ۲، ۴۶، ۶۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۹

سوئد : ۴

سیمیتقو ( سکو ) : ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۱۰۱، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۰۴

۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲

ساوجبلاغ : ۴۸، ۷۳، ۷۵، ۱۱۸، ۱۱۹

سوئتاک : ۴۱، ۱۹۶

سردار فاتح : ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۱۳۷

سیف العلما : ۲۰۴

سردار ضیاء الدوله : ۲۱۳، ۲۱۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸

سردار شهید : ۲۰۵

سوئیس : ۱۳۹

سوار قره داغی : ۱۶۶، ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۱۵۸، ۱۶۵

سولدوز : ۴۶، ۱۸۹، ۱۹۰

سوریه : ۲

سلیمانیه : ۲۴

سید الشهدا (ع) : ۱۴۶، ۱۶۷

سرای گمرک : ۱۶۳، ۱۶۴

ساغیر چیها : ۱۷۲

سید محمد خلخالی : ۱۹۴

سرای رحیم هفت آسیابی : ۱۹۷

شمش فرهاد : ۱۰۹، ۱۹۳

شیخ عبید... کرد : ۶۶

شیخ جمال الدین رایت : ۷۵

شرخانه : ۱۱۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۵

شیخ اسد... : ۲۱۳

شمر ملعون : ۱۵۶

## ص - ض - ط - ظ

صائین قلعه : ۴۸، ۱۱۹، ۲۰۱، ۲۰۲

صدر : ۶۳، ۱۵۴

صوفیان : ۱۰۲

صاحب ( حکیم ) پاکارد : ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۰۳

صاحب شید : ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳

صاحب ها : ۱۷۱

صوت السلطنه : ۲۱۳

طاهر بیگ : ۲۱۴

طوائف کوهستانی : ۳۷

## ع - غ

عاشورا : ۱۴۷

عثمانی : ۱۹۱، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۹۱

۱۹۳

علی دهقان : ۸۱، ۸۴

عسگر آباد : ۱۰۶

عظمیم السلطنه سردار : ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۸، ۶۸

علی آقا : ۷۸

عسگرخان : ۱۶۱، ۱۶۲

عمارت سرداری : ۱۹۷

عادل شاه : ۲۱۳

غرب آذربایجان : ۳۷

## ف - ق

فرانسوی : ۲، ۴۰، ۴۱

فرانسه : ۳۴، ۴۰، ۴۵، ۶۳، ۶۴، ۷۴، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۵

۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۶

فلسطین : ۲

ففقار : ۶، ۲۹، ۳۴، ۴۰، ۴۳، ۴۶، ۱۱۰

قریه کریم آباد : ۱۱۴

قوم السلطنه : ۱۴۰

قلعه نصیر الدوله : ۴۶، ۴۷، ۵۳

قارداش : ۵۲

قشون : ۳۹

قرزوین : ۴۰، ۱۱۰، ۱۱۷

قریه قهرمانلوی علیا : ۶۵، ۶۶، ۱۸۵

قریه عسگر آباد : ۶۶، ۶۷، ۱۸۵

قوشچی : ۱۰۶

قلچاق ارمنی ها : ۲۳، ۲۶، ۳۱، ۳۲

قزاق : ۳۲، ۱۵۲

قره داغی : ۳۲

قاجار : ۲۱

قزاق خانه : ۱۶۵

قونسول یاغی اروسی : ۱۶۵

قریه باراندوز : ۱۹۲

قریه میاوا : ۲۱۱

## ک - گ

کارل مارکس : ۲۴

کنسولگری های غربی : ۲۱

کوت العماره : ۲۴

کرنسکی : ۲۵، ۲۴

کرنیلو : ۲۴

کلده : ۳۸، ۳۹

کنسول : ۳۸

کاپیتان مارج : ۴۰

کلائل پک : ۴۰

کهنه شهر : ۲

کلائل کوزمین : ۱۲۸

کربلا : ۱۴۶، ۱۴۷

کوه جهودان : ۱۶۲

کوفه : ۱۶۴

کربلایی کریم آقا بقال : ۱۷۳

کسری تیریزی : ۱۱۷، ۴۶، ۵۸، ۷۶، ۷۹

کردستان : ۴۱، ۱۷۵

کربلایی محمود آقا : ۱۸۲

کوچکترین متحد : ۴۱

کردها : ۳۷

گوی تپه : ۱۶۱، ۱۶۳

## ل - م

لندن : ۴۱

لوزان : ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱

لهستان : ۴

لیوتال نپنیکتون : ۱۱۷، ۱۱۸

لیوتال کاسفیلد : ۱۰۸

لورد کرزن : ۱۳۹، ۱۴۱

لبنان : ۲

میانه : ۱۱۰

مؤید الاسلام : ۱۰۹

- میسیو سونتاک : ۱۲۷
- موغانچی : ۱۳۸
- متقین : ۳۷، ۶۲، ۱۰۹، ۱۴۲
- مغولان : ۲
- ملح سالتکو : ۴۲
- ملک خوشابه : ۴۷، ۴۹
- معتمد الوزرا : ۵۶، ۱۰۵
- مدرسه توفیق : ۵۸
- متحدین : ۳۷، ۴۰، ۱۱۰
- منات روسی : ۳۱، ۳۲
- موصل : ۲۴
- میرزا حبیب خان آقازاده : ۲۹
- مسجد جمعه : ۳۳
- مسلمین : ۴۴
- ماژور استکس : ۴۰
- ماژور نوبل : ۴۰
- مستر ماکموری : ۴۰
- مهاباد : ۱۰۳
- مراغه : ۱۰۳
- میسیو کژول : ۱۰۶، ۱۰۸
- میسیو شائل دواز : ۱۰۷، ۱۰۸
- میسیونرهای امریکایی : ۱۰۴
- مسیحیان : ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۴
- مستوفی الممالک : ۱۹، ۲۰
- مروجین مذهبی : ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۹۵
- میرزا برادر پطرس : ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۸
- مهدی القدم : ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۹۱

- مخفى افشار (داعاگو) : ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۴  
 مراثی ائمه اطهار(ع) : ۱۴۵  
 محرم الحرام : ۱۴۶  
 میرزا علی اکبر خان : ۲۱۰  
 محله‌ی عسگر خان : ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۹  
 مسجد مناره : ۱۶۱  
 میدان سید حسین بیگ : ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۳  
 میدان قره صندوق : ۱۶۲  
 مسجد میرزا حسین آقا : ۱۸۱  
 مسجد رضا آباد : ۱۶۳  
 محله‌ی هندو : ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۷۹  
 مشهدی طالب بیگ : ۱۶۷  
 مرگور : ۱۷۲  
 محله‌ی هفت آسیاب : ۱۸۲  
 محله‌ی توپراق قلعه : ۱۸۲  
 مصلح الدین پاشا : ۱۶۶، ۱۶۸  
 مکه : ۲۰۰  
 مدینه : ۲۰۰  
 مشهدی باقر : ۲۰۵

**ن - و - ۵ - ی**

- نیکوتین : ۴۵، ۴۷، ۷۳، ۷۵، ۱۰۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۷، ۴۳، ۴۴  
 ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۸،  
 نخجوان : ۴۶، ۴۹  
 نوکچر : ۵۲  
 ناکازاکی : ۱  
 نستوری ها : ۳۷، ۳۸، ۴۲  
 نصیر الدوله امیر تومان : ۱۶۵

نادرشاه : ۱۶۷، ۲۰۰

وادولسیکی : ۲۴

وهاب سلطان : ۲۷

وثوق المالک : ۱۰۱

والی آذربایجان : ۴۵

هاشموف : ۱۰۷

هیروشیما : ۱

همدان : ۱۳۹

هفت آسیاب ک : ۶۴

هندو : ۱۶۴

هند ، هندی : ۲۱۱، ۲۱۶

یمین الدوله : ۲۱، ۲۲

پیرم : ۲۷

یوردشاہ : ۱۵۷، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۳

یهودیان : ۱۶۹

خدایا چنان کن سرانجام کار

تو خشنود باشی و ما رستگار



جهانگردی، کتابخانه ملی ایران

نهاد کارهای ایجادی، بنیاد اسلامی مردم شایع الدال (ادوب نیشن و کن)



کتابخانه ملی ایران

سازمان کتب پرورشی ایران

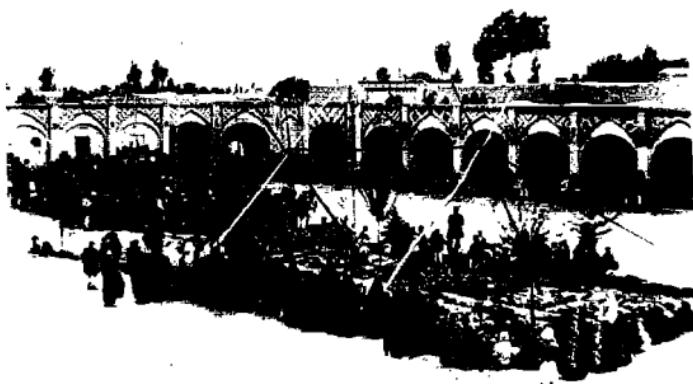


مکانی پنهان شده

و تحریک کسب بر توان داده اند

شگفتگان بزرگ تبریزی هنرمندان  
۱۸۰۰ میلادی

لارگویان کسب تقویتی مکانی داشته اند



پل رودخانه سرمهش بر روی رودخانه

میدان فتحعلی‌آباد



بردگیز بند خوب همچو

بلوی خانه حب‌الفن سرتیپ ده‌وی پسر شهزاده



شیخ احمدی و همراهانش در راه پیروزی

خیابان اردبیلی واقع در شهر کاشان (ملی)

جهان نویشنده از مشاهد  
مشهد ایرانی

قشی از لری که خدمت در سایه های بیرون از آن را تقویت نمی کند

نه و میتوانست باشد

قدیمی سرداب پدر برج اودیس



خانه حاجی شهریار خان - ارومیه



میدان قیان ارومیه - خیابان بهار(شهرام) فعلی - ۱۱۰ سال پیش (دوره قاجار)



اسمعیل آقا (سیمیتقو)

در پیش از نیال ۱۳۳۷، این نزدیک به سه هزار مسلمان از جمله زنان و کودکان کشته شده بودند. درین مدت از این مسلمانان بیش از ۵۰۰ نفر از زنان و کودکان بودند که در این حادثه کشته شده‌اند. رئیس پارلمان ارمنستان از این مسلمانان کشته شده، ایستاد آنرا پس از علیه داشت و کلمه‌ای از این اتفاق نداشت.



دفن دسته جمعی کشته شدگان مسلمان ارومیه در یک گوдал



رجال ارومیه در راه مقاومت شد  
برای تأمین امنیت شهر بعد از نبرد



اسماعیل آقا (سیمیتقو) - یک روز قبل از کشته شدن با سرهنگ صادقخان



نفر اول از سمت راست علی آقا سیمیتقو برادر اسماعیل آقا که با بمب کشته شد



مارشیمون رئیس روحانی مسیحیان که به دست سیمیتقو در ۲۵ اسفند ۱۳۹۶ ه.ش کشته شد و مسیحیان به انتقام قتل وی ۱۲ ساعت فرمان قتل عام عمومی دادند.



آیت‌الله عسگرآبادی ۱۳۱۴ ه. ش

خیابان باغت (عسگرآبادی) کتونی ارومیه مزین به نام ایشان میباشد.



میرزا محمود اصولی

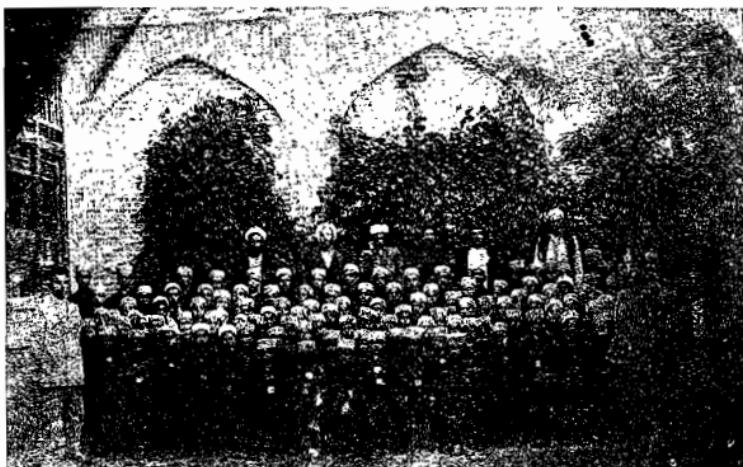
از علمای تزار اول ارومیه در دوره جیلوها



کشته شدگان مسلمان ارومیه توسط جیلوها



کشته شدگان مسلمان ارومیه توسط جیلوها



محصلین مدرسه احمدیه رضانیه



اسماعیل آفا (سیمقو) و کنسول روسیه نزاری (نیکتن) در ارومیه



آرشاک معروف به گیری یکی از سران ارمنه قاچاق



اسماعیل آقا (سیمیتقو) - سال ۱۳۳۸ هـ. ق قصر چهريق



روزنامه تجدد که فاجعه کشتار جیلوها را ثبت کرده بود



Shedd

قوای سلح مسیحیان، ارومیه، ۱۹۱۸



Shedd

پناهگان سیی در حال ترک ارومیه، ۱۹۱۸



آقا پتروس ملعون



جیلوها



شیخ عبیدا... که ۳۹ سال قبل از فاجعه‌ی کشتار جیلوها در عصر ناصر الدین شاه ۱۰۰ هزار نفر از مسلمانان آذربایجان(ارومیه) را قتل عام کرد.



اسد آقاخان با محافظینش در یکی از برج هایی که در راه بندر گلستان خانه ساخته بود



St . Mary's Church— Urmia (where one of the magi is said to be buried)  
be for 1918

تجمع مسیحیان در مقابل کلیسای ننه مریم ارومیه - ۱۹۱۸



بیهمابنی افسران روس در خانه اعتمادالدوله - ارومیه



محمد حسن میرزا،  
آخرین ولیعهد  
سلسله قاجار



موسیو سوتاک نماینده پاپ در رضائیه